هنرهای دستی در قرآن کریم

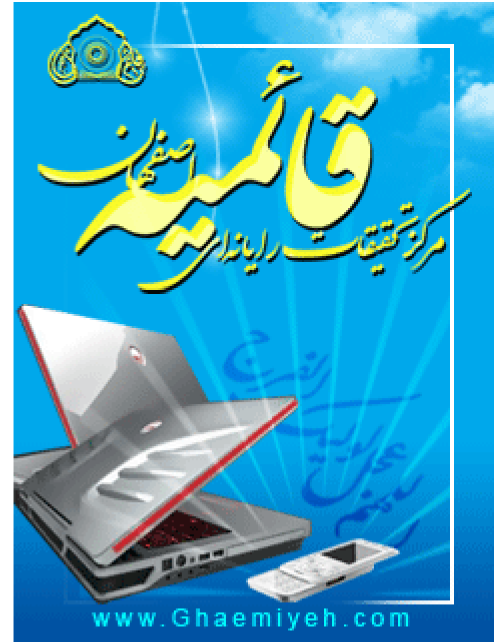
(بررسی ۲۷ هنر دستی)

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

گروه تحقیق:






مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان
www.Ghaemiyeh.com

هنرهاي دستي در قرآن كريم

مشخصات كتاب

سرشناسه : بيستوني محمد، ۱۳۳۷-
عنوان و نام پديدآور : هنرهاي دستي در قرآن كريم (بررسي ۲۷ هنر دستي =Hand carft in the holly Quran/ با نظارت محمد بيستوني گروه تحقيق انوارالسادات مدرسي يزدي نورالسادات مدرسي يزدي مريم رجبي
مشخصات نشر : تهران : بيان جوان ، ۱۳۸۴.
مشخصات ظاهري : [۲۰۸] ص. ۵/ ۱۰×۱۴سم.
شابك : ۱۵۰۰۰ريال9648399379:
وضعيت فهرست نويسي : فاپا
يادداشت : كتابنامه ص ۱۹۸ - ۱۹۹؛ همچنين به صورت زيرنويس
موضوع : هنر در قرآن
شناسه افزوده : مدرسي يزدي انورالسادات
شناسه افزوده : مدرسي يزدي نورالسادات
شناسه افزوده : رجبي مريم
رده بندي كنگره : BP۲۳۲/۸/ب۹۵۹۴
رده بندي ديويي : ۲۹۷/۴۸۷
شماره كتابشناسي ملي : م۸۴-۸۳۹۴

فهـرسـت مطـالـب

فهـرسـت مطـالـب

فهـرسـت مطـالـب

فهـرسـت مطـالـب

(203)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(204)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(205)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(206)

فهـرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

(207)

اَلْاِهْداءِ

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الاَْئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ سِيَّما بَقِيَّةِ اللّهِ فِي الاَْرَضينَ وَ وارِثِ عُلُوم
الاَْنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا مُعِزَّ
الاَْوْلِياءِوَيامُذِلَّ الاَْعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الاَْرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ في غَيْبَتِـــكَ وَ فِراقِـــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ
(3)

متن تأييديه فقيه اهل‌بيت حضرت آية اللّه حاج سيدمرتضي خاتمي درخصوص

«روش انس با قرآن» و تأليفات تفسيري جناب آقاي دكتر محمد بيستوني

بسم اللّه الرحمن الرحيم

قرآن‌منشور هدايت، راهنماي‌جاويد،مبشرنور و بركت‌و «نسخه‌شفابخش»براي همه انسان‌ها مي‌باشد . اين نور روشنگر و ابر باران‌خيز و «نسيم معنوي و جانبخش حيات» بايد به عمق جان و روح نفوذ نموده و با روش‌هاي صحيح و كارشناسي شده در متن زندگي و فعاليت‌هاي فردي و اجتماعي همه انسانها خصوصا «اهل قبله» قرارگيرد .

در همين راستا ، فرزند معنوي و عزيزم جناب آقاي «دكتر محمد بيستوني» كه از عنفوان‌جواني درخدمت «قرآن و مساجد» بوده‌است . در يك تلاش طاقت‌فرسا و منظم كه بنده از 10 سال پيش، مستقيما در جـريان آن قــرارگــرفتم «طــرح جديد و دقيقي» را تحت عنوان «روش انس با قرآن» از طريق «كارگاه آموزشي مفسّرين جوان» ابـداع نموده است و كليّه منابع تحقيقاتي آن را نيز شخصا تأليف كرده و همه آن‌ها را قبل از چاپ و نشر براي «تصحيح لفظي و محتوايي و اعرابي» به رؤيت اينجانب رسانده است. بنده نيز با كمال‌دقت و حوصله‌تمامي‌آن‌هارا ازاول تاآخرمطالعه‌وتصحيح نمودم .

تأليفات‌قرآني‌جناب‌آقاي‌دكتر محمد بيستوني كه عموما در حوزه «تفسيرموضوعي‌وزنجيره‌اي قرآن كريم»

(4)

مي‌باشد ، بسيار ساده و براي عموم مردم و متديّنين خصوصا «نوجوانان و جوانان عزيز» كاملاً قابل استفاده بوده و مي‌تواند تحوّل عظيمي را در «مؤانست نسل جوان با محتواي قرآن كريم» خصوصا در حوزه‌هاي علميه و دانشگاهها و مراكز آموزشي و دولتي كشور به همراه داشته باشد .

ازويژگي‌هاي بارز تأليفات تفسيري ايشان، توجه به «تفسيرموضوعي‌وزنجيره‌اي (تفسيرقرآن‌باقرآن)» مي‌باشدكه‌درنوع خود بي‌نظيراست.

اميدوارم جوانان عزيز مسلمان در سراسر جهان وجود وي را غنيمت شمرده و از تأليفات قرآني ايشان كه بحمداللّه اخيرا به زبانهاي عربي ، انگليسي ، فرانسه و آلماني نيز در دست چاپ و انتشار مي‌باشد ، حداكثر استفاده را بنمايند .

آرزومي‌كنم‌خداوندتبارك‌وتعالي‌به‌اين‌برادرباذوق‌وعلاقمندبه‌قرآن‌ومسائل جوانان توفيق‌ادامه‌مخلصانه‌چنين «تلاشهاي‌مفيد و مؤثرقرآني» را بيش از پيش‌عنايت‌فرمايد .

بتــاريــخ 2/7/1382 ه.ش
27 رجب‌المرجب 1424 ه.ق
مبعث رسـول اكـرم صلي‌الله‌عليه‌وآله
سيد مرتضي خاتمي
(5)

«آغاز كلام با دعاي اميرالمؤمنين»

پـــروردگـــــــارا !
براي پيامبر در سايه لطف خود جاي با وسعتي بگشاي و از فضل و كرمت پاداش او را فــراوان گـــردان .
خداوندا ! كاخ آئين او را از هر بنايي برتر و مقام او را در پيشگاه خود گراميتر گردان و نورش را كامل گردان و پاداش رسالت او را پذيرش گواهي و شفاعت و قبول گفتار او قرار ده ، زيرا كه داراي منطقي عادلانه و راه جداكننده حق از باطل بود .
بـــارخـــدايـــا !
بين ما و پيغمبرت در نعمتهاي جاويدان و زندگاني خوش و آرزوهاي برآورده و
خواسته‌هاي‌به‌انجام‌رسيده‌دركمال‌آرامش‌ودرنهايت‌اطمينان‌همراه‌بامواهب‌و هداياي باارزش جمع گردان .
نهج‌البلاغه مولا علي عليه‌السلام
خطبه 72 سطر 7
(6) هنرهاي دستي

مقدمه ناظر و ناشر

مؤسسه قرآني تفسير جوان در راستاي توسعه فرهنگ انسان ساز قرآن كريم، تأسيس شده و در طول مدت 10 ساله فعاليت خود حدود يكصد اثر پژوهشي و تحقيقي را در موضوعات كاربردي قرآن كريم براي نوجوانان و جوانان عزيز، تحقيق، تأليف و منتشر نموده است. براي اين منظور روش كار در كارگاهي تحت عنوان «كارگاه آموزشي روش تحقيق موضوعي از قرآن كريم» به علاقمندان در يك جلسه 4 ساعته آموزش داده مي‌شود و پس از آن با تأمين منابع مطالعاتي و تحقيقاتي مورد نياز كه اكثرا توسط همين مؤسسه تأليف و منتشر شده است، علاقمندان را به انجام يك «پژوهش كاربردي قرآني» ترغيب نموده و آثار آن‌ها را پس از بهينه سازي و تكميل و تصحيح و ويراستاري، با درج نام گروه تحقيق، چاپ و منتشر مي‌نمايد. اثري كه هم اكنون در محضر آن هستيم، حاصل تـلاش سه نفر از خواهران قرآن پژوه و خوش سليقه شيرازي است كه به تناسب فضاي هنري آن ديار، تحت عنوان «هنرهاي دستي در قرآن كريم» تدوين و با حمايت اين مؤسسه چاپ و منتشر شده است. اميدوارم جوانان عزيز خصوصا دانشجويان فرهيخته، در اين اقدام خداپسندانه مؤسسه قرآني تفسير جوان مشاركت نموده و با تحقيق يك موضوع از قرآن متناسب با علاقه و رشته تحصيلي خود، سهمي را در معرفي زيبايي‌هاي اقيانوس بيكران قرآن كريم به خود اختصاص دهند.

دكتر محمد بيستوني

رئيس هيئت مديره و مدير عامل مؤسسه قرآني تفسير جوان

«مقدمه»

معمولاً تا در محفلي اسمي از هنر يا صنايع دستي برده مي‌شود ذهن‌ها حول صنايعي مثل خاتم كاري ، خياطي ، گلدوزي ، كاشيكاري ، گچ‌بري و ... مي‌گردد . در حالي كه مصاديق واژه هنر و صنايع دستي بسيار فراگيرتر از اين موارد است و اگر بخواهيم با يك ديد كلي بنگريم هرچيزي كه در اين عالم ماده وجود دارد به نوعي هنرمندي خالق يكتا است و نيز اگر انسان‌ها هنرمندند به خاطر متجلي بودن ذات خالق در وجود آنهاست .
روزي كه در كارگاه آموزشي مفسرين جوان بنا شد تا موضوعي را براي تحقيق انتخاب كنيم و طي مدت سه ماه آن را به انجام برسانيم اولين چيزي كه به ذهنم رسيد تحقيق راجع به هنرهاي دست‌ساز در قرآن بود چون من خودم يك هنرمندم و در شهر شيراز كه مهد هنر مي‌باشد زندگي مي‌كنم ، دوست داشتم بدانم چه صنايعي در قرآن

كريم نام برده شده است و طي اين دوره به جرأت اقرار مي‌كنم كه بسيار لذت بردم و دنياي جديدي از درياي زيباي قرآن به روي ما گشوده شد . در اينجا وظيفه خود مي‌دانيم از راهنمايي‌ها و اعتماد بر نفسي كه در اين مسير توسط استاد راهنماي خود جناب آقاي‌دكترمحمدبيستوني رئيس‌هيئت‌مديره‌مؤسسه‌قرآني‌تفسيرجوان‌در مراحل مختلف انجام اين پژوهش قرآني راهگشاي ما بوده است تشكر و قدرداني نموده و از خداوند بزرگ براي خدمت هرچه بيشتر به توسعه فرهنگ قرآن در جامعه استمداد مي‌طلبيم و از او به خاطر نعمت گام نهادن در مسير نوراني انس با قرآن تشكر مي‌كنيم .
انور السادات مدرسي يزدي ، نور السادات مدرسي يزدي ، مريم رجبي

وَاعْلَمْ اَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقاتٌ لا يَصْلُحُ بَعْضُها اِلاّ بِبَعْضٍ وَ لا غِني بِبَعْضِها عَنْ بَعْضٍ . فَمِنْها جُنُودُ اللّهِ وَ مِنْها كُتّابُ الْعامَّةِ وَالْخاصَّةِ وَ مِنْها قُضاةُ الْعَدْلِ وَ مِنْها عُمّالُ الاِْنْصافِ وَ الرِّفْقِ وَ مِنْها اَهْلُ الْجِزْيَةِ وَ الْخَراجِ مِنْ اَهْلِ الذِّمَّةِ وَ مُسْلِمَةِ النّاسِ وَ مِنْها التُّجّارُ وَ اَهْلُ الصِّناعاتِ وَ مِنْها الطَّبَقَةُ السُّفْلي مِنْ ذَوِي الْحاجَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ كُلٌّ قَدْ سَمَّي اللّهُ لَهُ سَهْمَهُ وَ وَضَعَ عَلي حَدِّه فَريضَةً في كِتابِه اَوْ سُنَّةِ نَبِيِّه صلي‌الله‌عليه‌وآله عَهْدا مِنْهُ عِنْدَنا مَحْفُوظا . فَالْجُنُودُ بِاِذْنِ اللّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَ زَيْنُ الْوُلاةِ وَ عِزُّالدّينِ وَ سُبُلُ الاَْمْنِ وَ لَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ اِلاّ بِهِمْ ثُمَّ لا قِوامَ لِلْجُنُودِ اِلاّ بِما يُخْرِجُ اللّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَراجِ الَّذي يَقْوَوْنَ بِه عَلي جِهادِ عَدُوِّهِمْ وَ يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فيما يُصْلِحُهُمْ وَ يَكُونُ مِنْ وَراءِ حاجَتِهِمْ ثُمَّ لا قِوامَ لِهذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ اِلاّ بِالصِّنْفِ الثّالِثِ مِنَ الْقُضاةِ وَ الْعُمّالِ وَ الْكُتّابِ لِما يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعاقِدِ

(10) هنرهاي دستي

وَ يَجْمَعُونَ مِنَ الْمَعاقِدِ وَ يَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنافِعِ وَ يُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَواصِّ الاُْمُورِ وَ عَوامِّها وَ لا قِوامَ لَهُمْ جَميعا اِلاّ بِالتُّجّارِ وَ ذَوِي‌الصَّناعاتِ فيما يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرافِقِهِمْ وَ يُقيمُونَهُ مِنْ اَسْواقِهِمْ وَ يَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِاَيْديهِمْ مالا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ . (1)

(اي مالك) بدان ! مردم از گروه‌هاي گوناگوني مي‌باشند كه اصلاح هريك جز با ديگري امكان ندارد و هيچ يك از گروه‌ها از گروه ديگري بي‌نياز نيست . از آن قشرها ، لشكريان خدا و نويسندگان عمومي و خصوصي ، قضات دادگستر ، كارگزاران عدل و نظم اجتماعي ، جزيه‌دهندگان ، پرداخت‌كنندگان ماليات ، تجّار و بازرگانان ، صاحبان صنعت و پيشه‌وران و نيز طبقه پايين جامعه يعني نيازمندان و

1- نهج‌البلاغه ، نامه 53 ، صفحه 406 ، سطر 41 ، شناخت اقشار گوناگون اجتماعي .

هنرهاي دستي (11)

مستمندان مي‌باشند كه خداوند براي هريك سهمي مقرر داشته و مقدار واجب آن را در قرآن يا سنت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله تعيين كرده كه پيماني از طرف خداست و نگهداري آن بر ما لازم است . پس سپاهيان به فرمان خدا ، پناهگاه استوار رعيت و زينت و وقار زمامداران ، شكوه دين و راه‌هاي تحقق امنيّت كشورند . امور مردم جز با سپاهيان استوار نگردد و پايداري سپاهيان جز به خراج و ماليات رعيّت انجام نمي‌شود كه با آن براي جهاد با دشمن تقويت گردند و براي اصلاح امور خويش به آن تكيه كنند و نيازمندي‌هاي خود را برطرف سازند . سپس سپاهيان و مردم جز باگروه

سوّم نمي‌توانند پايدار باشند و آن قضات و كارگزاران دولت و نويسندگان حكومتند كه قراردادها و معاملات را استوار مي‌كنند و آنچه به سود مسلمانان است فراهم مي‌آورند و در كارهاي عمومي و خصوصي مورد اعتمادند . و گروه‌هاي يادشده بدون بازرگانان و صاحبان صنايع نمي‌توانند دوام بياورند زيرا آنان وسايل زندگي را فراهم مي‌آورند و در بازارها عرضه مي‌كنند و بسياري از وسايل زندگي را با دست مي‌سازنـــد كــه از تــوان ديگــران خارج اســت . (1)

(12) هنرهاي دستي

حضـرت علـي عليه‌السلام بـه نويسنـده خـود عبيـداللّه‌بـن ابي رافع دستور دادند كه :
اَلْقِ دَواتَكَ وَ اَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ وَ فَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ وَ قَرْمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ فَاِنَّ ذلِكَ اَجْدَرُ بِصَباحَةِ الْخَطِّ : در دوات ليقه بينداز ، نوك قلم را بلند گير ، ميان سطرها فاصله بگذار و حروف را نزديك به يكديگر بنويس كه اين شيوه براي زيبايي خط بهتـــر است . (1)
1- نهج‌البلاغه ، ترجمه مرحوم محمد دشتي ، انتشارات اسوه ، چاپ اول پاييز (82) ، نامه 53 ، سطر 41، شناخت اقشار گوناگون اجتماعي، صفحه 407 .
هنرهاي دستي (13)
حضرت علي عليه‌السلام در نامه 31 در مورد شرط اخلاقي صنعتگران و پيشه‌وران مي‌فرماينـد :
وَالْحِرْفَـةُ مَـعَ الْعِفَّـةِ خَيْـرٌ مِـنَ الْغِنـي مَـعَ الْفُجُـورِ : شغـل همـراه بـا پـاكـدامنـي بهتــر از ثــروت فــراوانــي اســت كـــه بــا گنــاهـــان بـــه دست‌مي‌آيد. (2)
1- نهج‌البلاغه ، ترجمه مرحوم محمد دشتي ، انتشارات اسوه ، چاپ اول پاييز (82) ، حكمت 315 ، سطر 41 ، شناخت اقشار گوناگون اجتماعي ، صفحه 502 .
(14) هنرهاي دستي

سيماي بازرگانان و صاحبان صنايع

ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجّارِ وَ ذَوِي الصِّناعاتِ وَ اَوْصِ بِهِمْ خَيْرا : الْمُقيمِ مِنْهُمْ وَ الْمُضْطَرِبِ بِمالِه وَ الْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِه فَاِنَّهُمْ مَوادُّ الْمَنافِعِ وَ اَسْبابُ الْمَرافِقِ وَ جُلاّبُها مِنَ الْمَباعِدِ وَ الْمَطارِحِ في بَرِّكَ وَ بَحْرِكَ وَ سَهْلِكَ وَ جَبَلِكَ وَ حَيْثُ لا يَلْتَئِمُ النّاسُ لِمَواضِعِها وَ لا يَجْتَرِؤُونَ عَلَيْها فَاِنَّهُمْ سِلْمٌ لا تُخافُ بائِقَتُهُ وَ صُلْحٌ لا تُخْشي غائِلَتُهُ .

سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنايع بپذير و آنها را به نيكوكاري سفارش كن ، بازرگاناني كه در شهر ساكنند يا آنان كه همواره در سير و كوچ كردن مي‌باشند و بازرگاناني كه با نيروي جسماني كار مي‌كنند . چراكه آنان منابع اصلي منفعت و پديدآورندگان وسايل زندگي و آسايش و آورندگان وسايل زندگي از نقاط دوردست و دشوار مي‌باشند . از بيابان‌ها و درياها و دشت‌ها و كوهستان‌ها،

1- نهج‌البلاغه ، ترجمه مرحوم محمد دشتي ، انتشارات اسوه ، چاپ اول پاييز (82) ، نامه 31 ، سطر 91 ، شناخت اقشار گوناگون اجتماعي ، صفحه 380 .

جاهاي سختي كه مردم در آن اجتماع نمي‌كنند يا براي رفتن به آنجاها شجاعت ندارند . بازرگانان مردمي آرامند و از ستيزه‌جويي آنان ترسي وجود نخواهد داشت . مردمي آشتي‌طلبند كه فتنه‌انگيزي ندارند . (1)

1- نهج‌البلاغه،ترجمه‌مرحوم‌محمددشتي،انتشارات‌اسوه،چاپ‌اول‌پاييز(82)،نامه 53،سطر95، سيماي بازرگانان و صاحبان صنايع ، صفحه 412 .

1 ـ دوختن لباس (حضرت ادريس عليه‌السلام)

وَاذْكُـرْ فِي الْكِتـابِ اِدْريـسَ اِنَّـهُ كانَ صِـدّيقـا نَبِيّـا : و در اين كتـاب از ادريـس يـاد كـن ، او بسيـار راستگـو و پيامبـر بـزرگـي بـود . (56 / مريـم)

در اين قسمـت از سـوره مريـم سخـن از ادريـس پيامبر به ميان آمده و مي‌گويد در كتـاب آسمـانيـت قـرآن از ادريـس يـاد كـن كه او صديـق و پيـامبـر بـود و بعضـي معتقـدنـد كه خداونـد ادريـس را همچـون مسيـح عليه‌السلام بـه آسمـان بـرد .

طبق نقل بسياري از مفسران ، ادريس جدّ پدر نوح است . نام او در تورات اخنوخ و در عربي ادريس مي‌باشد كه بعضي آن را از ماده درس مي‌دانند . زيرا او اولين كسي بود كه با قلم ، خط نوشت و علاوه بر مقام نبوّت داراي علومي از جمله نجوم ، حساب و هيئـت بـود . (1)

هنرهاي دستي (17)

پيامبر خيّاط

اولين كسي كه جامه دوخت ادريس بود و پيش از آن جامه مردمان از پوست چهارپـايـان بـوده اسـت . او پيراهنـي مي‌دوخـت و بـا هـر بخيـه كـه مـي‌زد تسبيح خداونـد مي‌گفت و وقتـي لبـاس را به صاحبـش مـي‌داد اجـرت آن را مي‌طلبيـد .(2)

اكثـر مفسـريـن شيعـه و سنـي معتقـدنـد كـه :

1- تفسيـر نمـونـه ، جلـد 13 ، صفحـه 102 .

2- تاريـخ انبياء از آدم تـا خاتـم ، سيـد علي اكبر سعيدي ، چاپ 5/1371 ، انتشارات سعيدي ، صفحـه 50 .

(18) دوختن لباس

حضرت ادريس بعد از حضرت آدم اولين پيامبر مرسل بود ، او اولين كسي بود كه در ميان بني‌آدم داراي مقام نبوت شد و اولين كسي بود كه با قلم خط نوشت . نيز اولين كسـي بـود كـه علـم ستاره‌شناسـي را بـه قـدر احتياج شرعي رواج داد . او براي اول بـار در عالـم اسلحـه به دست گرفت و با كفار جنگيـد و علم حساب را نخستين بار رواج داد و نيز خيّاطـي مي‌كـرد و لباس مي‌دوخت و او را بدين جهت ادريس مي‌گفتند كه كتاب‌هاي فراواني خوانـده بـود . منـزل حضـرت ادريس در كوفه حوالـي مسجـد سهله بـوده اسـت . (1)

1- تفسير آسان ، جلد 11 ، صفحه 177 .

هنرهاي دستي (19)

2 ـ ساختن بت

وَ قـالُوا لا تَـذَرُنَّ اِلِهَتَـكُمْ وَ لا تَـذَرُنَّ وَدّا وَ لا سُواعا وَ لا يَغـُوثَ وَ يَعـُوقَ وَ نَسْـرا ؛ و گفتنـــد : دسـت از خـدايـان و بــت‌هــاي خــود بـرنـداريــد . مخصـوصا بــت‌هــاي ودّ و ســواع و يغــوث و يعــوق و نســر را رهــا نكنيـــد . (23 / نـوح)

اگربه‌تاريخ‌بشرنگاه‌كنيم‌همواره‌ميبينيم‌كه‌بسياري‌ازرهبران‌اقوام‌مختلف‌ازك ساني بوده‌اند كه تنها امتيازشان اندوختن اموال حرام ، سركشي و طغيان و تحميل افكار بر توده‌هاي‌مستضعف‌بوده است. اين‌رهبران‌ضال و مضل‌به‌گفته‌قرآن مكر عظيمي بكار برده‌اند. آن‌ها طرح‌هاي شيطاني‌عظيم و گسترده‌اي‌براي گمراه ساختن مردم و ممانعت‌ازقبول دعوت نوح ريخته‌بودند كه يكي‌از آن‌ها بت‌سازي و بت‌پرستي بوده.

احتمال دارد همان مسأله بت‌پرستي بوده باشد . زيرا طبق بعضي از روايات بت‌پرستي قبل از نوح سابقه نداشت بلكه قوم نوح آن را بوجود آوردند . و مسأله از

(20) ساختن بت

اينجا سرچشمه گرفت كه در فاصله زمان آدم و نوح مردان صالحي بودند كه مردم به آنها اظهار علاقه مي‌كردند . شيطان و انسان‌هاي شيطان‌صفت از علاقه مردم سوء استفاده نمودند و آنها را تشويق به ساختن مجسمه آن بزرگان و گراميداشت آن مجسمه‌ها كردند . اما چيزي نگذشت كه نسل‌هاي بعد رابطه تاريخي اين موضوع را فراموش كرده و تصوّر نمودند كه اين مجسمه‌ها موجوداتي محترمند كه بايد مورد پرستش قرار گيرند و به اين ترتيب به پرستش بت‌ها سرگرم شدند . در زمان حضرت نـوح به گفتـه قـرآن : رؤسـاي قـوم گفتنـد دست از خدايان و بت‌هاي خود برنداريد و هـرگـز دعـوت نـوح را بـه خـدايـي كـه قابــل لمــس و ديـدن نيسـت نپـذيـريـد .

مخصوصاروي 5بت تأكيدكردند، كه درنص آيه‌آمده‌است. ازقرائن چنين استفاده

هنرهاي دستي (21)

مي‌شودكه‌اين‌پنج‌بت‌امتيازات‌ويژه‌اي‌داشتندوموردتوجه‌خاص‌آن‌قوم‌گمراه‌بود ند.(1)

در اينكــه اين پنــج بت از كجــا پيــدا شدنــد روايـات گوناگوني وجـود دارد :

بعضي گفته‌اند اين‌ها نام پنج مرد صالح است كه قبل از نوح مي‌زيسته‌اند و هنگـامي كـه از دنيـا رفتـه‌انـد به تحريـك ابليـس مجسمـه‌هـاي آنـان را

بعنوان يـادگـار سـاختنـد و گـرامـي داشتنـد و تدريجـا بـه صورت بت‌پرستي درآمده است .
بعضـي گفته‌اند اين بت‌ها نام‌هاي پنج فرزند آدم است كه هر كدام از دنيا مي‌رفت مجسمه اورا براي‌يادبودمي‌ساختند .
برخي ديگر معتقدند اين‌ها نام بت‌هايي است كه در عصر خود نوح ساخته شد و
1- تفسير نمونه ، جلد 25 ، صفحه 83 .
(22) ساختن بت
ايـن به خاطـر آن بـود كه نـوح مـردم را از طـواف قبـر آدم مانـع مي‌شـد ، گـروهـي بـه جـــاي آن مجسمــه‌هـايــي سـاختنـــد و بـــه پرستـش آنهـا مشغــول شـــدنـــد .
اتفـاقـا ايـن بت‌هـاي پنجگانه به عرب جاهلي منتقل شد و هر قبيله‌اي يكي از ايـن بت‌هـا را براي خود برگزيدنـد و ظاهـرا چنيـن اسـت كـه خـود بـت منتقـل نشـــده باشـد و فقـط نام آنهـا منتقل شده و آنها خود بت‌هايي به اين نام‌ها ساختند .(1)
واقـدي مـورخ معـروف مي‌گويد : بت وَدّ به شكل مرد بود و سُواع به صورت زن ، يَغـوث بـه شكـــل شيـــر ، يَعـــوق بـــه شكـــل اســـب و نَسْـــر بـه شكـل بـــاز .
البته عرب جاهلي مخصوصا اهالي مكه بت‌هاي ديگري نيز داشتند كه از جمله بت هُبَل بود كه بزرگ‌ترين بت‌هاي آنان محسوب مي‌شد و داخل خانه كعبه قرار داشـت و هجـده ذراع طـول آن بـود ! و بت اُساف در مقابل حجرالاسود و بت نائله در مقابـل ركـن يمانـي (گوشـه جنوبـي خانه كعبه) و نيـز بـت لات و عُـــزّي بـــود .(2)
1- تفسير نمونه ، جلد 25 ، صفحه 83 .
2- تفسير نمونه ، جلد 25 ، صفحه 84 .
هنرهاي دستي (23)

3 ـ ساختن‌کشتي (حضرت نوح عليه‌السلام)

وَاصْنَعِ الْفُلْـكَ بِـاَعْيُنِنـا وَ وَحْيِنـا وَ لا تُخطِبْنـي فِـي الَّـذيـنَ ظَلَمُـوآا اِنَّهُـم مُغْـرَقُـونَ :
و اكنـون در حضـور مـا و طبـق وحـي مـا كشتـي بسـاز و دربـاره آنهـا كـه ستـم كردنـد شفـاعـت مكـن كـه آنهـا غـرق شدنـي هستنـد . (37 / هـود)
او مشغـول ساختـن كشتـي بـود و هـر زمـان گروهـي از اشـراف قـومـش بـر او مي‌گذشتند او را مسخره مي‌كردند ، (ولي نـوح) گفـت : اگر مـا را مسخـره مـي‌كنيـد مـا نيـز شمـا را هميـن‌گـونـه مسخـره خواهيـم كـرد (38 / هـود) .
آيات موردبحث اشاره به مرحله پايان يافتن دوران تبليغ و آماده شدن براي تصفيه الهي است . در اين آيات نخست به نوح وحي شد كه جز افرادي كه از قوم تو به
(24) ساختن كشتي
تو ايمان آورده‌اند ديگر هيچ‌كس ايمان نخواهد آورد و دعوت براي ايمان و اصلاح سودي ندارد و در پايان اين آيه به نوح دلداري داده و مي‌گويد : اكنون كه چنين است از كارهايي كه اين‌ها انجام مي‌دهند اندوهناك و محزون نباش . به هر حال اين گروه عصيانگر و لجوج بايد مجازات شوند ، فرمان غرق شدن آنها صادر شده است ولي هرچيز وسايلي مي‌خواهد . نوح بايد كشتي مناسبي براي نجات مؤمنان راستين بسازد تا هم مؤمنان در مدت ساختن كشتي در مسير خود ورزيده‌تر شوند و هم بر غير مؤمنان به اندازه كافي اتمام حجت گردد . قرآن مي‌فرمايد : ما به نوح فرمان داديم كه كشتـي بسـازد ، در حضـور مـا و طبـق فرمـان مـا . اشـاره بـه اينكه با فكر راحت به كـار خويـش ادامـه بـده . از كلمـه «وَحْيِنـا» چنيـن برمي‌آيد كه نوح چگونگي ساختـن كشتـي را نيـز از فرمان خدا مي‌آموخت و بايد هم ، چنين باشد . زيرا نوح پيش خود نمي‌دانست ابعاد عظمـت طوفـان آينـده چه انـدازه اسـت تا كشتـي خـود را متناسـب با آن بسـازد و ايـن وحي الهـي بود كه او را در انتخاب بهترين كيفيت‌ها
هنرهاي دستي (25)
يـاري مي‌كـرد . در پايان آيه به نوح هشدار مي‌دهـد كه از ايـن به بعـد دربـاره ستمگـران شفـاعـت و تقاضـاي عفـو مكن چـراكه آنهـا محكـوم بـه عـذاب هستنـد و مسلما غرق خواهند شد .

نوح مورد تمسخر قوم

قوم نوح به جاي اينكه يك لحظــه بـا مســأله دعــوت نوح به طور جدي برخورد كنند و حداقل احتمال دهند كه ممكن است اين همه اصرار نوح و دعوت‌هاي مكررش از وحي الهي سرچشمه گرفته و مسأله طوفان و عذاب حتمي باشد باز به استهزاء و مسخره ادامه دادند و هر زمان كه گروهي از قومش از كنار او مي‌گذشتند او و يارانش را سرگرم تلاش براي آماده ساختن چوب‌ها و ميخ‌ها و وسايل كشتي‌سازي مي‌ديدند مسخره مي‌كردند ، مي‌خنديدند و مي‌گذشتند . آنها گروه‌هاي اشراف قوم نوح بودند كه براي خنده و تفريحشان به نوح مي‌گفتند : اي
(26) ساختن كشتي
نوح ! مثل اينكه دعوي پيامبري نگرفت آخر سر نجّار شدي ! اي نوح كشتي مي‌سازي خوب است ، درياي من را هم بساز . هيچ آدم عاقل ديده‌اي كه در وسط خشكي كشتي بسازد ؟ كشتي به اين بزرگي براي چه است لااقل كوچك‌تر بساز كه اگر خواستي آن را به سوي دريا بكشي ممكن باشد و ... اما نوح با استقامت فوق‌العاده و بي‌اعتنا به همه اين گفته‌هاي بي‌اساس به سرعت پيشروي مي‌كرد . روز به روز اسكلت كشتي آماده‌تر و مهياتر مي‌شد . فقط گاهي سربلند مي‌كرد و مي‌گفت : اگر امروز شما ما را مسخره مي‌كنيد ما هم همين گونه در آينده نزديكي شما را مسخره خواهيم كرد . آن روز كه شمـا در ميان طوفان سرگردان خواهيد شد و سراسيمه به هر سو مي‌دويد و هيچ پناهگاهي نخواهيـد داشـت و از ميـان امواج فرياد مي‌كشيد و التماس مي‌كنيد كـه مـا را نجــات ده . آري آن روز مــؤمنــان بــر افكـار شمـا و غفلـت و جهـل شمــا مــي‌خنــدنـــد . (1)
(27) هنرهاي دستي

گنجايش كشتي نوح

بدون شك كشتي نوح يك كشتي ساده‌اي نبود و با وسايل آن روز به آساني و سهولت پايان نيافت . كشتي بزرگي بود كه به علاوه بر مؤمنان راستين يك جفت از نسل هر حيواني را در خود جاي مي‌داد و آذوقه فراواني كه براي مدت‌ها زندگي انسان‌ها و حيوان‌هايي كه در آن جاي داشتند حمل مي‌كرد . چنين كشتي با چنين ظرفيت حتما در آن روز بي‌سابقه بوده است به خصوص كه اين كشتي بايد از دريايي به‌وسعت‌اين‌جهان‌باامواجي‌كوه‌پيكر سالم‌بگذردونابودنشود.لذادربعضي‌از روايات مفسرين‌مي‌خوانيم‌كه‌اين‌كشتي‌هزارودويست‌ذراع‌طول‌وششصدذراع‌عرض‌داشت.(1)

1- تفسير نمونه ، جلد 9 ، صفحه 92 .

(28) ساختن كشتي

به نوح امر شد كه شروع به ساختن كشتي كند و جبرئيل بر او نازل شد و به او تعليم داد كـه چگونه چوب درخت را بريده و طول و عرض و بلندي كشتي را تعيين نمايد . كشتي سه طبقه داشت . طبقه زيرين مخصوص وحوش و درندگان ، در طبقه وسط چهارپايان و طبقه بالا مخصوص نوح و پيروانش بودند . نوح گفت پروردگارا در ساختن چنين كشتي باعظمتي چه كسي مرا ياري و كمك خواهد كرد ؟ خطاب رسيد به قوم خود بگو براي تراشيدن چوب به تو كمك نمايند و به آنها وعده بده كه هركس اقدام به آن كار كند تراشه‌هاي چوب مبدل به طلا و نقره خواهد شد . نوح مردم را به كمك دعوت كرد و گروهي به طمع طلا و نقره گروهي آمده و به تراشيدن چوب پرداختنـد و ضمنـا نـوح را مسخـره مي‌كردنـد و مي‌گفتنـد از پيغمبـري بـه

1- تفسير نمونه ، جلد 9 ، صفحه 95 .

درودگـــري پرداخته . ولي نوح به كار خود ادامه داد تا ساخت كشتي تمام شد . محل ساختن كشتي نوح مسجد كوفه بوده است . (1)

مـراد از وحـي دسـتـور عملي درباره ساختن كشتي و چگونگي وصل چوب‌هاست و نيز درباره كوبيـدن ميخ‌هـا كـه به طـور محكم ساخته شود كه با امواج خروشـان طوفـان جهـان‌گير كه مدت مديدي مي‌انجامد بتواند مقـاومـت نمايـد .(2)

ابن‌عباس‌گويد: نوح نمي‌دانست كشتي‌را چگونه‌بسازد. وحي‌آمد آن را مانند سينه مرغ بساز . در خبر آمده است كه : نوح چوب كشتي طلب نمود . فرمان رسيد كه تخم درخت ساج بكار و بيست سال طول كشيد كه درخت بزرگ شد و در اين مدت هيچ

1- تفسيـــر جامــــع ، جلــــد 3 ، صفحه 266 .

2- تفسير انوار درخشان ، جلد 8 ، صفحه 402 .

اولادي زاده‌نشد كه هنگام‌نزول بلا درميان آن‌قوم طفل‌بي‌گناه وجود نداشته‌باشد . (1)

علامه مجلسي در حياة القلوب روايت نموده كه حق‌تعالي امر فرمود نوح را كه درخت خرما بكارد و چون پنجاه سال گذشت درخت مستحكم شد و او مأمور شد كه درخت‌ها را ببرد و مردم كه اين صحنه را ديدند او را مسخره مي‌كردند كه حالا كه درخـــت خــرمــا رسيـــد آن را بـريـد . (2)

1- تفسير اثني عشري ، جلد 6 ، صفحه 62 .

2- تفسير اثني عشري ، جلد 6 ، صفحه 63 .

هنرهاي دستي (31)

4 ـ تنــور(حضــرت نــوح عليه‌السلام)

حَتّيآ اِذا جاآءَ اَمْرُنا وَفارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فيها مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ اَهْلَكَ اِلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ ءَامَنَ وَ ماآ ءَامَنَ مَعَهآ اِلاّ قَليلٌ : (اين وضع همچنان ادامه يافت) تا فرمان ما فرارسيد و تنور جوشيدن گرفت، (به نوح) گفتيم‌از هرجفتي‌از حيوانات (نروماده) يك‌زوج درآن (كشتي) حمل‌كن، هم‌چنين‌خاندانت‌رامگر آن‌ها كه قبلاً وعده هلاك آنان داده شده (همسر نوح و يكي از فرزندانش) و هم‌چنين مؤمنان را ، اما جز عده كمي به او ايمان نياوردند .(40 / هــود)

در ادامه‌داستان حضرت‌نوح و به‌وقوع پيوستن وعده عذاب الهي اولين نشانه آغاز طوفان، جوشش آب از درون تنور بود. واژه (تنّور) در اين آيه معادل همان واژه تنور در فارسي متداول امروز است يعني محلي كه نان در آن پخت و پز مي‌شد . در اينكه جوشيدن آب از تنور چه تناسبي با مسأله نزديك شدن طوفان دارد مفسران گفتگو گفتگو دارند . بعضي گفته‌اند : جوشيدن آب از درون تنور يك نشانه الهي براي نوح بوده است تا او و يارانش

(32) تنــور

متوجه جريان شود و سوار بر كشتي شوند و برخي گفته‌اند : كلمه تنور در اينجا معني مجازي و كنائي دارد ولي اين احتمال قوي‌تر به نظر مي‌رسد كه تنور به معني حقيقي و معروف آن باشد و منظور از آن تنور خاصي هم نباشد بلكه منظور بيان اين نكته است كه هنگامي كه آب از درون تنور كه معمولاً مركز آتش است جوشيدن گرفت نوح و يارانش بدانند كه اوضاع به زودي دگرگون خواهد شد . به تعبير ديگر هنگامي كه ديدندسطح‌آب زيرزميني چنان‌بالاآمده‌است‌كه ازدرون تنوركه‌معمولاًدرجاي خشك و محفوظي ساخته مي‌شود جوشيدن گرفته فهميدند موضوع مهمي در پيش است .(1)

خداوند در آيه 27 سوره مؤمنون بار ديگر اين نكته (جوشيدن آب از تنور) را يادآور مي‌شود . بالاخره خشم و غضب پروردگار فوران پيدا كرد و شعله‌ور شد و اين به معني نزديك شدن عذاب كوبنده الهي است . اين تعبير هم در فارسي و هم در عربي آمده است كه شدت غضب را تشبيه به فوران آتش مي‌كنند .(1)

1- تفسير نمونه ، جلد 9 ، صفحه 98 .

(33) هنرهاي دستي

ديگر مفسران چنين نظر داده‌اند كه : هنگام صدور امر درباره نزول عذاب به نشانه آنكه جوشش آب از هر سو فرا مي‌رسد و آغاز فوران آب

از تنور خواهدبود .(2)
(وَ فــارَ التَّــنُّــور) و بجوشـــد تنـور يعنـي وقتـي كـه زن تــــو نـان مي‌پــزد از ميــان آتـش آب برآيـد و از ابن عباس مرويست كه مراد از تنور وجه ارض است . (3)
كلمه‌تنورفارسي‌است و چون عربي‌صحيحي‌ندارد لذاعرب و قرآن‌عين‌آن‌رابه كار برده‌اند و بعضي‌هم‌گفته‌اندعربي‌است. درتفسير صافي ازامام‌صادق عليه‌السلام روايت است
1- تفسير اثني عشــري ، جلد 14 ، صفحه 231 .
2- تفسير انواردرخشان ، جلد 11 ، صفحه 260 .
3- تفسير منهج‌الصادقين ، جلد 6 ، صفحه 226 .
(34) تنــور
كه آن‌تنور درخانه يك‌پيرزن مؤمنه‌اي‌بود كه درسمت‌جنوب غربي‌مسجدكوفه قرار داشت .(1)
كلمــه تنــور از لغــات مشتـرك فارسـي و عربـي اسـت . احتمـال هـم دارد كـه در اصــل فـارسـي بـوده و در عــرب مـورد استعمـال قـرار گرفتـه باشـد و بـه معنـاي محلــي اسـت كـه خميـــر بـــراي پختـــه شـــدن بــه آن مي‌چسباننــد . (2)
فوران‌تنور (كه‌خود محلّ‌آتش‌است) علامت و نشانه‌آمدن‌عذاب‌بوده و اين نشانه عجيبي بوده كه از تنورهـاي آتش هماننـد فواره آب به طرف بالا فوران كند. (3) (4)
1- تفسير آسان ، جلد 7 ، صفحه 288 (40 / هود) و نيز منهج الصادقين ، جلد 4 ، صفحه 421 .
2- تـرجمــــه تفسيـــر الميـــزان ، جلــد 10 ، صفحــه 340 .
3- ترجمه تفسير الميزان ، جلد 15 ، صفحه 39 (27 / مؤمنون) .
4- تفسيـــر اثنـــــي عشـــري ، جلـــد 9 ، صفحـــــه 127 .
هنرهاي دستي (35)

5 ـ ساختــن عمــارت (قوم عاد)

اَتَبْنُونَ بِكُلِّ ريعٍ ايَةً تَعْبَثُونَ. وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ : آيا شما بر هر مكان مرتفعي نشانه‌اي از روي هوي و هوس مي‌سازيد ؟ و قصرها و قلعه‌هاي زيباومحكم بنامي‌كنيد آن چنانكه‌گويي در دنيا جاودانه خواهيدماند. (129/شعراء)
جنايـات و اعمـال بي‌رويـه قوم عاد
اكنـون نوبـت به قـوم عـاد و پيامبرشـان هـود مي‌رسـد كه گـوشـه‌اي از زنـدگـي و سـرنـوشـــت آنهــا و درس‌هـاي عبرتـي را كـه در آن نهفتـه اسـت بررســي كنيــم .
قـوم عـاد جمعيتي بودند كه در سرزمين احقاف در ناحيه حضرموت از نواحي يمـن در جنـوب جزيـره عربستـان زندگي مي‌كردنـد و به قول صريح قرآن فـرستادگـان خـدا را تكذيـب مي‌كردنـــد .
(36) ساختن عمارت
قرآن در اين بخش از سرگذشت هود و قوم عاد آن قوم را مخاطب ساخته ، چنين مي‌گويـد : آيـا شمـا بر هـر مكـان مرتفعي نشانه‌اي از روي هوي و هوس مي‌سازيد ؟
واژه «ريع» در اصل به معني مكان مرتفع است و «تَعْبَثون» از ماده عَبَث به معني كاري است كه هدف صحيح در آن تعقيب نمي‌شود و با توجه به واژه آيه كه به معني نشانه است روشن مي‌شود كه اين قوم متمكن و ثروتمند براي خودنمايي و تفاخر بر ديگران بناهايي بر نقاط مرتفع كوه‌ها و تپه‌ها (همچون برج و مانند آن) مي‌ساختند كه هيچ هدف صحيحي براي آن نبود جز اينكه توجه ديگران را به آن جلب كنند و قدرت و نيروي خودرا به رخ سايرين بكشند و بار ديگر به انتقادگري از آنها پرداخته ، مي‌گويد : شما قصرها و قلعه‌هاي زيبا و محكم مي‌سازيد آن‌چنانكه گويي در دنيا جاودانه خواهيد ماند . «وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ» مَصانع جمع مَصْنَع به معنـي مكـان و ساختمـان مجلـل و محكـم اسـت . هـود به اين اعتـراض نمي‌كنـد كـه چـرا شمـا داراي خانه‌هـاي مناسبـي هستيـد بلكـه مي‌گويد شما آن‌چنان غرق دنيا شده‌ايد و به تجمّل‌پرستي و محكم‌كاري بي‌حساب در كاخ‌ها و قصرها
هنرهاي دستي (37)
پرداخته‌ايد كه سراي آخرت را به دست فراموشي سپرده‌ايد ، دنيا را نه بعنوان يك گذرگاه كه بعنوان يك سراي هميشگي پنداشته‌ايد . آري چنين ساختمان‌هاي غفلـت‌زا و غرورآفرين مسلما مذموم است . (1)
در بعضـي كتـب تفسيـر دربـاره آيـه 128 و 129 سـوره شعـراء چنين آمده

است .
قوم عاد در عشق و علاقه به كاخ‌هاي سر به فلك كشيده بر فراز مكان‌هاي مرتفع فـوق‌العـاده افـراط مي‌كردنـد آن‌چنـان كه گويـي براي هميشه در دنيا بوده و خواهند بـود .(2)
قوم هود در بالاي كوه‌ها و نقاط بلند ، ساختمان‌هايي مي‌ساختند آن هم به بلندي
1- تفسيـــر نمونـــه ، جلــد 15 ، صفحه 293 .
2- تفسيــر آســان ، جلــد 14 ، صفحــه 361 .
(38) ساختن عمارت
كوه ، تا براي گردش و تفريح به آنجا روند بدون اينكه غرض ديگري در كار باشد بلكـه صرفـا بـه منظــور فخــر نمــودن بــه ديگــران و پيــروي هــوي و هوس .(1)
برخي گويند : قوم عاد خانه‌ها را در جاهاي بلند مي‌ساختند تا رهگذران و گدايان را از بالا مورد مسخره قرار دهند و برخي ديگر گويند : براي حمام‌ها برج مي‌ساختند و هود اين كارشان را مورد انكار قرار مي‌داد .
پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند : هـر بنايي كه بـر سـر پـا آيد بر صاحبـش و بالـي دارد مگـر اينكـه مـورد احتيــاجــش بــاشــد .(2)
شما قصرهاي فوق‌العاده مجلل و محكم را بدين منظور اتخاذ و انتخاب مي‌كنيد
1- ترجمـه تفسيـر الميــزان ، جلد 15 ، صفحه 421 .
2- ترجمه تفسير مجمع البيان ، جلد 18 ، صفحه 43 .
هنرهاي دستي (39)
كـه شايـد بـراي هميشـه در دنيايـي كه جـاي خلـود نيسـت خالـد و مخلـد باشيـد .(1)
ساختمان‌ها و كاخ‌هاي محكمي مي‌سازيد يا آبگيرهايي درست مي‌كنيد كه گويا هرگز نمي‌ميريد . اين بناهاي محكم براي كسي خوب است كه طمع حيات ابدي داشته باشد .(2)
1- تفسيــر آســـــان ، جلـــــد 14 ، صفحـــه 361 .
2- ترجمه تفسير مجمع‌البيان ، جلد 18 ، صفحه 44 .
(40) ساختن عمارت

6 ـ ساختن منجنیق (سوزاندن حضرت ابراهیم علیه‌السلام)

قُلْنا يا نارُ كُوني بَرْدا وَ سَلاما عَلي اِبْراهيمَ : سرانجام او را به درياي آتش افكندند ولي ما گفتيم : اي آتش سرد و سالم باش براي ابراهيم . (69 / انبياء)
گرچه با استدلالات عملي و منطقي ابراهيم ، همه بت‌پرستان محكوم شدند و خودشان هم در دل به اين محكوميت اعتراف كردند ولي لجاجت و تعصب شديد آنها مانع از پذيرش حق شد ، به همين دليل جاي تعجب نيست كه تصميم بسيار شديد و خطرناكي درباره ابراهيم گرفتند و آن كشتن ابراهيم به بدترين صورت يعني سوزاندن و خاكستر كردن بود . سلطه‌گران زورگو براي تحريك توده‌هاي ناآگاه شعارهايي دادند ، گفتند اين‌ها (بت‌ها) خدايان شما هستند . سنّت نياكان شما زير پاگذاشته شده چرا شما خدايانتان را ياري نمي‌دهيد ؟ ابراهيم را بسوزانيد و
هنرهاي دستي (41)
خدايـــان خود را ياري دهيد .(1)

تاريـخ‌نـويسـان در ايـن بـاره مطـالـب زيـادي نوشته‌انـد كه هيچ‌گونـه بعيـد بـه نظـر نمي‌رسـد :
گويند : مردم چهل روز براي جمع‌آوري هيزم كوشيدند و از هر سو هيزم‌هاي خشك فراواني جمع‌آوري كردند . كار به جايي رسيد كه حتي زناني كه كارشان در خانه پشم‌ريـسي بود از درآمد آن ، پشته هيزمي تهيه كرده و بر آن مي‌افزودند . بيماران

1- تفسيرنمونه، جلد13،صفحه443.

(42) ساختن منجنيق

نزديك به مرگ مبلغي براي خريداري هيزم وصيت مي‌كردند . حاجتمندان براي برآمدن حاجاتشان نذر مي‌كردند كه اگر به مقصود خود برسند مقداري هيزم بر آن بيفزاينـد . بـه همـيـن جهـت هنگامـي كه آتش از جوانب مختلف در هيزم‌ها افكندند به اندازه‌اي شعله‌اش عظيم بود كه پرندگان قـادر نبودنـد از آن منطقـه بگذرنـد . (1)

بديهي است به چنين آتش گسترده‌اي نمي‌توان نزديك شد تا چه رسد به اينكه بخواهند ابراهيم را در آن بيفكنند ناچار از منجنيق استفاده كردند . ابراهيم را بر بالاي آن نهاده و با يك حركت سريع به درون آن درياي آتش پرتاب نمودند . آنها كه درمانده بودند كه چگونه ابراهيم را به اين درياي آتش بيندازند ديدند پيرمردي به سمت آن‌ها مي‌آيد . او به آنها تعليم داد كه چگونه يك منجنيق بسازند و ابراهيم را به وسيله آن به آتش فرو اندازند و او كسي نبود به جز شيطان لعين كه بسان پيرمردي به نزد آنها آمده بود . (1)

1- تفسيرنمونه، جلد13، صفحه445.

هنرهاي دستي (43)

اما خدايي كه همه‌چيز سر به فرمان اوست مي‌فرمايد : گفتيم اي آتش سرد و سالم باش براي ابراهيم . و معروف چنين است كه آتش آن‌چنان سرد و ملايم شد كه دندان ابراهيم از شدت سرما بهم مي‌خورد و به گفته بعضي از مفسران اگر تعبير به «سلاما» نبـود آتـش آنچنـان سـرد مي‌شـد كـه جــان ابراهيـم از سـرمـا بـه خطـر مي‌افتـاد . (2)

در كتــب تفسيــر ذيـــل آيـــه 69 انبيــاء چنيـــن نظرياتـــي را ذكـــر كـــرده‌انــد :

برحسب روايات فراهم نمودن صحنه آتش مدتي به طول انجاميد كه چوب و

1- تاريـخ انبيـاء از آدم تا خاتـم ، سيدعلـي اكبر سعيـدي ، چــاپ 5/1371 انتشـارات سعيـدي، صفحه89 .

2- تفسيـــر نمونـــه ، جلـــد 13 ، صفحه 445 .

(44) ساختن منجنيق

ساير وسايل را براي آتش افروزي آماده نمودند و از جمله وسايل منجنيق بود كه ابراهيم را از مسافت نسبتا دور كه از حرارت و شعله‌هاي آتش آسيبي به مجريان اجراي‌حكم نرسد اورا دريك منجنيق نهاده و به سوي صحنه آتش پرتاب نمودند .(1)

امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد : هنگامي كه ابراهيم در منجنيق قرار گرفت و خواستنداو را به آتش بيفكنند جبرئيل آمد و گفت : ابراهيم السلام عليك و رحمة اللّه و بركاته : آيا حاجتي داري ؟ گفت : نه و همين كه او را در آتش افكندند گفت : يا اللّه يا واحد يا واحد يا صمد يا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوا اَحَدٌ . طولي نكشيد كه حرارت آتش فرو نشست و با جبرئيل در بوستاني سرسبز كه ويژه خليل خدا بــود بـه گفتگو پرداختند .

(1)

1- تفسير انوار درخشان ، جلد 11 ، صفحه 70 .

هنرهاي دستي (45)

در پي اجراي فرمان پادشاه (نمرود) در صحرايي خارج از شهر كوهي از هيزم فراهـم نمودنـد و بـراي تماشـاي نمـرود بـر بالاي برج مرتفعي تخت و سايبان بنا كرده و براي پرتاب نمودن ابراهيم عليه‌السلام منجنيق حاضر ساختنـد و هيـزم‌ها را آتش زدند . ابتدا آذر (عموي حضرت ابراهيم) سيلي به صورت ابراهيم زده و به او امر كرد كه دست‌از خداشناسي‌بردار و بااحترام به بتها خود را از سوختن نجات ده ولي ابراهيم خودداري كرد و آماده سوختن شد و در قــرارگاه مخصــوص منجنيــق جاي گرفت .

جبرئيـل او را مـلاقـات كــرد و خـواسـت او را يـاري دهـد ولـي ابراهيـم

1- ترجمه تفسير مجمع البيان .

(46) ساختن منجنيق

اظهــار بي‌نيازي از بنده خدا كرد و گفت نظـر من فقـط به سـوي پروردگارم است . (1)

7 ـ ساختن خانه كعبه (حضرت ابراهيم و اسماعيل عليهم‌السلام)

وَ اِذْيَرْفَعُ اِبْراهيمُ‌الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْماعيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّميعُ الْعَليمُ : (و نيز به ياد آوريد) هنگامي‌كه ابراهيم و اسماعيل پايه‌هاي خانه (كعبه)رابالامي‌بردندو(مي‌گفتند)پروردگارا!ازمابپذير،توشنواودانايي. (217/بقره)

از آيات مختلف قرآن و احاديث و تواريخ اسلامي به خوبي استفاده مي‌شود كه خانه كعبه پيش از ابراهيم ، حتي از زمان آدم عليه‌السلام برپا شده بود .

در آيه 37 ابراهيم از قول اين پيامبر بزرگ مي‌خوانيم : پروردگارا ! بعضي از فرزندانم را در اين سرزمين خشك و سوزان كنار خانه تو سكونت دادم .

اين آيه گواهي مي‌دهد كه وقتي حضرت ابراهيم عليه‌السلام با فرزند شيرخوارش اسماعيل و همسرش به سرزمين مكه آمدند اثري از خانه كعبه وجود داشته است و در آيه 96 سوره آل عمران نيز مي‌خوانيم :

1- تفسير جامع ، جلد 4 ، صفحه 345 .

هنرهاي دستي (47)

نخستين خانه‌اي كه به منظور پرستش خداوند براي مردم ساخته شد در سرزمين مكه بــود و مسلّمــا پرستــش خـداوند و ساختـن مركـز عبـادت از زمـان ابراهيـم آغـــاز نگرديـده بلكـه قبـلاً و حتــي از زمــان آدم عليه‌السلام وجـــود داشتــه اسـت . (1)

اتفاقا تعبيري كه در آيه مورد بحث به چشم مي‌خورد نيز همين معني را مي‌رساند ، آنجا كه مي‌گويد : به ياد آوريد هنگامي را كه ابراهيم و اسماعيل پايه‌هاي خـانه (كعبـه) را بالا مي‌بردنـد و مي‌گفتنـد : پروردگـارا از ما بپذير . تو شنوا و دانايي .

ايـن تعبيـر مي‌رسانـد كـه شالوده‌هاي خانه كعبه وجود داشته‌اند و ابراهيم و اسماعيــل پايه‌هــا را بالا بردند . (2)

در نهـــج‌البـلاغـــه در خطبـــه معـــروف قـاصعـــه مـــي‌خـــوانيـــم :

آيـا نمي‌بينيـد كه خداونـد مـردم جهـان را از زمـان آدم عليه‌السلام تـا بـه امـروز به

1- تفسيرنمونه، جلد1، صفحه454 .

2- تفسير آسان ، جلد 1 ، صفحه 285 .

(48) ساختن خانه كعبه

وسيلـه قطعـات سنگـي امتحـان كـرده اسـت و آن را خانــه محتــرم خـود قــرار داده . سپــس بـه آدم و فـرزنـدانش دستـور داد كـه بـه گـــرد آن طـــواف كننــد . (1)

كوتـاه سخـن اينكـه آيـات قـرآن و روايات اين تاريخچه معروف را تأييد مي‌كنـد كـه خـانه كعبـه نخسـت بـه دسـت آدم سـاختـه شـد سپـس در طـوفـان نـوح فرو ريخت و بعـد به دسـت ابراهيـم و فرزنـدش اسماعيـل تجديد بنا گرديد .
در ديگـر كتـب تفسيـر در ايـن بـاره چنيـن آمـده اسـت :
همين كه اسماعيل به حد مردان برسيد خداي تعالي دستور داد : تا خانه كعبه را بنا كنند و ابراهيم نمي‌دانست در كجا بايد اين خانه را بنا كند ، جبرئيل فرستاده شد تا نقشه خانه را بكشد . ابراهيم شروع به كار كرد و اسماعيل مصالح آورد و آن جناب
1- تفسير نمونه ، جلد 1 ، صفحه 455 .

خانه را تا نُه ذراع بالا برد . سپس جبرئيل جاي حجرالاسود را معلوم كرد و ابراهيم سنگي را از ديوار بيرون آورده و حجرالاسود را در جاي آن قرار داد . همان جايي كه الان هست . بعد از آنكه خانه ساخته شد دو درب برايش درست كرد يكي به طرف مشرق و ديگري طرف مغرب و درب غربي مستجار ناميده شد و سقف خانه را با تنه درخت‌ها و شاخه‌ها پوشانيد و هاجر پتويي كه با خود داشت بر در كعبه آويزان كرد و زير آن زندگي كرد .
بعد از آنكه خانه ساخته شد ابراهيم و اسماعيل عمل حج را انجام دادند و در كتاب كافي از امام باقر عليه‌السلام روايت است كه فرمودند : ابراهيم مأمور شد تا پايه‌هاي كعبه را بالا ببرد و آن را بسازد پس ابراهيم و اسماعيل خانه را در هر روز به بلندي يك ساق بنا كردند تا به محل حجرالاسود رسيدند ، امام ابوجعفر مي‌فرمايد : در اين هنگام از كوه ابوقبيس ندايي برخاست كه اي ابراهيم تو امانتي نزد من داري پس آن را (حجرالاسود) به ابراهيم داد و ابراهيم آن را در جاي خود بكار برد . و در

كتاب تفسير عياشي آمده است كه ثور مي‌گفت : از امام ابي‌جعفر از حجرالاسود سؤال كـردم . امـام فرمودنـد : سـه تا از سنگ‌هاي بهشت به زمين نازل شد . اول حجرالاسود بود كه آن را به وديعه به ابراهيم دادند . دوم مقام ابراهيم بود و سوم سنگ بني‌اسرائيل بود كه موسي با عصا به آن زد و دوازده چشمـه آب نمايان شد . (1)
از امام باقر عليه‌السلام روايت است كه : حق تعالي در عرش چهار استوانه وضع فرمود و آن را ضراع نام نهاد و آن بيت‌المعمور است و ملائكه را به طواف آن امر فرمود . و عيـاشي از امـام صـادق عليه‌السلام روايـت كـرده كه حـق تعالـي حجـرالاسـود را از بهشـت براي آدم فرستـاد تـا آن را در خانـه كعبـه قرار دهـد و آن خـانـه در آن روز يـك درّ سفيـد

بود ولي هنگامي كه ملت نوح معصيت كردند خداوند آن را به آسمـان بـرد .

1- ترجمه تفسير الميزان ، جلد 1 ، صفحه 437 .

هنرهاي دستي (51)

و از اميرالمؤمنين روايت است كه : اول چيزي كه از آسمان به زمين نازل شد خانه كعبه بود و آن يك ياقوت سرخ بود و در زمان نوح خدا آن را به آسمان برد و بعد از آن ابراهيم و اسماعيل به بناي آن مأمور شدند و بعضي از مفسران گفته‌اند كه كعبه را از سنگ‌هاي پنج‌كوه بناكرده‌اند: طور سينا، زيتا، لبنان، جودي، حراء كه اساس و قواعد آن از حراء بود . (1)

و آورده‌اند كه : وقتي حضرت آدم در زمين از تنهايي دلتنگ شد دستور آمد گرد اين خانـه طـواف كـن و به نزديك آن نماز بخوان چنانكه فرشتگان گرد عرش طواف مي‌كنند . (2)

1- تفسيـــر منهــج الصادقيــن ، جلــد 1 ، صفحـــه 316 .

2- تفسير روض‌الجنان و روح الجنان ، جلد 2 ، صفحه 164 .

(52) ساختن خانه كعبه

وَ لَقَدْ اتَيْنا داوُدَمِنّا فَضْلاً يا جِبالُ اَوِّبي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَ اَلَنّا لَهُ الْحَديدَ : ما به داود از فضل خود نعمتي بزرگ بخشيديم ، گفتيم : اي كوه‌ها ! و اي پرندگان ! با او هم‌آواز شويـد (و همـراه او تسبيح خدا گوييد) و آهن‌را براي‌او نرم‌كرديم.(10/سبأ)
اَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلوُا صالِحا اِنّي بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ : (و دستـور داديـم) زره‌هـاي كامـل و فـراخ بسـاز و حلقه‌هـا را به اندازه و متناسب كن و عمل صالح بجا آوريد كه مـن به آنچـه انجـام مي‌دهيـد بينـا هستـم . (11 / سبأ)
خداوند در نخستين آيه مي‌گويد : ما به داود از فضل خود نعمتي بزرگ بخشيديم واژه فضل مفهوم وسيعي دارد كه تمام مواهبي را كه خدا به داود ارزاني داشته بود شامل مي‌شود . و ذكر آن به صورت نكره دليل بر عظمت آن است . حضرت داود
هنرهاي دستي (53)
مشمـول مواهـب بسـياري چه در جنبـه معنـوي و چه در جنبه مادي از سوي پروردگار شده بود كه آيات قـرآن گويـاي آن اسـت . در يـك جـا مي‌گويـد : مـا به او و فرزندانـش علـم وافـري داديـم و آنهـا گفتنـد خـدا را سپـاس كه ما را بر بسياري از بندگــانش فضــل و برتري بخشيــده اســـت . (1)
در جايي ديگر مخصوصا روي آگاهي از سخن گفتن حيوانات تكيه شده و به عنــوان يك فضيلت بزرگ مطرح گرديده است .
اي مردم سخن گفتن پرندگان به ما تعليم داده شده و از همه چيز به ما بهره داده ، اين فضيلت آشكاري است (از سوي پروردگار) .(2)
معجزات مختلفي كه در ذيل آيه موردبحث از آن سخن به ميان خواهد آمد بخشي از آن فضايل است و نيز صوت و آهنگ بسيار زيبا و قدرت بر قضاوت عادلانه كه در
1- 15 / نمل ، ترجمه آيت اللّه مكارم .
2- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 29 .
(54) زره سازي
سوره «ص» به آن اشاره شده بخشي ديگر از اين فضل الهي محسوب مي‌شود و از همه مهم‌تر فضيلت نبوت و رسالت بود كه خدا در اختيار داود گذاشت به هر حال بعد از اين اشاره سربسته به شرح آن مي‌پردازد و قسمتي از فضايل معنوي و بخشي از فضيلت‌هاي مادي داود را بدين گونه شرح مي‌دهد : ما به كوه‌ها گفتيم با داود هم‌صدا شويـد و همچنيـن شمـا

اي پرنـدگـان بـا او هـم‌آواز گرديـد و هرگـاه او ذكـر و تسبيــح خــدا مي‌گويـد زمزمـه را سر دهيــد . (يا جِبـالُ اَوِّبـي مَعَـهُ وَ الطَّيْرَ) . (1)
كلمه اوّبي در اصل از تأويب به معني ترجيع و گرداندن صدا در گلو است . اين ماده گاهي به معني توبه نيز استعمال مي‌شود به خاطر اينكه حقيقت آن بازگشت به سوي خداست . گرچه همه ذرات جهان ذكر و تسبيح و حمد خدا مي‌گويند خواه

1- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 29 .

هنرهاي دستي (55)

داودي با آنها همصدا بشود يا نشود ولي امتياز داود اين بود كه به هنگام بلند كردن صـدا و سـر دادن نغمــه تسبيــح ، آنچــه در كمــون و درون ايــن مـوجــودات بــود آشكـار مي‌گشـت و زمـزمــه درونـــي بـه نغمـــه بـرونـي تبـديــل مـي‌شــد .
همانگونه كه در مورد تسبيح سنگريزه در دست پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله نيز در روايات آمده است . در روايتي از امام صادق عليه‌السلام مي‌خوانيم : داود به سوي دشت و بيابان خارج شد و هنگامي كه زبور را تلاوت مي‌كرد هيچ كوه و سنگ و پرنده‌اي نبود مگراينكه با او همصدا مي‌شد . بعد از ذكر اين فضيلت معنوي به ذكر يك فضيلت مـادي پرداختـه و مي‌گويـد : و ما آهـن را بـراي او نرم كرديم (وَ اَلَنّا لَهُ الْحَديدَ) . (1)
ممكن است گفته شود خداوند به صورت اعجازمانندي روش نرم كردن آهن را به

1- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 29 .

(56) زره سازي

داود تعليم داد آن‌چنان كه بتواند از آن مفتول‌هاي نازك و محكمي براي بافتن زره بسازد . قبل از داود براي دفاع در جنگ‌ها از صفحات آهن استفاده مي‌شد كه هم سنگين بود و هم اگر آن را به خود مي‌بستند چنان خشك بود كه جنگجويان را ناراحت مي‌كرد . هيچ‌كس تا آنروز نتوانسته بود از مفتول‌هاي باريك و محكم آهن چيزي همچون زره ببافد كه مانند لباس به راحتي در تن برود و با حركات نرم و روان باشد ولي ظاهر آيه اين است كه نرم شدن آهن در دست داود به فرمان الهي و بصورت اعجاز انجام مي‌گرفت . چه مانعي دارد همان كسي كه به كوره داغ خاصيت نرم كردن آهن را داده همين خاصيت را به شكل ديگر در پنجه‌هاي داود قرار دهد در حديثي آمده كه خداوند به حضرت داود وحي فرستاد تو بنده خوبي هستي جز اينكه از بيت‌المال ارتزاق مي‌كني . (1)

هنرهاي دستي (57)

داود چهل روز گريه كرد و از خداوند راه‌حلي طلبيد . خداوند آهن را براي

او نرم كرد . او زرهي ساخت و از بيت‌المال بي‌نياز شد . داود از اين نعمت خدادادي بهترين استفاده را كرد يعني ساختن وسيله جهاد و هرگز از آن در وسائل عادي زندگي بهره‌گيري‌ننمود و طبق‌روايات علاوه‌براينكه زندگي ساده خود را اداره مي‌كرد چيزي هم به‌نيازمندان‌اتفاق‌مي‌كرد.فايده‌ديگرآن‌اين‌بودكه معجزه‌گويامحسوب‌مي‌شد . (2)

لقمان در محضر داود

1- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 30 .

2- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 31 .

(58) زره سازي

بعضي از مفسران چنين نقل كرده‌اند كه : لقمان به حضور داود آمد به هنگامي كه نخستين زره را مي‌بافت ، آهن را به صورت مفتول‌ها و حلقه‌هاي متعددي درمي‌آورد و درهم فرو مي‌كرد . اين منظره سخت نظر لقمان را به خود جلب كرد و در فكر فرو برد ولي همچنان نگاه مي‌كرد و هيچ سؤال ننمود تا اينكه داود بافتن زره را به پايان رسانيد برخاست و بر تن كرد و گفت : چه وسيله دفاعي خوبي براي جنگ است . لقمان كه هدف نهايي را دريافته بود چنين گفت : خاموشي حكمت است اما كمتر كسي آن را انجام مي‌دهد . (1)

در آيه بعد شرحي براي زره ساختن داود و فرمان بسيار پرمعني پروردگار در اين زمينه است . مي‌گويد : ما به او گفتيم زره‌هاي كامل بساز و حلقه‌هاي آن‌ها را به اندازه و متناسب كن . (اَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِي السَّرْدِ) .

1- انوار درخشان ، جلد 13 ، صفحه 206 ـ ترجمه مجمع البيان ، جلد 20 ، صفحه 224 ـ منهج‌الصادقين ، جلد 7 ، صفحه 22 ـ تفسير اثني‌عشري ، جلد 10 ، صفحه 513 .

هنرهاي دستي (59)

«سابغات» جمع سابِغ به معني زره كامل و فراخ است .

«سَرْد» به معني بافتن اشياء خشن همچون زره است و جمله (قَدِّرْ فِي السَّرْدِ) مفهومش همان رعايت كردن اندازه‌هاي متناسب در حلقه‌هاي زره و طرز بافتن آن است .

در واقع خداوند به داود دستور مي‌دهد كه بايد سرمشقي براي همه صنعت‌گران و كارگران باايمان جهان باشد ، دستور محكم‌كاري و رعايت دقت در كيفيّت و كميّت در مصنوعات آن‌چنان كه مصرف كننده به خوبي و راحتي از آن استفاده كند و از استحكام كامل برخوردار باشد به داود مي‌گويد : زره را راحت و گشاد درست كن كه جنگجو به هنگام پوشيدن در زندان گرفتار نشود . نه حلقه‌ها را بيش از اندازه كوچك و باريك

کــن که حالت انعطاف خود را از دست بدهد و نه زياد درشت و بي‌قواره که گاه نوك شمشير و خنجر و نيزه از آن بگذرد همه چيزش به اندازه باشد . خلاصه اينکه هم ماده اصلي را در اختيار داود گذاشت هم طرز صورت بخشيـدن و ساختـن زره را بـه او آمـوزش داد تـا محصولي كامل از اين ماده و صــورت فراهـــم گــردد .
و در پايان آيه داود و خاندانش را مخاطب ساخته مي‌گويد : عمل صالح به جاي آوريد که من نسبت به آنچه انجام مي‌دهيد بصير و بينا هستم . (وَاعْمَلوُا صالِحا اِنّي بِما تَعْمَلُــونَ بَصيــرٌ) .
(60) زره سازي
دقّت در ساخت صنايع
مخاطب در آغاز آيه تنها داود است و در پايان او و خاندانش يا او و قومش مي‌باشند چراکه همه اين مسائل مقدمه براي عمل صالح است . هدف ساختن زره کسب درآمد نيست ، هدف عمل صالح است و اين‌ها وسيله‌اي است در آن مسير که هم داود از آن بهره مي‌گرفت و هم خاندان او و يکي از شئون عمل صالح آن است که
هنرهاي دستي (61)
در صنايع دقت كافي را از هر جهت رعايت كند و محصول كامل و مفيدي ارائه دهد و از هرگونه بد كاري و كم كاري بپرهيزد . اين احتمال نيز وجود دارد که مخاطب داوود و تمام کساني که دسترنج و دستباف او را استفاده مي‌کردند باشد، اشاره به‌اينکه اين وسيله دفاعي را در راه عمل صالح بکار گيرند نه طريق ظلم و جور و گناه.
در کتب تفسير در مورد نرم شدن آهن به دست حضرت داود عليه‌السلام آمده است : و براي او آهن را نرم نموديم پس در دستش مانند شمع و موم بود كه هرچه مي‌خواست از آن بسـازد بـدون آنكـه آن را در كـوره آتـش بـرد و بر سر آن پتك و چكش زند .(1)
مرويست كه داود عليه‌السلام در شب تغيير لباس مي‌داد و در كوچه‌ها مي‌گشت و به هركس مي‌رسيد مي‌پرسيد : سلوك داود با رعيت چگونه است ؟ و همه از او ابراز
1- ترجمه تفسير مجمع البيان ، جلد 20 ، صفحه 223 .
(62) زره سازي
خرسندي مي‌كردند او اين كار را مي‌كرد تا مبادا در فرمانروايي او به كسي ستم شده باشد تا اينكه رسيد به مردي كه خداوند آن را فرستاده بود (فرشته‌اي بصورت يك مرد) . داود از او سئوال كرد و آن مرد پاسخ داد داود بسيار نيكوست اگر در او يك خصلت نبود بهتر مي‌بود . او از بيت‌المال ارتزاق مي‌كند و بايد كه از دسترنج خود بخورد .
از امام صادق عليه‌السلام مرويست كه حق‌تعالي به داود وحي كرد كه :

نيكو بنده مي‌بودي اگر از بيت‌المال نمي‌خوردي . داود عليه‌السلام چهل شبانه روز گريه و زاري كرد و از خداوند طلب كسب كرد تا از آن راه معيشت بگذراند . حق‌تعالي آهن را در دست وي نرم گردانيده و زره‌سازي را به او تعليم داد چنانكه فرمود : نرم گردانيديم در دســت او آهــن را بــدون آتش مثــال موم . (1)
هنرهاي دستي (63)
از جمله هديه و موهبت پروردگار به داود پيامبر آن است كه آهن را براي او مانند شمـع نـرم نمـوده و از آن زره آهنــي مي‌بـافـت و از ثمــن آن معـاش مي‌كرد و محتاج به‌ارتــزاق از بيـــــت‌المــال نبـــود . (2)
خداي تعالي آهن‌را به دست او نرم‌كرد و او را صنعت درع (زره‌سازي) بياموخت. او درع مي‌كـرد و هر درعي به چهارهزار درهم مي‌فروخت . مقداري را صدقه مي‌داد
1- تفسير منهج‌الصادقين ، جلد 7 ، صفحه 385 ـ تفسير اثني‌عشري ، جلد 10 ، صفحه 510 .
2- تفسير انوار درخشان ، جلد 13 ، صفحه 203 .
(64) زره سازي
و بـا مقــداري از آن پــول معـاش مي‌كـرد . (1)
به او گفتيم از آهن زره‌هاي كاملي بساز و خداوند تعالي آهن را براي داود نرم ساخت براي‌آنكه دوست مي‌داشت كه از رحمت و دسترنج خود بخورد و زندگي كند، پس آهن‌را نرم‌كرد براي‌او و صنعت‌زره‌سازي رابه‌اوآموخت و او اول‌كسي‌بود كه زره و لباس‌رزم را اختراع كرد و آن‌را مي‌فروخت و از بهاي‌آن خودش و عيالاتش‌خورده و زيادي آن‌را تصدق‌مي‌داد. از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود : خدا به داود وحي نمود تو خوب بنده‌اي هستي مگر آنكه تو از بيت‌المال مي‌خوري ، پس داود چهل‌روز گريه كرد ، پس خدا آهن را براي او چون موم نرم ساخت و هر روز يك زره مي‌ساخت و
به‌هزاردرهم‌مي‌فروخت،پس360زره‌ساخت‌وازبيت‌المال‌بي‌نيازشد.(2)
1- تفسيــر روض الجنـان ، جلد 16 ، صفحه 37 .
2- ترجمه تفسيرمجمع‌البيان، جلد 20، صفحه 224 ـ تفسيراثني‌عشري، جلد10، صفحه 513 ـ تفسير منهج‌الصادقين ، جلد 7 ، صفحه 22 .
هنرهاي دستي (65)

وَ لِسُلَيْمنَ الّريحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ اَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّه وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنا نُذِقِه مِنْ عَذابِ السَّعيرِ : و براي سليمان باد را مسخر ساختيم كه صبحگاهان مسير يك ماه را مي‌پيمود و عصرگاهان مسير يك ماه را و چشمه مس (مذاب) را براي او روان ساختيم و گروهي از جن پيش روي او به اذن پروردگار كار مي‌كردند و هركدام از آنها از فرمـان ما سرپيچـي مي‌كـرد او را از عذاب آتش سوزان مي‌چشانديم . (12 / سبأ)
يَعْمَلُونَ لَهُ مايَشاءُ مِنْ مَحاريبَ وَ تَماثيلَ وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ وَقُدُورٍ راسِياتٍ اعْمَلُوا الَ داوُدَ شُكْرا وَ قَليلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ : آنها هرچه سليمان مي‌خواست برايش درست مي‌كردند ، معبدها ، تمثال‌ها ، ظروف بزرگ غذا همانند حوض‌ها و ديگ‌هاي ثابت (كه از بزرگي قابل حمل و نقل نبود و به آنها گفتيم) اي آل داود شكر
(66) ساختن ظروف فلزي
(ايـن‌همه نعمت را) بجا آوريد ، اما عده كمي از بندگان من شكر گذارند . (13 / سبأ)
بدنبال مواهبي كه خداوند به حضرت داود داده بود سخن را به فرزندش سليمان مي‌كشاند در حالي كه در مورد داود از دو موهبت سخن به ميان آمد در مورد فرزندش سليمان از سه موهبت بزرگ . ما باد را مسخر سليمان قرار داديم كه صبحگاهان مسير يك ماه را مي‌پيمود و عصرگاهان مسير يك ماه . جالب اينكه براي پدر جسم خشن و فوق‌العاده محكمي يعني آهن را مسخر مي‌كند و براي فرزند موجود بسيار لطيف ، ولي هردو كارساز و اعجازآميز و مفيدند . جسم سخت را براي داود نرم مي‌كند و امواج لطيف باد را براي سليمان فعال و محكم و لطافت باد هرگز مانع از آن نيست كه اعمـال مهمـي را انجام دهد . بادها هستند كه كشتي‌هاي عظيم را بر سطح اقيانوس‌ها به حركت درمي‌آورنـد ، سنگ‌هـاي سنگيـن آسياب را مي‌چرخانند و بالن‌ها را بر فراز آسمان به شكل هواپيما به حركت درمي‌آورنـد . آري خداونـد ايـن جسـم لطيــف را بـا ايــن قــــدرت خيـــــره‌كننــــده در اختيــــــار سليمــان قــرار داد .
هنرهاي دستي (67)
در اين آيه بعد از برشمردن اين موهبت بزرگ (باد) به دومين موهبت الهي نسبت بـه سليمـان اشاره كرده و مي‌گويد : و براي او چشمه مس (مذاب) را روان ساختيم (وَ اَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ) .
«اَسَلْنا» از ماده سيلان به معني جاري ساختن است و «قِطْر» به معني

مس مي‌باشد و منظور اين است كه ما اين مقدار فلز را براي او ذوب كرديم و همچون چشمه آب روان گرديد . بعضي «قِطْر» را به معني انواع مختلف فلزات يا به معني روي دانسته‌اند و به اين ترتيب براي پدر آهن نرم شد و براي پسر فلزات ذوب گرديد . (ولي معروف همان معني‌اول است) . چگونه چشمه‌اي از مس مذاب يا فلزات ديگر در اختيار سليمان قرار گرفت ؟ آيا خداوند طريقه ذوب كردن اين فلزات را در مقياس بسياروسيع و گسترده‌ازطريق اعجاز و الهام به‌اين پيامبرآموخت؟ و ياچشمه‌اي از اين

(68) ساختن ظروف فلزي

فلز مايع شبيه همان چشمه‌هايي كه به هنگام فعاليت كوه‌هاي آتشفشاني از دامنه آنها سرازيـر مي‌شـود به صورت اعجازآميز در اختيار او قرار گرفت ؟ و يا به نحوه ديگر ؟ دقيقـا بر ما روشـن نيست همين اندازه مي‌دانيم اين نيز از الطاف الهي درباره اين پيامبر بـزرگ بـود و بالاخـره به بيـان سومـين موهبت پروردگار نسبت به سليمان يعني تسخير گروه عظيمي از جن پرداخته مي‌گويد : و گروهـي از جــن پيش‌روي او به‌اذن پروردگار برايش كار مي‌كردند . (1)

قابل توجه اينكه براي اداره يك حكومت وسيع و كشور پهناوري همچون كشور سليمان عوامل زيادي لازم است ولي از همه مهم‌تر سه عامل است كه در آيه فوق اشاره به آنها شده . نخست يك وسيله نقليه سريع و مستمر و فراگير است كه رئيس حكومت بتواند با آن از تمام جوانب كشورش آگاه گردد . دوم مواد اوليه‌اي كه براي تهيه ابزار لازم براي زندگي مردم و صنايع مختلف مورداستفاده قرار گيرد و سرانجام نيروي فعّال كار كه بتواند از آن مواد بهره‌گيري كافي كند و كيفيت لازم را به آنها بدهد و نيازهاي مختلف كشور را از اين نظر برطرف سازد . (1)

1- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 36 .

(69) هنرهاي دستي

در آيه بعد به بخشي از كارهاي مهم توليدي گروه جن كه به فرمان سليمان انجام مي‌دادند اشاره كرده چنين مي‌گويد : سليمان هرچه مي‌خواست از معبدها و تمثال‌ها و ظرف‌هاي بزرگ غذا كه همچون حوض‌هاي بزرگ بود و ديگ‌هاي عظيم ثابت براي او تهيه مي‌كردند كه بخشي از آنها مربوط به مسائل معنوي و عبادي بود و بخشي بانيازهاي جسماني انسان‌ها و جمعيت‌عظيم لشكريان وكارگزارانش‌تناسب‌داشت.(2)

1- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 36 .

2- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 38 .

(70) ساختن ظروف فلزي

محاريب جمع محراب در لغت به معني عبادتگاه يا قصرها و ساختمان‌هاي

بزرگي است كه به منظور معبد ساخته مي‌شود ، گاهي نيز به قسمت صدر مجلس و يا صدر مسجد و معبد اطلاق مي‌شود . آنچه امروز به آن محراب مي‌گويند (همان محل نمازامام‌جماعت)درحقيقت‌تعبير ومعني‌تازه‌اي‌است‌كه‌ازريشه‌اصلي‌گرفته‌شده‌است. به‌هرحال ازآنجا كه اين واژه از ماده حرب به معني جنگ است علت نامگذاري معابد را به‌محراب اين‌دانسته‌اندكه محل محاربه و جنگ با شيطان و هواي نفس است و يا از حرب به معني لباس است كه در ميدان جنگ از تن دشمن گرفته مي‌شود چراكه انسان در معبد بايد پوشش افكار دنيوي و پراكندگي خاطر را از خود برگيرد . به هر حال اين كاركنان فعال و چابك سليمان معابد بزرگ و باشكوهي كه درخور حكومت الهي و مذهبي او بود براي او ترتيب مي‌دادند تا مردم بتوانند به راحتي به وظايف عبادي

خود قيام كنند . تماثيل جمع تمثال هم به معني نقش و عكس آمده و هم مجسمه .

در اينكه اين مجسمه‌ها يا نقش‌ها ، صورت‌هاي چه موجوداتي بودند و به چه منظور سليمان دستور تهيه آنها را مي‌داد تفسيرهاي مختلفي شده است : ممكن است اين‌ها جنبه تزئيني داشته ، همان گونه كه در بناهاي مهم قديم بلكه جديد ما نيز ديده مي‌شود و يا براي افزودن ابهت به تشكيلات او بوده است چراكه نقش پاره‌اي از حيوانات چون شير در افكار بسياري از مردم ابهت آفرين است . آيا مجسمه‌سازي موجودات ذي‌روح در شريعت سليمان عليه‌السلام مجاز بوده با اينكه در اسلام ممنوع‌است؟ و يا اينكه مجسمه‌هايي كه براي سليمان مي‌ساختند از جنس غير ذي‌روح بوده مانند تمثال درختان و كوه‌ها و خورشيد و ماه و ستارگان ؟ و يا فقط براي او نقش و نگار بر ديوارها مي‌زدند كه در ظريف‌كاري‌هاي آثار باستاني بسيار ديده مي‌شود و مي‌دانيم نقش و نگار هرچه باشد برخلاف مجسمه حرام نيست .(1)

1- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 39 .

همه اين‌ها محتمل است چراكه ممكن است تحريم مجسمه‌سازي در اسلام به منظور مبارزه شديد با مسأله بت‌پرستي و ريشه كن كردن آن بوده و اين ضرورت در زمان سليمان تا اين اندازه وجود نداشته و اين حكم در شريعت او نبوده است . (1)

امام‌صادق عليه‌السلام درتفسيراين‌آيه‌فرمودند: به‌خداسوگندتمثال‌هاي‌مورد درخواست سليمان مجسمه مردان و زنان نبوده بلكه تمثال درخت و مانند آن بوده است . (2)

مطابق اين روايت مجسمه‌سازي ذي‌روح در شريعت وي نيز حرام بوده

است .
«جِفان» جمع جَفْنَه به معنــي ظرف‌هاي غذاخوري است و «جَواب» جمع ،
1- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 40 .
2- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 40 .

«جابِيَه» به معني حوض آب است و از اين تعبير استفاده مي‌شود كه ظرف‌هاي عظيم غذاخوري كه هركدام همچون حوضي بود براي سليمان تهيه مي‌ديدند تا گروه كثيـري بتواننـد اطـراف آن بنشيننـد و از آن غـذا بخورنـد و اگـر فراموش نكرده باشيم در زمان‌هاي كمي قديم نيز بر سر سفره‌ها از مجموعه‌هـاي بـزرگ براي خـوردن غذا بصورت دسته‌جمعي استفاده مي‌شد و در حقيقـت سفـره آنها همان ظرف بزرگ بود و مثل امروز ظرف‌هاي مستقل و جداي از يكديگر معمول نبود . (1)
«قُدور» جمع قِدْر به معني ظرفي است كه غذا در آن طبخ مي‌شود و راسيات جمع «راسيه» به معني پابرجا و ثابت است و در اينجا منظور ديگ‌هايي است كه از عظمت آن را از جاي تكان نمي‌دادند و در پايان آيه بعد از ذكر اين مواهب خــداونــد
1- تفسير نمونه ، جلد 18 ، صفحه 40 .

خطـاب بـه دودمان حضرت داود كرده مي‌فرمايد : اي آل داود شكرگذاري كنيد . (1)
در بعضي كتب تفسير درباره اين موهبت بزرگ الهي چنين آمده است : و ما براي او چشمه و معدن مس را آب نموده و گداختيم و ظاهر كرديم . گفتند براي او چشمه مس جاري شد و فوران كرد در چند شبانه روز و خدا آن را براي او مثل آب قـرار داد . و مـردم در مس كـار مي‌كنند به سبب آن نعمتي كه به سليمان داده شده بود .
و ما مسخر كرديم براي او از جنيان افرادي كه در حضور او و پيش روي او آنچه كه او ايشان را فرمان مي‌دهد از كارها انجام دهند و سليمان آنها را به اعمال دشوار مثل گل‌سازي ، كوه‌بري و سنگ‌تراشي تكليف مي‌كرد . (1)
1- تفسيـــــر نمونـــه ، جلـــد 18 ، صفحـــــه 40 .

و جاري كرديم براي او چشمه مس گداخته كه مانند آب از معدن بيرون مي‌آمد و آن در جايي قرار گرفته بود كه امروزه يمن (صنعا) گويند و در ماه سه شبانه روز مس گداخته سيلان مي‌كرد و هرچه مي‌خواستند مي‌ساختند و گويند اصل هر مسي كه امروزه دردست مردمان است همان‌است‌كه در عهداو (سليمان) بيرون آمده است.(2)

از جمله فضل پروردگار بر سليمان آن است كه از اعماق زمين مايع «قِطْر» را به جريان‌آورده مورداستفاده قرارمي‌گرفت و ظاهرا «قِطْر» چاه‌قيرونفت سياه‌است. (3)

1- ترجمه تفسير مجمع البيان ، جلد 2 ، صفحه 225 .

2- تفسير منهج‌الصادقين ، جلد 7 ، صفحه 387 ـ تفسير اثني عشري ، جلد 10 ، صفحه 514 . تفسير روض الجنان و روح الجنان ، جلد 16 ، صفحه 40 .

3- تفسيـــر انـــوار درخشـــان ، جلـــد 13 ، صفحه 207 .

(76) ساختن ظروف فلزي

خداوندسه‌شبانه‌روزدرزمين‌يمن‌چشمه‌مس‌رامثل‌سيل‌براي‌حضرتش‌جاري‌نمود.(1)

مـــا معـــــدن مـــــس را مـــاننـــد آب بـــراي او روان و جـــاري كـــرديـــــم . (2)

و نيـــــز دربـــــاره آيـــــه 13 ســـــوره سبـــأ چنيـــــن آمـــــده اســـــت :

گويند از آن بناهايي كه ساختند بيت‌المقدس بود . بناي مسجدالاقصي به دست داود و سليمان بود و خداوند به آنها دستور داد كه براي تجديد شكر و سپاس خداوند در اين سرزمين پاك مسجدي بسازيد ، پس قبول كرده و شروع كردند به ساختن بناي بيت‌المقدس و داود عليه‌السلام بر گردن خودش سنگ حمل مي‌كرد و نيز نيكان بني‌اسرائيل

1- تفسيـــر جامـــع ، جلـــــد 5 ، صفحـــه 396 .

2- ترجمه تفسير الميزان ، جلد 16 ، صفحه 547 .

هنرهاي دستي (77)

كمك مي‌كردند تا آنكه اين بنا را به اندازه بلندي يك قامت بالا بردند (ساختند) . پس خداوند به داودِ 127 ساله وحي فرستاد كه آن بنا بايد به دست فرزندش سليمان پايان يابد . و وقتي داود در 140 سالگي از دنيا رفت و سليمان را جانشين خود قرار داد ، سليمان جنيان و شياطين را جمع كرد و آنها را فـرستاد بدنبال استخراج سنگ‌هاي مرمر و سفيد و صاف از معادن و سپس دستور داد كه با آن سنگ‌ها شهري از سنگ مرمر و سنگ‌هاي معدني نازك بسازند و آن شهر را 12 محله قرار داد و در هر محله‌اي يكي از اسباط بني‌اسرائيل را نشانيد و چون از شهرسازي خلاصي يافت شروع كرد به ساختن بناي مسجد . ابتدا شيطان‌ها را فرقه فرقه كرد و دسته‌اي را فرستاد كه جواهر و سنگ‌هاي ارزنده از اماكن خود بياورند و گروهي را به دنبال مشك و عنبر و ساير چيزهاي خوشبو فرستاد و نيز فرقه‌اي را به درياها فرستاد تا از آن درّ بيرون‌آرند سپس‌سنگ‌تراش‌ها راحاضر كرده و دستور داد كه آن سنگ‌ها را برش داده و به صورت

تخت‌هايي درآورند و در ساخـت آن جواهرهـا و لؤلؤهـا را به كار برند .
سليمان عليه‌السلام مسجد را با سنگ مرمر سفيد و زرد و سرخ بنا كرد و ستون‌هاي آن را
(78) ساختن ظروف فلزي
صاف و مستقيم قرار داد و سقف آن را با تخت‌هاي جواهرنشان و سنگ‌هاي قيمتي مزيّن ساخت و ديوارهاي آن را با لؤلؤها و ياقوت‌ها و جواهر و كف آن را با تخت‌هـاي فيـروزه مفـروش نمـود و در روي زميـن خانـه‌اي ارزشمندتر و نوراني‌تر از اين مسجد نبوده كه گويا در شـب تاريـك مثل مـاه شب چهـارده مي‌درخشيـد . پس بيت‌المقدس همواره آبـاد و مورد احترام بـود تا بخت النصر به جنگ بني‌اسرائيل آمد و شهر اورشليم را ويران و مسجد را خـراب كـرده و آنچـه از سنگ‌هـاي قيمتي در سقـف و ديــوارها بــود بــه غــارت بردنــد . (1)
(تماثيل) يعني صورت‌هايي از مس و شبه آن و شيشه مرمري كه جني‌ها درست كردند . سپس علما اختلاف كردند كه آنها چه صورت‌هايي بودند ، بعضي گفتند
1- ترجمه تفسير مجمع البيان ، جلد 20 ، صفحه 227 .
هنرهاي دستي (79)
صورت حيوانات و ديگران گفتند صورت درندگان مثل شير و گرگ و پلنگ و بهائم مثل فيل و شتر و امثال آنها كه بر كرسي‌ها بنا كردند كه هيبت و ترسي از آنها در دل‌ها باشد . گويند در آن روز تصوير و نقاشي حرام نبود و در دين پيامبر ما صلي‌الله‌عليه‌وآله حرام شد براي آنكه فرمودند : (لَعَنَ اللّهُ الْمُصَوِّرينَ) لعنت خدا بر صورتگران و تصويركشان . و امكان دارد كه اين امر در زماني مكروه و در زماني مباح باشد و خداوند سبحان در قرآن فرمود : مسيح عيسي‌بن‌مريم عليه‌السلام به امر خدا صورتي از گل مي‌ساخت مانند پرنده . و ابن‌عباس گويد : شياطين صورت پيامبران و بندگان را در مساجد بيت‌المقدس مي‌ساختند تامردم به ايشان اقتدا و تأسي نمايند و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده:قسم به‌خداكه آنها تمثال‌مردان و زنان نبودبلكه‌درخت و مانندآن‌بود .(1)
1- ترجمه تفسير مجمع البيان ، جلد 20 ، صفحه 227 .
(80) ساختن ظروف فلزي
(وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ) يعني ظرف‌هايي مانند حوض‌هاي بزرگي كه آب در آن مي‌ريزند و جمع مي‌كنند و حضرت سليمان عليه‌السلام براي ارتش خود در اين پاتيل‌ها و حـوض‌هــا غـذا آمــاده مـي‌نمــود زيــرا بــه علـت زيـادي افـراد امكـان اينكــه در پيـالـه‌هـا و كاسه‌هـاي معمولـي مـردم را غـذا دهنـد نبـود . و بعضـي گفته‌انـد كـه در اطـراف هـر پاتيـل يـا كاسـه بـزرگ هـزارنفر جمـع شـده و پيـش روي سليمـان غـذا مي‌خوردنـد . (و قـدور

راسیات) و بعضي گویند : یعني دیگ‌هاي بزرگي که ثابت بود و از جاي خود به دلیل بزرگیشان برداشته نمي‌شدند و در سرزمین یمن بوده است . و بعضي گویند : آن ظروف مانند کوهي بزرگ بودند که ارتش سلیمان با خودشان حمل مي‌کردند و حضرت سلیمان لشکر خود را اطعام مي‌کرد . (1)

1- ترجمه تفسیر المیزان ، جلد 16 ، صفحه 547 .

هنرهاي دستي (81)

در کتاب کافي به سندي از داودبن حصین و از ابان‌بن عثمان از فضل از ابي‌العباس روایت نموده ، راوي گفت : سؤال نمودم از امام باقر درباره آیه 13 سوره سبأ ، امام فرمود : تماثیل مردان و بانوان نبوده بلکه تمثال درخت و مانند آن بوده است . (1)

مراد از تماثیل صورت غیر ذي‌روح بوده چنانچه از حضرت صادق علیه‌السلام مروي است و در شریعت ما صورت ذي‌روح و ذي‌ظل آن حرام است چنانچه در کتاب خصال ابن بابویه از حضرت پیغمبر صلي‌الله‌علیه‌وآله روایت نموده که فرمود : هرکه تصویر نماید صورتي را عذاب مي‌شود و تکلیف شود که در آن روح بدهد درحالي که قادر نیست و نیز فرمودند: جبرئیل آمدمرا و گفت : ما جماعت ملائکه به خانه‌اي داخل نمي‌شویم

1- تفسیر انوار درخشان ، جلد 13 ، صفحه 216 .

(82) ساختن ظروف فلزي

که در آن سگ باشد و تمثال جسدي . (1)

قيـلَ لَهـا اُدْخُلِـي الصَّـرْحَ فَلَمّـا رَاَتْــهُ حَسِبَتْــهُ لُجَّـةً وَ كَشَفَـتْ عَـنْ ساقَيْهـا قـالَ اِنَّـهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَواريرَ قالَتْ رَبِّ اِنّـي ظَلَمْـتُ نَفْسـي وَ اَسْلَمْــتُ مَعَ سُلَيْمـنَ لِلّـهِ رَبِّ الْعالَميـنَ :

بـه او گفتـه شـد داخـل حيـاط قصر شو ، امّا هنگامي كه به آنجا نظر افكند پنداشـت نهــر آبـي اسـت و سـاق پاهـاي خـود را برهنـه كـرد (تـا از آب بگـذرد . امّا سليمان عليه‌السلام) گفـت: (اين آب نيسـت) بلكه قصـري اسـت از بلـور صـاف ،
(ملكه‌سبأ)گفت:پروردگارامن‌به‌خودستم‌كردم‌وباسليمان‌براي‌خداوندي‌كه‌پروردگار عالميــان اســت اسلام آوردم . (44 / نمل)

در اين آيـات به صحنـه ديگـري از ماجـراي عبرت‌انگيز سليمان عليه‌السلام و ملكه سبأ

1- تفسيــر اثني عشـري ، جلد 10 ، صفحه 515 .

بـرخـورد مـي‌كنيـم . در آيـه مـوردبحــث ماجـراي داخـل شـدن ملكـه سبـأ در قصرمخصوص سليمان اسـت .

نور ايمان در دل ملكه سبأ

سليمان عليه‌السلام دستور داده بود صحن يكي از قصرها را از بلور بسازند و در زير آن آب جاري قرار دهند . هنگامي كه ملكه سبأ به آنجا رسيد به او گفته شد داخل حياط قصر شود . ملكه آن صحنه را كه ديد گمان كرد نهر آبي است ، ساق پاهاي خود را برهنه كرد تا از آن آب بگذرد در حالي كه نخست در تعجب فرو رفته بود كه نهر آب در اينجا چه مي‌كند؟ اما سليمان عليه‌السلام به او گفت : حياط قصر از بلور صاف ساخته شده و آب نيست كه نياز به برهنه كردن پاها داشته باشد . بسياري از مفسران تصريح كرده‌اند كه سليمان پيش از آنكه ملكه سبأ به سرزمين شام برسد دستور بنا كردن چنين قصري را داد و هدفش نمايش قدرت براي تسليم ساختن او بود . اين كار نشان مي‌داد قدرت عظيمي‌ازنظر نيروي‌ظاهري دراختيار سليمان‌است‌كه اورابه‌انجام‌چنين‌كارهايي موفق ساخته‌است و لذا هنگامي كه ملكه سبأ اين صحنه را ديدچنين‌گفت:پروردگارامن‌برخويشتن

ستم كردم و با سليمان به پروردگار عالميان اسلام آوردم . من در گذشته در برابر آفتاب سجده مي‌كردم ، بت مي‌پرستيدم ، غرق تجمّل و زينت بودم و خود را برترين انسان در دنيا مي‌پنداشتم . اما اكنـون مي‌فهمـم كه قدرتـم تا چه حد كوچك بوده است . (1)

ابوعبيده مي‌گويد : هر بناي شيشه‌اي يا سنگي محكمي را صَرح مي‌نامند . سليمان فرمان ساختن چنين بنايي را داد براي اينكه عقل بلقيس را آزمايش كند و ببيند آيا وي با ديدن اين آثار عجيب به خدا ايمان مي‌آورد يا نه ؟ گويند : هنگامي كه بلقيس اين صحنه را ديد با خود گفت : پسر داود براي كشتن من هيچ راهي نداشت جز اينكه مرا در آب غرق كند ! و غرورش اجازه
1- تفسير نمونه ، جلد 15 ، صفحه 482 ـ تفسير آسان ، جلد 15 ، صفحه 74 ـ (و نيز) ترجمه تفسير الميزان ، جلد 15 ، صفحه 522 (44 / نمل) .

نداد كه اظهار ترس كند و داخل نشود و البته پوشيدن كفش عادت آنها نبود . (1)
آورده‌اندكه‌سليمان به‌جهت امتحان‌پاهاي‌بلقيس‌كه جنيان‌گفته بودند مشابه پاهاي حماراست و انگشت‌ندارد فرموده‌بود تاقصري بنا كردند و زمين آن را از آبگينه سفيد صاف ساخته و در زير آن آب جاري كرده چنانكه صحن آن خانه همه به آب مي‌نمود و سپس امر كرد كه بلقيس را دعوت كنند . وقتي آمد پنداشت كه حياط خانه آب است دامان خويش را بالا برد تا هر دو پاي خود را در آب نهد . سليمان ديد كه پاي او به پاي آدميان شبيه است . و به او گفت جامه بينداز كه اينجا آب نيست . (2)
1- ترجمه تفسير مجمع البيان ، جلد 18 ، صفحه 117 (44 / نمل) .
2- تفسير منهج‌الصادقين ، جلد 7 ، صفحه 37 (44 / نمل) .

11 ـ تخت ملكه سبأ

اِنّي وَجَدْتُ امْرَاَةً تَمْلِكُهُمْ وَ اُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَها عَرْشٌ عَظيمٌ : من زني را ديدم كه بر آنها حكومت مي‌كند و همه‌چيز در اختيار داشت (مخصوصا) تخت عظيمي‌دارد.(23/نمل)

هدهد براي سليمان عليه‌السلام خبر آورد كه : من به سرزمين سبأ رفته بودم ، زني را در آنجا يافتم كه بر آنها حكومت مي‌كرد و همه‌چيز در اختيار داشت ، مخصوصا تخت عظيمي داشت . هدهد تقريبا تمام مشخصات كشور سبأ و طرز حكومت آن را براي سليمان بازگوكرد و درباره‌اينكه يك‌زن بر آن حكومت مي‌كند و دربار او بسيار مجلل است و بااينكه هدهدتخت‌سليمان را ديده‌بود از تخت ملكه سبأ به عنوان عرش عظيم يادمي‌كند.و نيزخبرمي‌دهدكه‌آن‌زن و قوم و ملتش‌دربرابر خورشيدسجده‌مي‌كنند. (1)

ابـن‌عبـاس گفتـه اسـت كـه : بـزرگـي آن تخـت نسبـت به بزرگي عرش سليمان بود اگرچه پادشاهي سليمان اعظم از پادشاهي او بـود و در آن تخـت ، طـلا و ياقوت احمــر و زمـرد سـبز و نقـره به كار رفته بوده است . (2)

و در ادامه اين داستان و در آيه 38 سوره نمل آمده است : سليمان گفت اي بزرگان كداميك از شما توانايي دارد تخت او را پيش از آنكه خودشان نزد من آيند براي من

1- تفسيــــر نمونــه ، جلد 15 ، صفحه 444 (23 / نمل) .

2- تفسير اثني عشري ، جلد 10 ، صفحه 32 (23 / نمل) .

بياوريد ؟ ملكه سبأ با عده‌اي از اشراف قومش تصميم گرفتند به سوي سليمان بيايند و خود از نزديك اين مسأله مهم را بررسي كنند و اين خبر به سليمان رسيد و تصميم گرفت در حالي كه ملكه و يارانش در راهند قدرت نمايي شگرفي كند تا آنها را به واقعيت اعجاز خود آشنا و در مقابل دعوتش تسليم سازد . سليمان به اطرافيان خود روي كرد و گفت : كداميك از شما توانايي داريد كه تخت او را پيش از آنكه خودشان نزد من بيايند و تسليم شوند براي من بياوريد ؟ كسي كه اعلام آمادگي كرد مرد صالحـي بـود كه آگاهـي قابـل ملاحظـه‌اي از كتـاب الهـي داشـت و گفـت : مـن تخـت او را قبـل از آنكـه چشـم برهـم زني نـزد تو خواهم آورد . و هنگامي كه سليمان با اين امـر موافقـت كـرد او بـا استفـاده از نيـروي معنـوي خـود تخــت ملكه سبـأ را در يك طرفة العين نزد او حاضر كرد . (1)

در آیـه 41 سـوره نمـل آمـده اسـت : سلیمـان گفـت تخـت او را بـرایـش
1- تفسيرنمونه، جلد15 ، صفحه 469 (38/نمل) .
هنرهاي دستي (89)
ناشنــاس سازیـد ، ببینم آیا متوجه مي‌شود یا از کساني است که هدایت نخواهند شد .
سلیمان‌دستور داد تخت اورا که حاضرساخته بودنددگرگون و ناشناس سازند و در آن‌تغییراتي ایجادکنندکه این‌تغییرات ممکن‌است‌ازنظر جابه‌جاکردن‌بعضي‌از نشانه‌ها و جواهرات و یا تغییر بعضي از رنگ‌ها و مانند آن بوده است . به هرحال هنگامي که ملکه سبأ وارد شد کسي اشاره‌اي به تخت کرد و گفت : آیا تخت تو این‌گونه است ؟ و با همـه تغییـرات ملکـه سبـأ آن را شناخـت و گفـت : گویـا خـود آن تخـت است . (1)
1- تفسيرنمونه،جلد 15،صفحه479 (41/نمل) ـ تفسيراثني‌عشري،جلد10، صفحه(41/نمل).
(90) تخت ملکه سبأ

12 ـ ساختـن حمّـام

بـه دستـور حضـرت سليمـان بـراي اولـين بـار جنيّـان حمـام را ساختنـد . (1)

سليمان كه به جنيان و شياطين امر كرده بود حمام بسازند داخل گرمابه شد و از آن مكان گرم خوشش آمد ، پشت خويش را به ديوار حمام زد . پشت او بسوخت و با خودگفت: آه مِنْ عَذابِاللّه .(2)

1- تفسير اثنـي عشـري ، جلـد 10 ، صفحـه 52 (44 / نمـل) ـ تفسيـر جامـع ، جلد 5 ، صفحـه 127 (44 / نمـل) .

2- تفسيـر روض‌الجنـان و روح‌الجنـان ، جلـد 15 ، صفحـه 49 (44 / نمـل) .

هنرهاي دستي (91)

13 ـ ساختن سدّ (ذوالقرنين)

قالَ ما مَكَّنّي فيهِ رَبّي خَيْرٌ فَاَعينُوني بِقُوَّةٍ اَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْما : ذوالقرنين گفت : آنچه را خدا در اختيار من گذارده بهتر است از آنچه شما پيشنهاد مي‌كنيد. مرابا نيرويي ياري كنيد تاميان شما و آنها سدمحكمي‌ايجادكنم.(95/كهف)
اتُوني زُبَرَ الْحَديدِ حَتّي اِذا سَاوي بَيْنَ الصَّدَفَيْـنِ قالَ انْفُخُوا حَتّي اِذا جَعَلَهُ نارا قالَ اتُوني اُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرا : قطعات بزرگ آهن براي من بياوريد و آنها را روي هـم چيـد تـا كامـلاً ميان دو كوه را پوشانيد ، سپس گفت : در اطراف آن آتش بيفروزيد و در آتش بدميـد . (آنهـا دميدنـد) تا قطعـات آهـن را سـرخ و گداختـه كرد . گفـت : اكنـون مـس ذوب شـده براي من بياوريد تا به روي آن بريزيم . (96 / كهف)
آيات فوق به يكي ديگر از سفرهاي ذوالقرنين اشاره كرده كه در راه خود به ميان دو كوه رسيد و در آنجا گروهي را مشاهده كرد كه از نظر تمدن در سطح بسيار پائيني

بودند . چراكه يكي از روشن‌ترين نشانه‌هاي تمدن انساني همان سخن گفتن اوست . بعضي نيز اين احتمال را داده‌اند كه منظور از جمله «لا يَكادونَ يَفْقَهونَ قَوْلاً» اين نيست كه آنها به زبان‌هاي معروف آشنا نبودند بلكه آنها محتواي سخن را درك نمي‌كردند يعني از نظر فكري بسيار عقب‌مانده بودند . در اين هنگام آن جمعيت كه از ناحيه دشمنان خونخوار و سرسختي به نام يأجوج و مأجوج در عذاب بودند مقدم ذوالقرنين را كه داراي قدرت و امكانات عظيمي بود غنيمت شمردند ، دست به دامان او شدند و گفتند : اي ذوالقرنين ! يأجوج و مأجوج در اين سرزمين فساد مي‌كنند آيا ممكن است ما هزينه‌اي در اختيار تو بگذاريم كه ميان ما و آنها سدّي ايجاد كني . از اين جمله استفاده مي‌شود كه آن جمعيت از نظر امكانات اقتصادي وضع خوبي داشتند اما از نظر فكر و نقشه ناتوان بودند ، لذا حاضر شدند هزينه اين سدّ مهم را برعهده گيرند مشروط بر اينكه ذوالقرنين طرح و ساختمان آن را پذيرا گردد . اما

ذوالقرنين در پاسخ آنها چنين اظهار داشت كه آنچه را خدا در اختيار من گذارده از آنچه شما پيشنهادي مي‌دهيد بهتر است و نيازي به كمك مالي شما ندارم . مرا با نيرويي ياري كنيد تا ميان شما و اين دو قوم مفسد سدّ نيرومندي ايجاد كنم سپس چنين دستور داد : قطعات بزرگ آهن براي من بياوريد . «زُبَر» به معني قطعات بزرگ و ضخيم آهن است . هنگامي كه

قطعات آهن آماده شد دستور چيدن آنها را به روي يكديگر صادر كرد تا كاملاً ميان دو كوه را پوشاند . «حَتّي اِذا سَاوي بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ» صدف در اينجا به معني كنار كوه است و از اين تعبير روشن مي‌شود كه ميان دو كنار كوه شكافي بوده كه يأجوج و مأجوج از آن وارد مي‌شوند و ذوالقرنين تصميم داشت آن را پر كند . به هر حال سومين دستور ذوالقرنين اين بود كه به آنها گفت : مواد آتشزا «هيزم و مانند آن» بياوريد و آن را در دو طرف اين سد قرار دهيد و با وسايلي كه در اختيار داريد در آن آتش بدميد تا قطعات آهن را سرخ و گداخته كرد .

(94) ساختن سدّ

در حقيقت او مي‌خواست از اين طريق قطعات آهن را به يكديگر پيوند دهد و سد يكپارچه‌اي بسازد و با اين طرح عجيب همان كاري را انجام داد كه امروز به وسيله جوشكاري انجام مي‌دهند يعني به قدري به آهن‌ها حرارت داده شد كه نرم شدند و به هم جوش خوردند .

سرانجام دستور داد : مس ذوب شده براي من بياوريد تا بروي اين سدّ بريزم و به اين ترتيب مجموعه آن سد آهنين را با لايه‌اي از مس پوشانيد و آن را از نفوذ هوا و پوسيدن حفظ كرد . بعضي از مفسران نيز گفته‌اند : كه در دانش امروز به اثبات رسيده كه اگر مقداري مس به آهن اضافه كنند مقاومت آن را بسيار زيادتر مي‌كند و ذوالقرنين چون از اين حقيقت آگاه بود اقدام به چنين كاري كرد . سرانجام اين سد به قدري نيرومنـد و مستحكـم شـد كه آن گروه مفسد قادر نبودند از آن بالا روند و نه قادر

هنرهاي دستي (95)

بودند درآن‌نقبي ايجاد كنند .

داستان ذوالقرنين به خوبي به ما مي‌آموزد كه : در جهان هيچ كاري بدون توسل به اسباب امكان ندارد لذا خدا براي پيشرفت كار او اسباب پيشرفت و پيروزي را به او داد و او هم به خوبي از اين اسباب بهره گرفت و بنابراين آنها كه انتظار دارند بدون تهيه اسباب لازم به پيروزي برسند به جايي نخواهند رسيد حتي اگر ذوالقرنين باشند .

ذوالقرنين يا اسكندر ؟

ذوالقرنين براي فراهم كردن امنيّت نسبت به قومي كه مورد هجوم قرار مي‌گرفتند پرزحمت‌ترين كارها را برعهده گرفت و براي جلوگيري از مفسدان از نيرومندترين سدها استفاده كرد ، سدّي كه در تاريخ ضرب‌المثل شده و سمبل استحكام و دوام و بقاء است و در مثل مي‌گويند : «همچون سد اسكندر» هرچند كه ذوالقرنين اسكندر نبود .
(96) ساختن سدّ
در اينكه ذوالقرنين كه در قرآن مجيد آمده از نظر تاريخي چه كسي بوده است و بر كداميك از مردان معروف تاريخ منطبق مي‌شود در ميان مفسّران گفتگو بسيار است .
بعضي معتقدند : او كسي جز اسكندر مقدوني نيست . لذا او را به نام اسكندر ذوالقرنين مي‌خوانند . برخي از مورخين معتقدند : ذوالقرنين يكي از پادشاهان يمن بوده و طبق اين نظر سدي را كه ذوالقرنين ساخته همان سد معروف مَآرِب است .
و بعضي‌از جمله دانشمندمعروف‌اسلامي«ابوالكلام‌آزاد»كه روزي وزير فرهنگ كشور هند بود معتقدند كه ذوالقرنين همان كورش كبير پادشاه هخامنشي است .
ولي به هر حال او هر كه بوده و از نظر قرآن داراي صفات ممتازي بوده است . خداوند اسباب پيروزي‌ها را در اختيار او قرار داد . او سه لشكر كشي مهم داشت . ابتدا به غرب ، سپس به شرق و سرانجام به منطقه‌اي كه در آنجا يك تنگه كوهستاني وجود داشته و در هريك از اين سفرها با اقوامي برخورد كرده است . او مرد مؤمن و موحد و مهرباني بود و از طريق عدل و داد منحرف نمي‌شد و به همين جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود و به مال و ثروت دنيا علاقه‌اي نداشت .
هنرهاي دستي (97)

ذوالقرنين سازنده يكي از مهم‌ترين و نيرومندترين سدها است . سدي كه در آن به جاي آجر و سنگ آهن و مس در آن بكار رفته . هدف او از ساختن اين سدّ كمك به گروهي مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم يأجوج و مأجوج بوده است . او كسي بوده كه قبل از نزول قرآن نامش در ميان جمعي از مردم شهرت داشته و لذا قريش يا يهود از پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله درباره آن سؤال كردند ، چنان كه قرآن مي‌گويد : از تو درباره ذوالقرنين سؤال مي‌كنند . اما از قرآن چيزي كه صريحا دلالت كند او پيامبر بوده استفاده نمي‌شود هرچند تعبيراتي در قرآن هست كه اشعار به اين معني دارد .
از بسياري از روايات اسلامي كه از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و اهل بيت نقل شده چنين به دست
(98) ساختن سدّ
مي‌آيد كه او پيامبر نبود بلكه بنده صالحي بود . در قرن نوزدهم ميلادي در نزديكي استخر نهر مرغاب مجسمه‌اي از كورش كشف شد كه تقريبا به قامت يك انسان بود و كورش را در صورتي نشان مي‌دهد كه دو بال همانند دو بال عقاب از دو جانبش گشوده شده و تاجي به سر دارد كه دو شاخ همانند شاخ‌هاي قوچ در آن ديده مي‌شود . همين امر باعث شده كه گروهي كورش را با ذوالقرنين يكي بدانند . اين مجسمه كه نمونه بسيار پرارزشي از فن حجاري قديم است آن‌چنان توجه دانشمندان را جلب نمود كه گروهي از دانشمندان آلماني فقط براي تماشاي آن به ايران سفر كرده‌اند .

گرچه‌بعضي‌ميل‌دارند اين‌سدرابا‌ديوارمعروف چين‌كه هم‌اكنون‌برپاست و صدها كيلومترادامه‌داردیكي‌بدانندولي‌روشن‌است‌كه ديوارچين نه‌ازآهن و مس‌ساخته شده
هنرهاي دستي (99)
و نه در يك تنگه باريك كوهستاني است بلكه ديواري است كه از مصالح معمولي بنا گرديـده و همان‌گونه كه گفتيـم صدها كيلومتر طول آن است و الان هم موجود است .
برخي اصرار دارند كه اين همان سد مارب در سرزمين يمن مي‌باشد . گرچه سد مارب در يك تنگه كوهستاني بنا شده ولي براي جلوگيري از سيلاب و به منظور ذخيره آب بوده و نيز ساختمانش از آهن و مس نيست .
ولي طبق گواهي دانشمندان در سرزمين قفقاز ميان درياي خزر و درياي سياه سلسله كوه‌هايي است همچون يك ديوار كه شمال را از جنوب جدا مي‌كند ، تنها تنگه‌اي كه در ميان اين كوه‌ها ديوارمانند وجود دارد تنگه معروف داريال است و در همانجا تاكنون ديوار آهنين باستاني به چشم مي‌خورد و به همين جهت بسياري معتقدنــد كه سـد ذوالقرنين همين سدّ است . (1)
(100) ساختن سدّ

در قرآن مجيد در دو سوره از يأجوج و مأجوج سخن به ميان آمده ، كه يكي در آيه موردبحث (94 / كهف) و ديگري در (96 / انبياء) . آيات قرآن به خوبي گواهي مي‌دهد كه اين دو نام متعلق به دو قبيله وحشي خونخوار بوده است كه مزاحمت شديدي براي ساكنان اطراف مركز سكونت خود داشته‌اند . به گفته مفسر بزرگ علامه طباطبايي در الميزان : از مجموع گفته‌هاي تورات استفاده مي‌شود كه يأجوج و

1- تفسيرنمونه، جلد12، صفحه550 (96/كهف) .

هنرهاي دستي (101)

مأجـوج گـروه يا گروه‌هاي بزرگي بودند كه در دوردست‌ترين نقطه شمال آسيا زنــدگي داشتند و مردمــي جنگجو و غارتگــر بودنــد . (1)

در توضيـح ايـن آيه و سد ذوالقرنيـن مفسّـران در كتـب خـود چنيــن آورده‌انــد :

در اين آيه اگر تنها آهن را از ميان مصالح سدسازي ذكر كرده و مثلاً اسمي از سنگ نياورده به‌اين‌جهت‌بوده‌كه‌ركن‌سدسازي و استحكام بناي‌آن موقوف برآهن‌است.(2)

ذوالقرنين گفت : پس كمك كنيد مرا به توانايي تا قوّت يابم از آلات و ادواتِ بنا مثل سنگ و آهن و مس و روي و هرچه توانيد جمع كنيد تا قرار دهم ميان شما و

1- تفسيـــر نمونـــه ، جلــد 12 ، صفحـه 551 (96 / كهف) .

2- ترجمه تفسير الميزان ، جلد 13 ، صفحه 504 (96 / كهف) .

(102) ساختن سدّ

ايشان حجاب سخت و محكم . و او قبل از ساختن سدّ بالاي كوه برآمد تا نظاره كند يأجوج و مأجوج را . گروهي ديد به يك شكل ، برخي درازتر و چنگال و دندان داشتنـدماننـد درندگـان و بر اعضـاي ايشان موي بود كه به آن خود را مي‌پوشانيدند با گوش‌هاي بزرگ و بعضي پشم داشتند و همـه آنهـا داراي سـلاح بودنـد و آوازشـان ماننـد كبوتـر و صـداي بلنـد آنهـا ماننــد گرگ . (1)

ذوالقرنين امر نمود تا خشت‌هاي آهنين ساختند و بين آن دو كوه را كه به طول چهارهزار قدم و عرض 65 گز بود كندند تا به آب رسيد . سپس در زير سنگ‌هاي خارا و روي آن خشت آهنين قرار داد تا ميان هر دو طرف كوه مساوي شد و امر كرد تا هيمه‌هاي بسيار بالاي آن ريختند و آنها را آتش زدند و به عمله‌ها گفت بدميد در آتش تا خشت‌هاي آهنين گرم شوند و به هم متصل شوند و سپس روي گداخته بر آن ريخت تا سبب استحكام

آن باشـد . (1)
1- تفسيراثني‌عشري، جلد 8، صفحه 118(96/كهف) .
هنرهاي دستي (103)
قَتادَه روايت كرده از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله كه فرمودند : يأجوج و مأجوج بيايند و اين سد را بشكافنـد تـا نزديــك آن باشـد كه شعـاع آفتـاب ببيننـد و چـون شـب شـود گوينـد : بازگرديـم و فـردا تمـام را بشكافيم و همه روزه اين كار را تكرار كنند تا آنگاه كه وقت آمــدن ايشــان باشد .(2)
1- تفسيــــر اثنــي عشـــــري ، جلــــد 8 ، صفحــه 119 (96 / كهــــف).
2- تفسير روض‌الجنان و روح‌الجنان ، جلد 13 ، صفحه 36 (96 / كهف) .
(104) ساختن سدّ
هنرهاي دستي (105)
(104) ساختن سدّ

14 ـ سكه نقره (پول اصحاب كهف)

وَ كَذلِكَ بَعَثْناهُمْ لِيَتَساءَلُوا بَيْنَهُمْ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا لَبِثْنا يَوْما اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا اَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هذِه اِلَي الْمَدينَةِ فَلْيَنْظُرْ اَيُّها اَزْكي طَعاما فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَ لا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَدا :
همين‌گونه ما آنهارا ازخواب برانگيختيم تا از يكديگر سؤال كنند . يكي از آنها گفت : چه مدّت خوابيديد ؟ آنها گفتند يك روز يا بخشي از يك روز (و درست نتوانستند مـدت خوابشان را بدانند) . گفتند : پروردگارتان از مدت خوابتان آگاه‌تر است . اكنون يك نفـر را با اين سكـه‌اي كه داري به شهـر بفرستيد تا بنگرد كدامين نفر از آن‌هـا غذاي پاك‌تري دارند و از آن مقداري براي روزي شما بيـاورد امـا بايـد نهايـت دقـت را بـه خـرج دهـد و هيچ كس را از وضع شما آگاه نسازد . (19 / كهف)
خواب اصحاب كهف به خواست خدا آن قدر طولاني شد كه به 309 سال بالغ

گرديـد و بـه ايـن ترتيـب خوابـي بـود شبيـه مـرگ و بيـداريـش همانند رستاخيز . (1)

شهر جديد

آنها بعد از بيدار شدن سخت احساس گرسنگي و نياز به غذا مي‌كردند چون ذخيره‌هاي بدن آنها تمام شده بود . لذا نخستين پيشنهادشان اين بود كه : سكه نقره‌اي را كه با خود داريد به دست يكي از نفرات خود بدهيد و او را به شهر بفرستيد تا برود و ببيند كه كدامين فروشنده غذاي پاكتري دارد و به مقدار نياز از آن براي شما بياورد . اما بايد نهايت دقت را به خرج دهد و هيچ‌كس را از وضع شما آگاه نسازد . چراكه اگر آنها از وضع شما آگاه شوند و بر شما دست يابند يا شما را به آئين بت‌پرستي بازمي‌گردانند و يا شما را سنگسار مي‌كنند . مأمور خريد غذا وارد شهر شد ولي

1- تفسير نمونه ، جلد 12 ، صفحه 373 (19 / كهف) .

دهانش از تعجّب بازماند . شكل ساختمان‌ها به كلي دگرگون شده بود . لباس‌ها طرز جديـدي پيدا كرده و طرز سخن گفتن و آداب و رسوم مردم عوض شده است . ويرانه‌هاي ديروز تبديل به قصرها و قصرهاي ديروز تبديل به ويرانه شده است . اين همه تغييرات در يك روز چگونه امكان‌پذير است ؟
از سوي ديگر قيافه او براي مردم نيز عجيب و نامأنوس است . لباس او ، طرز سخن گفتن او ، چهره و سيماي او ، اين اوضاع نظر عده‌اي را به

سوي او جلب كرد و به دنبالش روان شدند . تعجب او هنگامي به حد نهايت رسيد كه دست در جيب كرد تا بهـاي غذايـي را كه خريـده بود بپردازد . فروشنده چشمش به سكه‌اي افتاد كه به 300 سال قبل يا بيشتر تعلق داشت و شايد نام دقيانوس شاه جبار آن زمان روي آن سكه بود و از او توضيح خواست . وي در جواب گفت : تازگي اين سكه را به دست آورده‌ام . كـم‌كـم از قرائـن احـوال بر مردم مسلم شد كه اين مرد يكي از گروهي

است كه نامشان را در تاريخ 300 سال قبـل خوانـده‌انـد و سرگذشـت اســرارآميزشـان در بسيـاري از محافـل مطـرح بــوده و خـود نيز متوجه خواب عميـق و طولاني‌شـان شدنـد . مأمـور خريـد غذا به سرعت به غار بازگشت و دوستان خود را از ماجرا آگاه ساخت و همگي در تعجـب عميـق فرو رفتنـد و از خدا خواستند كه چشــم از اين جهــان بپوشنــد و به جـوار رحمت حق منتقل شوند و چنين شد . (1)

در كتــب تفسيــر ذيــل آيــه 19 / كهــف چنيــن آمــــده اســــت :

كلمــه وَرِق (بــه فتحــه اولين حـرف و كسـره دوميـن حـرف) بــه معنــاي پـــول اســـت و بعضـي گفتــه‌انــد :

1- تفسير نمونه ، جلد 12 ، صفحه 382 (19 / كهف) .

بــه معنـــاي پــول نقــره اســت . چــه سكــه دار باشــد و چــه بــي‌سكــه .(1)

به يكديگر گفتنـد : ما محتاج طعام هستيم . پس بفرستيد يكي را از ميان خود با اين ورق‌هاي نقره‌اي كه داريـد به سـوي شهرِ اِفسـوس . مـراد از ورق دراهم دقيانـــوس بود كه صورت او نقش بر آنها بود . (2)

ابن‌عبـاس مي‌گويـد : همـراه آنهــا درهـم‌هـايـي بـود بـه سكّـه پادشـاه آن عصــر ، گفتند يكي از شماها اين پول‌ها را بگيـرد و بـراي تهيـه غـذا به شهر برود . (3)

گفتـه‌انـد : ورق ، درهـم باشـد زده (ضرب شـده) و مهر نهاده و گفته‌اند كه از جنس نقره بوده . (1)

1- ترجمـه تفسير الميــزان ، جلد 13 ، صفحه 356 .

2- تفسيــر اثنــي عشـــري ، جلــد 8 ، صفحـه 29 .

3- ترجمه تفسير مجمع‌البيان ، جلد 15 ، صفحه 29 .

ابن‌عباس روايت كرده است كه روزي جمعي از دانشمندان يهود نزد خليفه وقت (عمر) آمدند و از او پرسيدند : قومي كه در اين دنيا زندگي مي‌كردند و مدت 309 سال پس از فوت به اذن پروردگار زنده شده و به دنيا

بازگشتند که بودند ؟ چند نفر بودند و داستان ايشان چيست ؟ در زمان کدام پادشاه اين واقعه رخ داده است . عمر آنهارابه علي‌ابن‌ابيطالب عليه‌السلام ارجاع‌داد و علي عليه‌السلام چنين‌آغازکردند؟ حبيبم محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله به من فرمود : در زمين روم شهري بوده به نام اِفسوس و پادشاه نيکو و عادلي داشته که چون او از دنيا برفت يکي از سلاطين فارس به نام دقيانوس مملکت او را تصرف کرد و سپس براي خويش قصر مجللي ساخت و شش نفر از علما و دانشمندان

1- تفسير روض‌الجنان و روح‌الجنان ، جلد 12 ، صفحه 333 .

(110) سکه نقره

را وزير خود کرد .

يهودي پرسيد : يا علي اسامي وزراء چه بود ؟ علي عليه‌السلام پاسخ داد سه نفر در طرف راست به نام‌هاي تمليخا ، مکسلمينا و محسمنا و سه نفر در طرف چپ به نام‌هاي مرطوس ، کنيطوس و ساديبوس بودند که مورد مشورت پادشاه قرار مي‌گرفتند . بعد از مدتي پادشاه دچار غرور و نخوت شد و ادعاي الوهيت کرد و همه را به سجده و کرنش خود واداشت . روزي براي پادشاه خبر آوردند که لشکريانش شکست خورده‌اند و او از فرط ناراحتي بيهوش شد . تمليخا از اين صحنه درشگفت شد که اگر او خدا بود چرا مانند ساير خلق دستخوش غم و شادي مي‌شود و اين را با ديگر وزراء در ميان گذاشت . آنها اين منطق تمليخا را پذيرفتند و قرار گذاشتند که با هم از شر دقيانوس خلاصي يابند . تمليخا گفت : مقداري خرما از نخلستان من آورده‌اند آن را فروخته و قيمت حاصله را برداشته و به اتفاق هم از اين شهرها خارج مي‌شويم و به

هنرهاي دستي (111)

گوشه آرام و خلوتي مي‌رويم . همگي سوار بر اسب شده و رو به بيابان نهادند . در راه چوپاني را ديدند و از او تقاضاي شير و خوراکي کردند . چوپان از ايشان پذيرايي کرد و احوال آنها را جويا شد . گفتند اگر راز ما را فاش نکني خواهيم گفت . بعد از فهميدن ماجرا چوپان به آنها التماس کرد تا به آنها ملحق شود و سپس سگ گله هم در پي آنها روان شد و آنها را رها نکرد . آنها با راهنمايي چوپان به کوه بلندي رفتند که در قله آن چشمه آب و درختان ميوه وجود داشت . و همين که شب فرا رسيد عزرائيل مأمور قبض روح آنان شد و پس از 309 سال اسرافيل مأمور زنده کردن آنها . تمليخا از پول خرمايي که فروخته بود مختصري برداشت و عازم شهر شد . به فراز شهر که رسيد پرچمي را ديد که نوشته شده بود : لا اله الا الله . عيسي رسول اللّه روحه . و هرچه جلوتر مي‌رفت به تعجبش افزوده مي‌شد . تا به نانوايي رسيد و با دادن سکه درخواست نان کرد . يهودي

پرسید یا علي : وزن آن سكه و درهم چه بود ؟ فرمودند :
(112) سکه نقره
هريك درهم آن زمان برابر ده درهم و ثلث درهم زمان ما بوده . نانوا با دیدن سکه به تمليخا گفت : آیا تو گنجي به دست آورده‌اي ؟ تمليخا گفت : خرمايي داشتم و آن را فروخته‌ام و اين درهم از بهاي خرماي فروخته شده است و پس از جنجالي كه برپا شد راز ماجـرا فـاش گشـت و آنهـا همگـي از خدا خواستند كه قبض روح شوند و در جــوار پروردگارشــان در بهشت جاويد باشند . (1)

1- تفسير جامع ، جلد 4 ، صفحه 185 (19 / كهف) .

هنرهاي دستي (113)

15 ـ ترازو (كِيْل)

اَلَّـذيـنَ اِذَا اكْتالُـوا عَلَـي النّـاسِ يَسْتَوْفُــونَ : آنها كـه وقتـي بـراي خـود كيــل مــي‌كننـد حــق خـود را بــه‌طــور كامــل مــي‌گيــرنـــــد . (2 / مطففيـــن)

وَ اِذا كالُـوهُـمْ اَوْ وَزَنُــوهُــمْ يُخْسِـرُونَ : امـا هنگـــامـي كـــه مــي‌خـواهنـد براي ديگران كيــل يـا وزن كننـد كـم مـي‌گـذارنـد . (3 / مطففيـــن)

در شـأن نـزول ايـن آيـات ابن‌عباس مي‌گويد : هنگامي كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله وارد مدينـه شـد بسيـاري از مـردم سخـت‌آلوده كم‌فروشي بودند و در حديث ديگري آمـده اسـت كه بسياري از اهل مدينه تاجر بودنـد و در كـار خـود كم‌فروشي مي‌كردنـد و بسيـاري از معاملات آنها معاملات حرام بود . به نقل از مرحوم طبرسي در مجمع‌البيان در شأن نـزول ايـن آيـات نقـل كرده كه مردي به نام ابوجهينه در مدينه بود كه دو پيمانه كوچك و بزرگ داشت . به هنگام خريد از پيمانه بزرگ استفاده مي‌كرد و به هنگام فروش از پيمانه كوچك . (1)

واژه مطففين از (طفّ) گرفته شده است كه به معني كناره‌هاي چيزي است و نيز به هرچيز كمي واژه طفيف اطلاق شده است . همچنين به پيمانه‌اي كه پر نباشد يعني محتوايش به كناره‌هاي آن رسيده اما مملو نشده است نيز همين معني اطلاق مي‌شود و بعــد اين واژه در كم فروشي استعمال شده . (2)

جمعي از مفسران از آيات ذكر شده چنين استفاده كرده‌اند كه منظور از مُطَفِّف كسي است كه به هنگام خريد بيش از حق خود مي‌گيرد و به هنگام فروش كمتر از حق مي‌دهد لذا خداوند به خاطر هر دو جهت كلمه (وَيْل) را بكار برده است . قابل توجه اينكه در مورد گرفتن حق تنها سخن از كيل است ولي در مورد پرداختن از كيل و وزن

1- تفسير نمونه ، جلد 26 ، صفحه 244 .

2- تفسير نمونه ، جلد 26 ، صفحه 245 .

هردو سخن به‌ميان‌آمده‌كه‌اين تفاوت تعبير ممكن‌است به‌دلايل‌زيرباشد . اول اينكه خريداران عمده در زمان‌هاي گذشته بيشتر از كيل استفاده مي‌كردند ، زيرا ترازوهاي بزرگي كه بتواند وزن‌هاي زياد را بسنجد وجود نداشت اما پيمانه‌هاي بزرگ به آساني يافت مي‌شد . ولي به هنگام فروش هم عمده‌فروشي‌داشتند و هم‌خرده فروشي .

و دوم اينكـه براي گرفتـن حــق ، استفاده از پيمانه مناسب‌تر است زيرا

تقلّب در آن مشكل‌تر مي‌باشد ولي براي كم‌فروشي استفاده از وزن معمول‌تر است چراكه امكــان تقلب در آن بيشتر مي‌باشد . (1)
در آيات 70 تا 75 سوره يوسـف نيـز سخـن از پيمـانـه و كيل به ميان آمده است .
گفتند: هركس آن‌پيمانه‌در باراو پيداشودخودش‌كيفرآن خواهدبود.(75/ يوسف)
1- تفسير نمونه ، جلد 26 ، صفحه 247 .
(116) تــرازو
يوسف براي نگه داشتن برادر عزيزش به نزد خود دستور داد هنگامي كه بارهاي غلات را آماده مي‌كنند ، پيمانه گرانقيمت مخصوص را درون بار برادرش بنيامين بگذارند . البته اين كار كاملاً در خفا انجام شد . در اين هنگام مأمورانِ كيل موادغذايي مشاهده كردند كه اثري از پيمانه مخصوص و گرانقيمت نيست ، درحالي كه قبلاً در دست آنها بود . لذا هنگامي كه قافله آماده حركت شد كسي فرياد زد : اي اهل قافله شما سارق هستيد . گفتند ما پيمانه سلطان را گم كرده‌ايم و نسبت به شما ظنين هستيم . و بالاخره بار همه برادران را باز كردند و پيمانه را درون بار بنيامين پيدا كردنـد . سپس قرآن چنين اضافه مي‌كند كه ما اينگونه براي يوسف طرح ريختيم . (1)
1- تفسير نمونه ، جلد 10 ، صفحه 37 (75 / يوسف).
هنرهاي دستي (117)

16 ـ ظرف آب خوري يا پيمانه

در آيات فوق گاهي تعبير به صَواع (پيمانه) و گاهي تعبير به سِقايَه (ظرف آب‌خوري) شده است . و منافاتي ميان اين دو نيست زيرا چنين به نظر مي‌رسد كه اين پيمانه در آغاز ظرف آبخوري ملك بوده است و هنگامي كه غلات در سرزمين مصر گران و كمياب و جيره‌بندي شد براي اظهار اهمّيّت آن و اينكه مردم نهايت دقت را در صرفه‌جويي به خرج دهند آن را با ظرف آبخوري ملك ، پيمانه مي‌كردند . و آنچه مسلم‌است پيمانه‌اي‌بوده كه‌روزي پادشاه مصر از آن آب مي‌نوشيده و سپس تبديل به پيمانه شده‌است‌كه‌بعضي معتقدند ازطلا، نقره يا يك‌ظرف جواهرنشان بوده‌است. (1)

1- تفسير نمونه ، جلد 10 ، صفحه 41 (75 / يوسف).

(118) ظرف آب خوري

فَلَمّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ اَرْسَلَتْ اِلَيْهِنَّ وَ اَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَئا وَ ءَاتَتْ كُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكّينا وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمّا رَأَيْنَهآ اَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حشَ لِلّهِ ما هـذا بَشَـرا اِنْ هذآا اِلاّ مَلَكٌ كَريمٌ : هنگامـي كـه (همسـر عزيـز) از فكـر آنهـا بـاخبـر شـد بـه سـراغ آنهـا فرسـتـاد (دعوتشـان كـرد) و بـراي آنهـا پشـتـي‌هـاي گرانقيمـتـي فراهـم سـاخـت و بـه دسـت هـركـدام چاقوئـي (بـراي بريدن ميوه) داد و در اين موقع (به يوسف) گفت : وارد مجلس آنان شو . هنگامي كه چشمشان به او افتاد در تعجب فرو رفتند و دست‌هاي خود را بريدند . (31 / يوسف)

چنانكه‌قرآن‌مي‌گويد: گروهي‌از زنان‌شهراين‌سخن‌رادرميان‌خودگفتگو مي‌كردند و نشرمي‌دادندكه همسرعزيز باغلامش سر و سرّي پيداكرده و اورابه‌سوي‌خود دعوت مي‌كند.و سپس اورا با اين جمله موردسرزنش قراردادند«مااورادرگمراهي‌آشكارمي‌بينيم».

اين دسته از زنان اشرافي كه در هوسراني چيزي از همسر عزيزكم نداشتند چون

دستشـان به يوسـف نرسيـده بـود به اصطـلاح جانمـاز آب مي‌كشيدند و همسر عزيز را به خاطـر اين عشـق در گمراهـي آشكـار مي‌ديدنـد . حتـي بعضي از مفسران احتمـال داده‌انـد كه پخـش ايـن راز به وسيلـه زنـان مصـر نقشـه‌اي بود براي تحريك همسر عزيز تا براي تبرئه خود آنها را به كاخ دعوت كند و يوسف را در آنجا ببينند . (1)

همسر عزيز كه از مكر زنان حيله‌گر مصر آگاه شد چاره‌اي انديشيد و آن اين بود كه : آنها را به مهماني دعوت كند و بساط پرتجمل با پشتي‌هاي گرانقيمت براي آنها فراهم سازد و به دست هركدام از آنها چاقويي براي بريدن ميوه دهد . اما چاقوهايي تيز ، تيزتر از نياز بريدن ميوه‌ها . سپس به يوسف دستور داد كه در آن مجلس گام بگـذارد تا زنان سرزنش‌گر با ديدن جمال او ...

همسر عزيز يوسف را در بيرون نگاه نداشت بلكه در يك اطاق دروني كـه محـل

1- تفسير نمونه ، جلد 9 ، صفحه 393 (31 / يوسف).

غـذا و ميـوه بـود سرگـرم ساخـت تا ورود او بـه مجلـس از در ورودي نباشـد و كامـلاً غيرمنتظـره و شـوك آفريـن باشـد . امـا زنـان مصـر كـه طبـق بعضـي از روايـات ده نفـر و يا بيشتـر از آن بودنـد هنگامـي كه آن

قامت زيبا و چهره نوراني را ديدند چنان واله و حيران شدند كه دست از پا و ترنج از دست نمي‌شناختند و آن‌چنان از خود بيخود شدند كه به جاي ترنج دست‌ها را بريدند . آنچه از قرآن استفاده مي‌شود اين است كه اجمالاً دست‌هاي خود را مجروح ساختند . (1)

مُتّكا اسم مفعول از اتكاء است و منظور از آن پشتي و يا تخت و يا هرچيزي است كه به آن تكيه شود همچنان كه در خانه‌هاي بزرگان مرسوم بوده . (2)

1- تفسير نمونه ، جلد 9 ، صفحه 393 (31 / يوسف).

2- ترجمه تفسير الميزان ، جلد 11 ، صفحه 201 .

18 ـ صندوق (حضرت موسي عليه‌السلام)

اَنِ اقْذِفيهِ فِي التّابُوتِ فَاقْذِفيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لي وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ اَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنّي وَ لِتُصْنَعَ عَلي عَيْني : كه او را در صندوقي بيفكن و آن صندوق را به دريا بينداز تا دريا آن را به ساحل بيفكند و دشمن من و دشمن او آن را بگيرد و من محبّتي از خودم بر تو افكندم تا در برابر ديدگان (علم) من پرورش يابي . (39 / طه)
در اين آيات خداوند به يكي ديگر از فصول زندگاني موسي عليه‌السلام اشاره مي‌كند كه مربوط به دوران كودكي او و نجات اعجازآميزش از چنگال خشم فرعونيان است . اين فصل گرچه از نظر تسلسل تاريخي قبل از فصل رسالت و نبوت بود اما چون بعنوان شاهد براي مشمول نعمت‌هاي خداوند ، نسبت به موسي عليه‌السلام از آغاز عمر ذكر شده ، در درجه دوم اهميّت نسبت به موضوع رسالت مي‌باشد .
(122) صندوق
نخست مي‌گويد : اي موسي ! ما بار ديگر نيز بر تو منّت گذارديم و ترا مشمول نعمت‌هاي خويش ساختيم . (وَ لَقَدْ مَنَنّا عَلَيْكَ مَرَّةً اُخْري) .(1)
بعد از ذكر اين اجمال به شرح و بسط آن مي‌پردازد و مي‌گويد : در آن هنگام كه وحي كرديم به مادر تو آنچه بايد وحي شود (اِذْ اَوْحَيْنا اِلي اُمِّكَ ما يُوحي) اشاره به اينكه تمام خطوطي كه منتهي به نجات موسي عليه‌السلام از چنگال فرعونيان در آن روز مي‌شد همه را به مادرت تعليم داديم زيرا به گونه‌اي كه از ساير آيات قرآن استفاده مي‌شود فرعون شديدا بني‌اسرائيل را تحت فشار قرار داده بود مخصوصا براي جلوگيري از قدرت و قوت بني‌اسرائيل و شورش احتمالي آنها و يا به گفته جمعي از مورخان و مفسران براي جلوگيري از به‌وجودآمدن فرزندي‌كه پيش‌بيني‌كرده بودند از
1- تفسير نمونه ، جلد 13 ، صفحه 197 (37 / طه) .
(123) هنرهاي دستي
بني‌اسرائيل برمي‌خيزد و دستگاه فرعون را درهم مي‌كوبد دستور داده بود پسران آنها را به قتل برسانند و دختران را براي كنيزي و خدمتكاري زنده نگه دارند . (1)

طبعا جاسوسان فرعون محله‌ها و خانه‌هاي بني‌اسرائيل را سخت زير نظر داشتند و تولد فرزندان پسر را به دستگاه او اطلاع مي‌دادند آنها نيز به سرعت براي نابود كردن آنها اقدام مي‌نمودند به هر حال مادر احساس مي‌كند كه جان نوزادش در خطر است و مخفي نگاه داشتن او مشكل را حل نخواهد كرد . در اين هنگام خدايي كه اين كودك را بـراي قيامـي بزرگ نامـزد كرده است به قلـب ايـن مادر الهـام مي‌كند كه اورا از اين به بعد به ما بسپار و ببين چگونه او را حفظ خواهيم كرد و به تو بازخواهيم گرداند .

1- تفسير نمونه ، جلد 13 ، صفحه 198 (39 / طه) .

(124) صندوق

به قلب مادر موسي چنين الهام كرد : او را در صندوقي بيفكن و آن صندوق را به دريا بينداز .

(اَنِ اقْذِفيهِ فِي التّابُوتِ فَاقْذِفيهِ فِي الْيَمِّ) يَمْ در اينجا به معني رود عظيم نيل است كه بر اثر وسعت و آب فراوان گاهي دريا به آن اطلاق مي‌شود . تعبير به (اِقْذِفيهِ فِي التّابُوتِ ، آن را در صندوق بيفكن) شايد اشاره به اين باشد كه بدون هيچ ترس و واهمه دل از او بردار و شجاعانه در صندوقش بگذار و بي‌اعتنا به شط نيلش بيفكن و ترس‌ووحشتي‌به‌خودراه‌مده.كلمه‌تابوت‌به‌معني‌صندوق‌چوبي‌وبه‌عكس‌آنچه بعضي مي‌پندارند هميشه به معني صندوقي كه مردگان را در آن مي‌نهند نيست ، بلكه مفهوم وسيعي دارد كه گاهي به صندوق‌هاي ديگر نيز گفته مي‌شود همان‌گونه كه در داستان

هنرهاي دستي (125)

طالوت و جالوت در سوره بقره آمده اسـت . (1)

مأموريت دريا

سپس اضافه مي‌كند : دريا مأمور است كه آن را به ساحل بيفكند و سرانجام دشمن من و دشمن او ، وي را بگيرد و در دامان خود پرورش دهد (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لي وَ عَدُوٌّ لَهُ) .
جالب اينكه : كلمه عَدُوّ در اينجا تكرار شده و اين در حقيقت تأكيدي است بر دشمني فرعون هم نسبت به خدا و هم نسبت به موسي و بني‌اسرائيل و اشاره به اينكه
1- تفسيرنمونه، جلد13، صفحه 199 (39 / طه) .
(126) صندوق
كسي كه تا اين حد در دشمني و عداوت پافشاري داشت عاقبت خدمت و پرورش موسي را برعهده گرفت تا بشر خاكي بداند نه تنها قادر نيست با فرمان خدا به مبارزه برخيزد بلكه خدا دشمن او را با دست خودش و در دامانش پرورش خواهد داد . و هنگامي كه او اراده نابودي گردنكشان ستمگر را كند آنها را با دست خودشان نابود مي‌كند و با آتشي كه خودشان برافروخته‌اند مي‌سوزاند ، چه قدرت عجيبي دارد .(1)

از قرائن موجود در اين آيات و آيات مشابه آن در قرآن مجيد و آنچه در روايات و تواريخ آمده به خوبي استفاده مي‌شود كه مادر موسي عليه‌السلام سرانجام با وحشت و نگراني صندوقي را كه موسي در آن بود به نيل افكند ، امواج نيل آن را به دوش خود حمل كرده و مادر كه منظره را مي‌ديد در تب و تاب فرو رفت اما خداوند به دل او الهام كرد كه اندوه و غمي به خود راه نده ما سرانجام او را سالم به تو بازمي‌گردانيم .
1- تفسير نمونه ، جلد 13 ، صفحه 199 (39 / طه) .
هنرهاي دستي (127)
كاخ فرعون در گوشه‌اي از شط نيل ساخته شده بود و احتمالاً شعبه‌اي از اين شط عظيم از درون كاخش مي‌گذشت . امواج آب صندوق نجات موسي را با خود به آن شعبه كشانيد در حالي كه فرعون با همسرش در كنار آب به تماشاي امواج مشغول بودند ، ناگهان اين صندوق مرموز توجه آنها را به خود جلب كرد . مأمورين را دستور داد تا صندوق را از آب بگيرند هنگامي كه درِ صندوق گشوده شد با كمال تعجب نوزاد زيبايي را در آن ديدند چيزي كه شايد حتّي احتمال آن را نمي‌دادند .

صندوق عهد ، يادگار موسي و هارون

وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ ايَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَأْتِيَكُمُ التّابُوتُ فيهِسَكينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ الُ مُوسي وَ الُهارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ اِنَّ في ذلِكَ لاَيَةً لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْمُؤْمِنينَ : و پيامبرشان به آن‌ها گفت : نشانه حكومت او ، اين است‌كه (صندوق عهد) به سوي شما خواهد آمد ، (همان صندوقي‌كه) در آن ، آرامشي از پروردگار

شما و يادگارهاي خاندان‌موسي و هارون قرار دارد ، در حالي كه فرشتگان آن را حمل مي‌كنند ، در اين موضوع نشانه‌اي (روشن) براي شمااست ، اگر ايمان داشته باشيد . (248 / بقره)

پيــش از آنكـه بـه تفسيـر ايـن آيـات بپـردازيم لازم اسـت بـه گوشـه‌اي از تاريـخ بني‌اسرائيل كه ايـن آيـات ناظـر به آن اسـت اشاره كنيـم : قـوم يهود كه در زيـر سلطـه فرعونيـان ضعيف و ناتوان شده بودند بر اثر رهبري‌هاي خردمندانه مـوسـي عليه‌السلام از آن وضــع اسف‌انگيـز نجـات يافتـه و بـه قـدرت و عظمـت رسيـدنـد . خداوند به بركـت اين پيامبـر نعمت‌هاي فراواني به آنها بخشيد كه از جمله صنـدوق عهـد بود . كه به زودي درباره تاريخچه و محتويات آن بحث خواهيم كرد .

قوم يهود با حمل اين صندوق در جلو لشكر يك نوع اطمينان خاطر و توانايي روحــي پيدا مي‌كرد .

و اين قدرت و عظمت تا مدّتي بعد از موسي عليه‌السلام ادامه داشت ولي همين پيروزي‌ها و نعمت‌ها كم كم باعث غرور آنها شد و تن به قانون شكني دادند . سرانجام به دست فلسطيني‌ها شكست خورده و قدرت نفوذ خويش را همراه صندوق عهد از دست دادند . به دنبال آن چنان دچار پراكندگي و اختلاف شدند كه در برابر كوچكترين دشمنان قدرت دفاع نداشتند تا جائي كه دشمنان گروه كثيري از آنها را از سرزمين خود بيرون راندند و حتي فرزندان آنها را به اسارت گرفتند . اين وضع سال‌ها ادامه داشت تا آنكه خداوند پيغمبري به نام اشموئيل را براي نجات و ارشاد آنها برانگيخت آنها نيز كه از ظلم و جور دشمنان به تنگ آمده بودند و دنبال پناهگاهي مي‌گشتند گِرد او اجتماع كردند و از او خواستند رهبر و اميري براي آنها انتخـاب كند تا همگي تحت فرمان و هدايت او يك دل و يك رأي با دشمن نبرد كننــد تا عــزت از دســت رفتـه را بـازيـابنــد . (1)

اشموئيل كه ديد جمعيت با تشخيص درد به سراغ طبيب آمده‌اند و گويا رمز عقب‌ماندگي خود را درك كرده‌اند به درگاه خداوند روي آورده و خواسته قوم را به پيشگاه وي عرضـه داشـت به او وحي شد كه طالوت را به پادشاهي ايشان برگزيدم . اشموئيل عرض كرد : خداوندا من هنوز طالوت را نديده و نمي‌شناسم . وحي آمد ما او را به جانب تو خواهيم فرستاد . هنگامي كه او نزد تو آمد فرماندهي سپاه را به او واگـذار و پرچم جهـاد را به دسـت وي بسپار .(1)

1- تفسير نمونه ، جلد 2 ، صفحه 230 (248 / بقره) .

هنرهاي دستي (131)

طالوت مردي تنومند و خوش اندام بود ، اعصابي محكم و نيرومند داشت . از نظر قواي روحي نيز بسيار زيرك ، دانشمند و باتدبير بود . بعضي علت انتخاب نام طالوت را براي وي همان طول قامت او مي‌دانند ولي با اين همه شوكت شهرتي نداشت و با پدرش در يكي از دهكده‌ها در ساحل رودخانه‌اي مي‌زيست و چهارپايان پدر را به چرا مي‌برد و كشاورزي مي‌كرد . روزي بعضي از چهارپايان در بيابان گم شدند طالوت به اتفاق يكي از دوستان خود به جستجوي آنها در اطراف رودخانه به گردش درآمـد . ايـن وضـع تا چنـد روز ادامه يافت تا اينكه به نزديك شهر صوف رسيدند . دوست وي گفت : ما اكنون به سرزمين صوف ، شهر اشموئيل پيامبر رسيده‌ايم بيا نزد وي رويم شايد در پرتو وحي و فروغ رأي به گم شده خويش راه يابيم . هنگامي‌كه وارد شهر شدند با اشموئيل برخورد كردند . همين كه چشمان اشموئيل و

1- تفسير نمونه ، جلد 2 ، صفحه 231 (248 / بقره) .

(132) صندوق

طالوت به يكديگر افتاد ميان دل‌هاي آنان آشنايي برقرار شد . اشموئيل از همان لحظه طالوت را شناخت و دانست كه اين جوان همان است كه از طرف خداوند براي فرماندهي‌جمعيت تعيين‌شده هنگامي‌كه طالوت‌سرگذشت خودرابراي‌اشموئيل‌شرح داد گفـت : اما چهارپايان هم اكنون در راه دهكده رو به باغستان پدرت روانه هستند ، از ناحيه آنها نگران نباش ولي من ترا به كاري بسيار بزرگ‌تر از آن دعوت مي‌كنم .

خداوند تورا مأمورنجات بني‌اسرائيل‌ساخته‌است . طالوت نخست از اين پيشنهاد تعجب كرد و سپس با خوشوقتي آن را پذيرفت . اشموئيل به قوم خود گفت : خداوند به طالوت حكم فرماندهي شما را داده و او را برگزيده است ، لازم است همگي از وي پيروي نمائيد و خود را براي جهاد با دشمن

آماده سازيد . بني‌اسرائيل كه براي فرمانده و رئيس لشكر امتيازاتي از نظر نسب و ثروت لازم مي‌دانستند و هيچ‌كدام را در طالوت نمي‌ديدند در برابر اين انتصاب سخت به حيرت افتادند زيرا به عقيده آنها وي نه از خاندان لاوي بود كه سابقه نبوت داشتند و نه از خاندان يوسف و يهودا كه هنرهاي دستي (133)
داراي سابقه حكومت بودند بلكه از خاندان بنيامين گمنام بود و از نظر مالي تهيدست. لذا بعنوان اعتراض گفتند او چگونه مي‌تواند بر ما حكومت كند ؟ ما از او سزاوارتريـم. اشموئيـل كه آنـان را سخت در اشتباه مي‌ديد گفت : خداوند او را بر شما امير قرار داده و شايستگي فرماندهـي و رهبـري به نيروي جسمي و قدرت روحي است كه هر دو به اندازه كافي در طالوت است و از ايـن نظـر بر شما برتري دارد ولي آنهـا نشانـه‌اي كه دليـل بر اين انتخـاب از ناحيه خدا باشد مطالبه كردند . (1)
اشموئيل‌گفت: نشانه آن اين‌است كه تابوت (صندوق عهد) كه از يادگارهاي مهم انبياء بني‌اسرائيل است و مايه دلگرمي و اطمينان شما در جنگ‌ها بوده در حالي كه جمعي از فرشتگان آن را حمل مي‌نمايند به سوي شما بازمي‌گردد و چيزي نگذشت
1- تفسير نمونه ، جلد 2 ، صفحه 232 (248 / بقره) .
(134) صندوق
كه‌صندوق‌عهد برآنها ظاهرشد آنهابادیدن اين‌نشانه فرماندهي طالوت‌راپذيرفتند.(1)

تابوت در لغت به معني صندوقي است كه از چوب مي‌سازند و اينكه مي‌بينيم به صندوق نقل و انتقال جنازه‌ها تابوت مي‌گويند به همين مناسبت است اما بايد توجه داشت كه معني اصلي تابوت اختصاصي به مردگان ندارد بلكه هرگونه صندوق چوبي را شامل مي‌شود . درباره اينكه تابوت بني‌اسرائيل و به عبارت ديگر صندوق عهد چه بوده و به دست چه كسي ساخته شد و محتويات آن را چه چيز تشكيل مي‌داد در روايات و تفاسير و همچنين كتب عهد قديم (تورات) سخن بسيار است و از همه روشن‌تر چيزي است كه در احاديث اهل بيت عليهم‌السلام و گفته‌هاي بعضي از مفسران مانند

1- تفسيرنمونه، جلد 2، صفحه 232 (248/بقره) .

هنرهاي دستي (135)

ابن‌عباس آمده است و آن اينكه : تابوت همان صندوقي بود كه مادر موسي او را در آن گذاشت و به دريا افكند و هنگامي كه به وسيله عمال فرعون از دريا گرفته شد و موسي را از آن بيرون آوردند همچنان در دستگاه فرعون نگهداري مي‌شد و سپس به دست بني‌اسرائيل افتاد ، بني‌اسرائيل اين صندوق خاطره‌انگيز را محترم مي‌شمردند و به آن تبرك مي‌جستند . موسي در واپسين روزهاي عمر خود الواح مقدس را كه احكام خدا بر آن نوشته شده بود به ضميمه زره خود و يادگارهاي ديگري در آن نهاد و به وصي خويش يوشع‌بن‌نون سپرد و به اين ترتيب اهميت اين صندوق در نظر بني‌اسرائيل بيشتر شده و لذا در جنگ‌هايي كه ميان آنان و دشمنان واقع مي‌شد آن را با خود مي‌بردند و اثر رواني و معنوي خاصي در آنها مي‌گذارد و لذا گفته‌اند تا هنگامي كه اين صندوق خاطره‌انگيز با آن محتويات مقدس در ميانشان بود با سربلندي زندگي مي‌كردند ولي تدريجا مباني ديني آنها ضعيف شد و دشمنان بر آنها چيره شدند و آن صندوق را از آنها گرفتند . اما اشموئيل طبق آيات موردبحث به آنها وعده داد كه به زودي صندوق عهد بعنوان يك نشانه بر صدق گفتار او به آنها بازخواهد گشت . (1)

(136) تابوت يا صندوق عهد

در ديگــر كتــب تفسيــر در مـورد معنـي واژه تابـوت ذيـل آيـه 39 سـوره طـه و آيــه 248 ســوره بقــره نظــريـاتـي را ذكــر كرده‌انــد كــه بديــن قــرار اســت :

تابوت يعني صندوقي چوبي كه سوراخ و منفذ نداشته باشد مبادا كه آب در آن نفوذ نمايد و موسي غرق شود و دليل چوبي بودن صندوق آن است كه

چوب در آب فــرو نمــي‌رود . (2)
1- تفسير نمونه ، جلد 2 ، صفحه 240 (248 / بقره) .
2- تفسيـر آسان ، جلد 11 ، صفحه 335 (39 / طه) .

تـابـوت از مــاده تـوبـه گـرفتـه شـده و بـه معنـي بـازگشــت اســت و بــرحســب روايــات عبـارتسـت از صندوقـي تختـه‌اي ، كـه مـادر موســي بــه امــر پروردگار كودك خـود را در آن نهـاده و روي رود نيـل گذاشته و شايد به مناسبت اينكه اين صندوق بالاخره سبب نجات حضرت موسي و بازگشـت او به نزد مادرش گرديـده بـه نام تابـوت خوانـده شـده اسـت . (1)
چـون مـادر موسـي بـار بنهـاد ترسيـد و نـدانسـت تا چه كنـد . خـداي تعالـي در دل او افكنـد كـه تابوتـي بساخـت از چـوب و آن تابوت مؤمن آل فرعون كرد حِزبيــل و مَحلـوج در آنجــا نهــاد و مـوسـي را در آنجـا نهـاد و بندهـا بـه قيـر
1- تفسيرانوار درخشان، جلد 2 ، صفحه 267 (248 / بقره) .
(138) تابوت يا صندوق عهد
استـوار كـرده بـه فرمــان خــداي تعالــي بــه رود نيــل انــداخـــت . (1)
و گـوينـــد ايـــــن تـابـوت را حـــزبيـــــل تـــراشيـــــده بـــــود . (2)
مراد از تابوت صندوقي بود كه صور همه انبياء از آدم تا خاتم در آنجا منقوش بود و آن از چـوب شمشـاد بـود كـه طـول آن سـه گـز و عـرض آن دو گـز بوده است . اهـل تواريـخ و آثـار و اكثـر مفسـران آورده‌انـد كه حـق سبحانـه ايـن تابوت را به آدم فرستـاد و در او صـورت پيغمبــران بــود تــا بــه پيغمبــر آخرالزمـان و اين
1- تفسيـر روض‌الجنــان و روح‌الجنــــان ، جلد 13 ، صفحه 148 (39 / طه) .
2- تفسير منهج‌الصادقين في الزام المخالفين ، جلد 5 ، صفحه 484 (39 / طه) .

تابـوت در طول سه گز و عرض دو گز از چوب شمشاد در زرگــرفتــه و آن نزد آدم بـود تا هنگام وفات آن را به شيث سپس به ابراهيم ، اولاد اسماعيل ، قيدار و پس از آن به يعقوب تسليم شد و در ميان بني‌اسرائيل بود تا به موسي انتقال يافت و بعد از وفـات او بـه طريـق ارث منتقـل شـــد تـا بـه اشمــوئيــل رسيـد . (1)
علي‌بن ابراهيم در تفسيرش از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده است كه آن حضرت فرمود : مراد از تابوت آن صندوقي است كه خداوند براي مادر

موسي فرستاد كه موسي را در آن گذاشت و به دريا انداخت و اين تابوت نزد بني‌اسرائيل بسيار محترم و باارزش بود و به آن تبرّك مي‌جستند تا وقتي مرگ موسي فرا رسيد و آن حضرت لوح‌هاي تورات و زره و آنچه از آثار نبوت داشت در آن گذاشت و به هنگام وصيت آن را به يوشع‌بن‌نون سپرد . تا وقتي اين تابوت دردست بني‌اسرائيل بود از عزت و عظمت برخوردار بودند ولي به علت بي‌اعتنا شدن آنان نسبت به تابوت تا آنجا كه بچه‌ها در كوچه با آن بازي مي‌كردند خداوند تابوت را از آنها گرفت . بني‌اسرائيل وقتي از پيامبر خود درخواست كردند كه براي آنان پادشاه و اميري تعيين كند خدا طالوت را براي ايشان فرستاد و تابوت را به آنها بازگرداند . (1)

1- تفسيرمنهج‌الصادقين في‌الزام‌المخالفين، جلد 2، صفحه62 (248/بقره) .

(140) تابوت يا صندوق عهد

1- ترجمه تفسير مجمع‌البيان ، جلد 3 ، صفحه 83 (248 / بقره) .

هنرهاي دستي (141)

19 ـ کفــش (حضرت موسي عليه‌السلام)

اِنّي اَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوًي : من پروردگار توأم ، كفشهايـت را بيـرون آر كه تـو در سرزميـن مقــدس « طُـوي » هستي . (12 / طه) (1)

در تواريـخ مي‌خوانيم كه موسي عليه‌السلام هنگامي كه مدّت قراردادش با شعيب عليه‌السلام در مديــن پـايـان يـافـت همسـر و فرزنـد و همچنيـن گوسفنـدان خـود را برداشــت و از مدين به سوي مصــر رهسپـار شـد ، راه را گـم كـرد ، شبــي تاريك و ظلمانــي بــود ، گوسفنـدان او در بيابـان متفـرق شدند ، مي‌خواست آتشي بيفروزد تا در آن شب سرد خود و فرزندانش گرم شوند ، امّا به وسيله آتش زنه آتش روشن نشد . در اين اثنا همسر باردارش دچار درد وضع حمل شد . طوفاني از حوادث سخت او را

1- قرآن‌كريم، ترجمه آيت‌اللّه‌مكارم (12/طه) .

محاصره كرد در اين هنگام بود كه شعله‌اي از دور به چشمش خورد ، ولي اين آتش نبود بلكه نور الهي بود ، موسي به گمان اينكه آتش است براي پيدا كردن راه و يا برگرفتــن شعلــه‌اي به سوي آتــش حركـت كرد .(1)

اكنون دنباله ماجرا را از زبان قرآن مي‌شنويم :

هنگامي كه موسي نزد آتش آمد ، صدايي شنيد كه او را مخاطب ساخته مي‌گويد : اي مــوسي (فَلَمّـا اَتيهــا نُودِيَ يــا مُوسـي) .(2)

مـن پروردگـار توأم ، كفشهايت را بيرون آر كه تو در سرزمين مقدس طوي هستي .

(اِنّــي اَنَــا رَبُّــكَ فَــاخْلَــعْ نَعْلَيْـــكَ اِنَّــكَ بِالْــوادِ الْمُقَــدَّسِ طُــوًي) (3)

1- تفسيـــــــــر نمــــونـــه ، جلـــد 13 ، صفحـــه 167 (12 / طــــه) .

2- قرآن كريم (11 / طه) .

3- قرآن كريم (12 / طه) .

نــداي درخــت

از آيـه 30 سـوره قصـص استفـاده مي‌شود كه موسي اين ندا را از سوي درختي كه در آنجـا بـود شنيـد . (هنگامـي كه به سـراغ آتـش آمـد ، از كرانه راست درّه ، در آن سرزميـن پربركت از ميان يك درخت ندا داده شد كه : اي موسي منم خداوند ، پروردگــار جهـانيـــان) . (1)
از مجمـوع ايـن دو تعبيـر استفـاده مي‌شـود كه موسي هنگامي كه نزديك شد آتـش را در درون درخت (مفسران گويند : درخت عُنّابـي بـوده) مشاهـده كـرد و ايـن خـود قرينـه‌اي روشـن بـود كـه ايـن آتـش يـك آتـش معمولـي نيست ، بلكه

1- قرآن‌كريم (30/قصص) .

ايـن نـور الهـي است كه نه تنهـا درخت را نمي‌سـوزانـد بلكـه بـا آن هماهنـگ و آشنااست، نورحيات است و زندگي است ! (1)

رعایـت ادب در محضــر خدا

موسي با شنيدن اين نداي روح‌پرور «من پروردگار توأم» هيجان زده شد و لذّت غيرقابـل توصيفـي سر تـا پايش را احاطـه كـرد . اين كيست كه با من سخن مي‌گويد ؟
اين پروردگار من است كه با كلمه رَبُّكَ مرا مفتخر ساخته تا به من نشان دهد كه در آغوش رحمتش از آغاز طفوليّت تاكنون پرورش يافته‌ام و آماده رسالت عظيمي شده‌ام . او مأمور شد تا كفش خود را از پاي درآورد چراكه در سرزمين مقدّسي گام نهاده ، سرزميني كه نور الهي بر آن جلوه‌گر است ، پيام خدا را در آن مي‌شنود و پذيـراي مسئوليت رسالت مي‌شود بايد با نهايت خضوع و تواضع در اين سرزمين گام‌نهد. اين‌است دليل‌بيرون‌آوردن كفش از پا. (1)

1- تفسير نمونه ، جلد 13 ، صفحه 168 .

هنرهاي دستي (145)

همان‌گونه كه گفتيم ظاهر آيه اين است كه به موسي دستور داده شد به احترام آن سرزمين مقدّس كفش‌هاي خود را از پا بيرون آورد و با خضوع و تواضع در آن وادي گام نهد ، سخن حق را بشنود و فرمان رسالت را دريافت دارد ولي بعضي از مفسران به پيروي پاره‌اي از روايات مي‌گويند : اين به دليل آن بوده كه چرم آن كفش از پوست حيوان مرده بوده است ! اين سخن علاوه بر اينكه در حد خود سخن بعيدي به نظر مي‌رسد ، چراكه دليلي نداشت موسي عليه‌السلام از چنان پوست و كفش آلوده‌اي استفاده كند كه مورد انكار بعضي از روايات ديگر قرار گيرد . و آن روايتي است كه از ناحيه

1- تفسير نمونه ، جلد 13 ، صفحه 168 (12 / طه) .

مقدس امام زمان عليه‌السلام نقل شده كه شديدا اين تفسير را نفي مي‌كند در تورات كنوني سفر خروج فصل سوم نيز همان تعبيري كه در قرآن وجود دارد ديده مي‌شود . بعضي ديگر از روايات كه اشاره به تأويل آيه و بطون آن دارد مي‌گويد : فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اَيْ خَوْفَيْك ، خَوْفَكَ مِنْ ضِياعِ اَهْلِكَ وَ خَوْفَكَ مِنْ فِرْعَوْن . منظور از «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» اين‌است‌كه دو ترس و وحشت را از خود دور كن، خوف از اينكه خانواده‌ات كه مــورد علاقــه تو اســت در ايــن بيــابـان از بين بــرود و خــوف از فــرعــون !(1)

در حديث ديگري از امام صادق عليه‌السلام مطلب جالبي در رابطه با اين فراز از زندگي موسي نقل شده آنجا كه مي‌فرمايد : كُنْ لِما لا تَرْجُوا اَرْجي مِنْكَ لِما تَرْجُوا فَاِنَّ

1- تفسير نمونه ، جلد 13 ، صفحه 172 (12 / طه) .

مُوسَي‌بْنَ عِمْرانِ خَرَجَ لِيَقْبِسَ لاَِهْلِه نارا فَرَجَعَ اِلَيْهِمْ وَ هُوَ رَسولٌ نَبيٌّ ! نسبت به چيزهايي كه اميد نداري بيش از چيزي‌هايي كه اميد داري اميدوار باش . چراكه موسي‌بن عمران به دنبال يك شعله آتش رفت امّا با مقام نبوت و رسالت بازگشت . اشاره به اينكه بسيار مي‌شود كه انسان به چيزي اميدوار است اما به آن نمي‌رسد ولي چيزهاي‌مهم‌تري كه اميدي‌نسبت به‌آن‌ندارد به‌لطف پروردگار براي‌او فراهم مي‌شود! همين معني از اميرمؤمنان نقل شده است . (1)

فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ، نعلينت را بيرون بياور . درباره علت اين امر اقوالي است : حسن و مجاهد و سعيدبن جبيراء و ابوجريح گويند : نعلين از پوست گاو تذكيه شده بود و منظوراين بود كه پاها را برهنه كند و از بركت وادي مقدس بهره‌مند گردد . اصم گويد:

1- تفسير نمونه ، جلد 13 ، صفحه 173 (12 / طه) .

پابرهنه بودن نشانه تواضع است . ابومسلم گويد : موسي نعل پوشيده بود كه از پليدي و شر حشرات مصون بماند خداوند او را ايمن ساخت و مطمئن كرد كه خطري نيست و زمين پاك است . (1)

مفسرين عامه گفته‌اند چون از پوست خر مرده بوده لذا امر به خلع شده است . اين قول باطل و مردود است . در اكمال الدين صدوق از حضرت ولي عصر (عج) در حديثي سعدبن عبداللّه قمي عرض كرد : خبر ده مرا يابن رسول اللّه از امر الهي به پيغمبر خود موسي (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ) به درستي كه فقهاء فريقين گمان كنند كه از پوست مرده بوده ؟ حضرت فرمودند : هركه اين را گويد افترا نموده بر موسي عليه‌السلام و نادان دانسته او را در نبوتش ، زيرا امر از دو قسم خالي نيست : يا نماز موسي در آن

1- ترجمه تفسير مجمع‌البيان ، جلد 16 ، صفحه 13 (12 / طه) .

جايز بوده يا جايز نبوده . اگر جايز بوده ، جايز بوده براي او پوشيدن در آن

بقعه هرگاه بقعه مقدسه نباشد و اگر بقعه مقدسه مطهره باشد اقدس و اطهر از نماز نباشد . و اگر نماز موسي در آن جايز نبوده لازم آيد موسي نشناخته باشد حلال را از حرام و نداند آنچــه نماز در آن جايـز باشد يا نباشد و اين كفر است . (1)

1- تفسير اثني عشري ، جلد 8 ، صفحه 249 (12 / طه) ـ تفسير جامع ، جلد 4 ، صفحه 282 (12 / طه) ـ تفسير آسان ، جلد 11 ، صفحه 277 (12 / طه) .

(150) كفـــش

وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَيْكَ كِتبا في قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْديهِمْ لَقالَ الَّذينَ كَفَرُوآا اِنْ هَذاآ اِلاَّ سِحْرٌ مُبينٌ : و اگر نامه‌اي بر روي صفحه‌اي بر آن‌ها نازل كنيم و (علاوه بر ديدن) آن را با دست‌هاي خود لمس كنند باز كافران مي‌گويند اين چيزي جز يك سحر آشكار نيست . (7 / انعام)

در سوره انعام روي سخن بيشتر با مشركان است و قرآن به مثال زدن به انواع وسايل براي بيداري و آگاهي آنها متوسل مي‌شود .

قرآن در اينجا اشاره به تقاضاي جمعيتي از بت‌پرستان مي‌كند كه به پيامبر گفتند : ما تنها در صورتي ايمان مي‌آوريم كه نامه‌اي از طرف خداوند با چهار فرشته بر ما نازل كني . سپس متذكر مي‌شود كه اگر همانطور كه آنها تقاضا كردند نوشته‌اي بر صفحه‌اي از كاغذ و مانند آن بر تو نازل كنيم و علاوه بر مشاهده كردن با دست خود نيز آن را لمس كنند باز مي‌گويند : اين يك سحر آشكار است . ضمنا بايد توجّه داشت كه«قِرطاس»به‌معني‌هرچيزي‌است‌كه‌روي‌آن‌مي‌نويسنداعم‌ازكاغذ و پوست و الواح و اگر امروز فقط به كاغذ قِرطاس مي‌گويند براي اين است كه كاغذ متداول‌ترين چيزي است كه روي آن نوشته مي‌شود . (1)

هنرهاي دستي (151)

در آيه 91 سوره انعام كلمه كاغذ جمع بسته شده است ، قَراطيس جمع قِرطاس است و اصل آن به طوري كه بعضي گفته‌اند از يوناني گرفته شده و معني آن چنانكه راغب در مفردات مي‌گويد هرچيزي است كه روي آن مي‌نويسند . بنابراين كاغذ معمولي و پوست حيوانات و درختان و مانند آن كه در قديم نامه و كتاب‌ها را روي آن مي‌نوشتند نيز شامل مي‌شود و منحصر به كاغذ معمولي نيست . (1)

1- تفسيرنمونه، جلد 5، صفحه158 (7/انعام) .

(152) كاغذ

و ديگر مفسران چنين نظر داده‌اند كه :

مقصود از قرطاس صحيفه يا كتاب است . ابن عباس گويد : منظور كتابي است كه از آسمان به زمين آويخته شده باشد . (2)

در تفسير عياشي از امام صادق روايت شده كه فرمودند : تورات را در كاغذهايي مي‌نوشتند و از آن هرچه مي‌خواستند آشكار مي‌نمودند و آنچه مي‌خواستند پنهان

1- تفسير نمونه ، جلد 5 ، صفحه 341 (91 / انعام) .

2- ترجمه تفسير مجمع‌البيان، جلد 8، صفحه 18 (7 / انعام) .

مي‌نمودند.سپس‌فرمـود:آنچـه‌ازآسمـان‌نازل‌شده‌همه‌اش‌درنزداهل‌علم(ائم ه)است.(1)
هيچ يك از آيات قرآن بطور كتاب و لوح بر رسول اكرم نازل نشده همچنان كه كتاب‌هاي آسماني ديگر بطوردسته‌جمعي و بصورت الواح و صحايف نازل شده‌اند . مانند نزول الواح تورات بر موسي كليم اللّه كه براي اثبات نزول آن از جانب پروردگـار گروهـي را به همـراه خـود به كـوه طـور برد كه پس از مشاهـده نزول الـواح تـورات به صـدق آن گواهـي دهند . ولي پروردگار آيات قرآن را معجزه‌آسا به وسيله امين وحي بر رسول گرامي اسـلام صلي‌الله‌عليه‌وآله خوانـدهماننـد دروس عمومي روزانــه كه به تدريـج در دستـرس مـردم گذارند . (2)
نـزول قرآن يـك نـزول خاص بوده است و اگر خداونـد مثـال زده يـا آن را مقيـد
1- ترجمه تفسير الميزان ، جلد 7 ، صفحه 420 (91 / انعام) .
2- تفسيرانواردرخشان، جلد 5، صفحه 232 (7/انعام) .

كرده بـه اينكه در كـاغذ باشد براي ايـن بوده است كه بـه درخواسـت آنـان نزديك‌تر و از شبهـه و توهمــي كه در دل دارنـد دورتر باشد . (1)
محمدبن‌اسحاق روايت كرده است كه جمعي از يهود خدمت پيامبر آمدندوگفتند: كتابي از آسمان براي ما بياور آن‌چنان كه موسي الواح را براي ما آورد . يكي از آنها گفت : خدا بر هيچ‌كس وحي ننموده و كتابي هم نازل نكرده و تورات و انجيل از اختراعات موسي و عيسي است . خداوند بر ردّ اين قول آيه 91 سوره انعام را نازل فرمود : بگو كه فرستاده است (خداوند براي موسي) كتابي را كه بياورد موسي روشنايي و هدايت كننده براي مردمان و مي‌گردانيد آن را صحيفه‌ها و طومارها و ورق‌هاي‌پراكنده و آنچه‌رامي‌خواهيد ظاهركرده و يا پنهان‌مي‌كنيد بسياري‌ازآن‌را.(2)
1- ترجمه تفسير الميزان ، جلد 7 ، صفحه 22 (7 / انعام) .
2- تفسير اثني عشري ، جلد 3 ، صفحه 327 (91 / انعام).

21 ـ ساختن گوساله طلا (سامري)

فَاَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَدا لَهُ خُوارٌ فَقالُوا هذا اِلهُكُمْ وَ اِلهُ مُوسي فَنَسِيَ: و براي‌آن‌ها مجسمه‌اي‌از گوساله‌كه صدايي همچون صداي گوساله داشت، خارج ساخـت و گفتنـد : ايـن خـداي شما و خداي موسي است و او فراموش كرد (پيماني را كـه با خـــدا بستـــه بود) . (88 / طه)

در اين آيات فراز مهم ديگري از زندگي حضرت موسي عليه‌السلام و بني‌اسرائيل مطرح شده و آن مربوط به رفتن موسي عليه‌السلام به اتفاق نمايندگان بني‌اسرائيل به ميعادگاه طور و سپس گوساله‌پرستي بني‌اسرائيل در غياب آنهاست . برنامه اين بود كه موسي عليه‌السلام براي گرفتن احكام تورات به كوه طور برود و گروهي از بني‌اسرائيل نيز او را در اين مسير همراهي كنند تا حقايق تازه‌اي درباره خداشناسي و وحي در اين سفر براي آنها

آشكار گردد . در اين ديدار (ديدار خدا با موسي در كوه طور) جلوه‌هاي معنوي پروردگار از سي شب به چهل شب تمديد شد و زمينه‌هاي مختلفي كه از قبل در ميان بني‌اسرائيل براي انحراف وجود داشت كار خود را كرد . سامري آن مرد هوشيار منحرف مياندار شد و با استفاده كردن از وسايلي كه بعد اشاره خواهيم كرد گوساله‌اي ساخت و جمعيّت را به پرستش آن فرا خواند . بدون شك زمينه‌هايي مانند مشاهده گوساله‌پرستي مصريان ، ديدن صحنه بت‌پرستي (گاوپرستي) پس از عبور از رود نيل و تقاضاي ساختن بتي همانند آنها و همچنين تمديد مدّت ميعاد موسي عليه‌السلام و بروز شايعه مرگ او از ناحيه منافقان و بالاخره جهل و ناداني اين جمعيت در بروز اين حادثه و انحراف بزرگ از توحيد به كفر اثر داشت ، چراكه حوادث اجتماعي معمولاً بدون مقدمه رخ نمي‌دهد و گاهي اين مقدمات آشكار است و گاهي مرموز و پنهان . به هر حال شرك در بدترين صورتش دامان بني‌اسرائيل را گرفت به خصوص كه بزرگان قوم هم در خدمت موسي عليه‌السلام در ميعادگاه بودند و هارون تنها رهبر جمعيّت

بودبي‌آنكه دستياران مؤثري داشته‌باشد. بالاخره درآنجا بود كه خداوند به موسي عليه‌السلام در همان ميعادگاه فرمود : ما قوم ترا بعد از تو آزمايش كرديم ولي از عهده امتحان خوب بيرون نيامدند و سامري آنها را گمراه كرد . موسي با شنيدن اين سخن آن‌چنان برآشفت كه تمام وجودش گويي شعله‌ور گشت . لذا بلافاصله خشمگين و اندوهناك به سوي قوم خود بازگشت . هنگامي كه چشمش به آن صحنه بسيار زننده گوساله‌پرستي

افتاد ، فرياد برآورد اي قوم من ! مگر پروردگار شما وعده نيكويي به شما نداد . من با شما عهده كرده بودم كه بر خط توحيد و راه اطاعت خالصانه پروردگار بايستيد و كمترين انحرافي از آن پيدا نكنيد .
بني اسرائيل كه خود را در برابر اعتراض شديد موسي عليه‌السلام ديدند در مقام عذرتراشي برآمدند و گفتند ما وعده ترا به ميل و اراده خود تخلف نكرديم . در واقع اين ما نبوديم كه به اراده خود گرايش به پرستش گوساله كرديم . لكن مبالغي از زينت‌آلات فرعونيان به همراه ما بود كه ما او را از خود دور ساختيم و سامري نيز آنها را افكند . در اينكه بني‌اسرائيل چه كردند و سامري چه كرد و جمله‌هاي فوق دقيقا چه معنـي دارد مفسـران بحث‌هـايي دارنـد كـه در مجموع فرق زيادي از نظر نتيجه ندارد .
(158) ساختن گوساله طلا
بعضي گفته‌اند : قَذَفْناها يعني ما زينت‌آلاتي را كه قبل از حركت از مصر از فرعونيان گرفته بوديم در آتش افكنديم ، سامري هم آنچه داشت نيز در آتش افكند تا ذوب شد و از آن گوساله ساخت و برخي هم گفته‌اند معني جمله اين است : ما زينت‌آلات را از خود دور ساختيم و سامري آن را برداشت و در آتش افكند تا از آن گوساله بسازد . اين احتمال نيز وجود دارد كه اين جمله اشاره به مجموع برنامه و طرحي است كه سامري اجرا كرد .
در هر صورت سامري از زينت‌آلات فرعونيان كه از طريق ظلم و گناه در دست فرعونيان قرار گرفته بود و ارزشي جز اين نداشت كه خرج چنين كار حرامي بشود مجسمه گوساله‌اي را براي آنها تهيه كرد . جسد بي‌جان كه صدايي همچون گوساله داشت و به اين ترتيب سامري عهد و پيمانش را با موسي بلكه با خداي موسي فراموش كرد و مردم را به گمراهي كشاند .
هنرهاي دستي (159)
بعضي از مفسران نقل كرده‌اند كه اين دگرگوني‌هاي انحرافي در بني‌اسرائيل تنها در چند روز كوتاه واقع شد . هنگامي كه سي و پنج روز از رفتن موسي عليه‌السلام به ميعادگاه گذشت ، سامري دست به كار شد و از بني‌اسرائيل خواست تا تمام زيورآلاتي را كه از فرعونيان به عاريت گرفته بودند و بعد از داستان غرق آنها با خود داشتند جمع كنند . در روز سي و ششم و سي و هفتم و سي و هشتم همه آنها را در بوته ريخـت و آب كرد و مجسمه گوساله را ساخت و در روز سي و نهم آنها را به پرستش آن دعـوت كـرد . و گروه عظيمـي (طبـق پـاره‌اي از روايـات ششصــدهــزارنفــر) آن را پذيــرا گشتند و يك روز بعد يعنــي در پايــان چهـل روز موسي عليه‌السلام بازگشت .
(160) ساختن گوساله طلا

به هر حال سامري سعي كرد از زيورآلاتي كه معبود دنياپرستان و جالب توجه توده عوام است گوساله‌اي بسازد و آن را به طرز مخصوصي در مسير حركت باد قرار دهد تا صدايي از آن برخيزد و بدين ترتيب برنامه ضد توحيدي خود را آغاز كرد و بني‌اسرائيل را منحرف و به شرك كشاند .
بعد از اين ماجرا سامري ناچار شد از ميان بني‌اسرائيل و شهر و ديار بيرون رود و در بيابان‌ها متواري گردد . موسي عليه‌السلام به سامري گفت : به اين معبودت كه پيوسته او را عبادت مي‌كردي نگاه كن و ببين ما آن را مي‌سوزانيم و سپس ذرات آن را به دريا مي‌پاشيم تا براي هميشه محو و نابود گردد . در اينجا دو سؤال پيش مي‌آيد : نخست اينكه : جمله «لَنُحَرِّقَنَّهُ : ما قطعا آن را مي‌سوزانيم» دليل بر آن است كه گوساله جسم قابل سوختن بوده و اين عقيده كساني كه مي‌گويند «گوساله از طلا نبوده بلكه به خاطر خاك پاي مركب جبرئيل تبديل به موجود زنده‌اي شده بود» را تأييد مي‌كند .

در پاسخ مي‌گوئيم : ظاهر جمله جَسَدا لَهُ خُوارٌ آن است كه گوساله مجسمه بي‌جاني بود كه صدايي شبيه صداي گوساله از آن برمي‌خاست و امّا مسأله سوزاندن ممكن است به يكي از دو علت باشد ، يكي اينكه مجسمه تنها از طلا نبوده بلكه احتمالاً چوب هم در آن بكار رفته و طلا پوششي براي آن بوده است . ديگر اينكه به فرض كه تمام آن هم از طلا بوده ، سوزاندن آن براي تحقير و توهين و از ميان بردن شكل و ظاهر آن بوده همان‌گونه كه اين عمل در مورد مجسمه‌هاي فلزي پادشاهان جبّار عصر ما تكرار شد ! بنابراين بعد از سوزاندن آن را با وسايلي خرد كرده سپس ذراتش را به دريا ريختند . (1)
در بعضي تفاسير درباره ساخت گوساله چنين آمده است : سامري مجسمه‌اي
1- تفسير نمونه ، جلد 13 ، صفحه 289 (88 / طه) .

به هيئت گوساله ساخت و از نظر مهارت سامري در امر ريخته‌گري طوري آن را ريخته و ساخته كه در اثر دميدن به آن از منافذ گوساله صدا شنيده مي‌شد . (1)
1- تفسير انوار درخشان ، جلد 10 ، صفحه 501 (88 / طه) .

فَاَشارَتْ اِلَيْهِ قالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّا : (مريم) اشاره به او كـرد، گفتنـد: ما چگونـه با كودكي‌كه در گاهواره است، سخن بگوييم ؟! (29/مريم)
سرانجام مريم در حالي كه كودكش را در آغوش داشت از بيابان به آبادي بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود بازگشت . هنگامي كه آنها كودكي نوزاد را در آغوش او ديدند دهانشان از تعجّب بازماند . آنها كه سابقه پاكدامني مريم را داشتند و آوازه تقوا و كرامت او را شنيده بودند سخت نگران شدند تا آنجاكه بعضي به شك و ترديد افتادند و گفتند : اي مريم مسلما تو كار بسيار عجيب و بدي انجام دادي . بعضي به او رو كردند و گفتند : اي خواهر هارون پدر تو آدم بدي نبود مادرت نيز هرگز آلودگي نداشت با وجود چنين پدر و مادر پاكي اين چه وضعي است كه در تو مي‌بينيم ؟ پيامبر اكـرم صلي‌الله‌عليه‌وآله دربـاره اينكه مريم و هارون برادر موسي از لحاظ زماني از هم دور بوده‌اند
(164) گهــواره
فرمودند : در ميان بني‌اسرائيل معمـول بـوده كه افـراد نيـك را به پيامبران و صالحان نسبـــت مي‌دادنـــد .
در اين هنگام مريم عليهاالسلام به فرمان خدا سكوت كرد و تنها كاري كه انجام داد اين بود كه اشاره به نوزادش عيسي عليه‌السلام كرد و شايد جمعي خشمناك شدند و گفتند : مريم با چنين كاري كه انجام داده‌اي قوم خود را مسخره نيز مي‌كني ؟ به هر حال به او گفتند چگونه با كودكي كه در گاهواره است سخن بگوئيم ؟ مفسران درباره عهد (گهواره) بحث كرده‌اند كه عيسي عليه‌السلام هنوز به گهواره نرسيده بود بلكه ظاهر آيات اين است به محض ورود مريم در ميان جمعيت در حالي كه عيسي در آغوشش بود اين سخن در ميان او و مردم ردّ و بدل شد ولي با توجه به معني كلمه عهد در لغت عرب پاسخ اين سؤال روشن مي‌شود .
راغـب در مفـردات مي‌گويـد : عهد به معني جايگاهي است كه براي كودك آمـاده مي‌كننـد ، خـواه گهــواره باشـد يـا دامـان مـادر و يـا بستـر و مهـد و مهـاد هـر دو در لغت به معني محل آماده شده و گستـرده بـراي استـراحت و خواب آمده است .
هنرهاي دستي (165)
و بالاخره آن كودكِ نوزاد زبان به سخن گشود و گفت : من بنده خدايم ، او كتاب آسماني به من مرحمت فرموده و مرا پيامبر قرار داده و نيز وجود مرا وجودي پربركت قـــرار داده اســـت .

گفتــه‌انــد : كلمــه مهــد به معنــاي گهــواره و ســريــري است كه بــراي بچــه‌ها درست مي‌كننــد و بچـــه‌ها را روي آن گــذاشتــه مي‌خوابانند و بعضي گفته‌اند : مراد از مهـــد در اين آيه شــريفه آغـــوش و دامن مــادر اوست . يا به معناي هرجـــايي است كه طفـل در آنجـا قرار گرفته باشد . و چون حضرت مريم عليهاالسلام هنــوز بــراي عيســي گهــواره‌اي تهيــه نكـــرده بود و ليكن حــقّ مطلــب اين است كه آيه شريفه ظهور در گهواره دارد و هيچ دليلي نيست بر اينكه آن جناب گهـواره تهيـه نكـرده بـود ممكـن اسـت مـردم بعد از آنكه مريم به خانه رسيده و براي فرزندش گهواره يا مرجحه كه آن نيز در آن روزگـار گهـواره ناميـده مي‌شــده تهيــه كـرده اسـت به وي هجوم آورده باشند كـه ايـن كـودك را از كجا آورده‌اي ؟ (1)

1- ترجمه تفسير الميزان ، جلد 14 ، صفحه 58 .

23 ـ مجسمه‌سازي به شكل پرنده (حضرت عيسي عليه‌السلام)

وَ رَسُولاً اِلي بَني اِسْرائيلَ اَنّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِاآيَةٍ مِنْ‌رَبِّكُمْ اِنّي اَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ‌الطّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِاِذْنِ اللّهِ ... : و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به‌سوي‌بني‌اسرائيل (قرارداده كه به آن‌ها مي‌گويد :) من نشانه‌اي از طرف‌پروردگارشمابرايتان آورده‌ام، من‌ازگِل، چيزي‌به‌شكل پرنده‌مي‌سازم، سپس در آن مي‌دمـم و به‌فرمان‌خدا پرنده‌اي‌مي‌گردد. (49/آل‌عمران)

خداوند در اين آيه به معجزات حضرت عيسي عليه‌السلام اشاره مي‌فرمايد . عيسي عليه‌السلام مأمور بود به مردم بگويد من نشانه‌اي از سوي پروردگارتان براي شما آورده‌ام . البته نه يك نشانه بلكه نشانه‌هاي متعدد ، من از گِل چيزي به شكل پرنده مي‌سازم سپس در آن مي‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌اي مي‌گردد . معجزه آن است كه خداوند همان عوامل را كه طي هزاران يا ميليون‌ها سال رخ داده يك جا جمع كند و به سرعت مجسمه كوچكي به شكل پرنده مبدل به موجود زنده‌اي شود و اين مي‌تواند نشانه اي از صدق دعوي آورنده آن در مورد ارتباط با جهان ماوراء طبيعت و قدرت بي‌پايان پروردگار باشد . (1)

(168) مجسمه سازي

چون ملت يهود ادعا مي‌كردند حضرت عيسي براي عموم بني‌اسرائيل مبعوث نشده بلكه پيامبر است براي گروه مخصوصي لذا عيسي خطاب به بني‌اسرائيل كرده و مي‌گويد من از طرف پروردگارتان براي شما معجزه‌اي آورده‌ام . گفته شده حضرت عيسي عليه‌السلام فقط شكل خفاش را از گل مي‌ساخت و به آن مي‌دميد تا پرواز مي‌كرد . و از اين جهت خفاش را انتخاب نمود كه خلقت آن از بقيه پرندگان عجيب‌تر است . با اينكه پرنده است ، داراي دندان و گوش و پستان است و نيز پرواز مي‌كند و بنابر

1- تفسيـــــر نمـــــونـــــه ، جلـــــد 2 ، صفحـــــــه 556 (49 / آل عمـــــــران).

(169) هنرهاي دستي

قولي بني‌اسرائيل پيشنهاد دادند كه حضرت عيسي مجسمه خفاش را به جهت اين خلقت عجيبي‌كه دارد بسازد . چون مانند ساير پرندگان تخم نمي‌گذارد بلكه مي‌زايد ، در روشني روز و تاريكي شب جايي را نمي‌بيند و حس بينايي او در دو ساعت كار مي‌كند . اول : يك ساعت بعد از غروب و دوم : يك ساعت بعد از طلوع فجر و نيز همانطوركه انسان‌خنده‌مي‌كند خفاش‌نيزمي‌خندد .(1)

عيسي براي دعوي رسالت خود به بني‌اسرائيل مي‌گفت : پروردگار معجزات و خوارق عادتي در اختيار من قرار داده است كه از آب و گل آميخته شكل پرنده‌اي را ترتيب دهم و به وسيله دميدن به آن حيوان پرنده‌اي را بيافرينم . چون مسيح با دست خود آب و گل را به هم آميخته بي‌درنگ در عناصر آن تغييراتي پديد مي‌آمده به هيئت گوشت و خون و ساير جوارح جانداري درمي‌آمد و سپس نيروي حيات بر آن مي‌دميد بصورت حيوان پرنده‌اي درآمده ، پرواز مي‌كرد . عمل مسيح ظهوري از صفت آفرينش پروردگار مي‌باشد . (1)
1- تفسير آسان ، جلد 2 ، صفحه 287 (49 / آل‌عمران).

مفسرين گفته‌اند : آن مرغ شكل خفاش بوده براي آنكه خفاش در ميان مرغان خلقت عجيب‌تر و تمام‌تر دارد . چنانچه حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در نهج‌البلاغه فرمايد : از صفت‌هاي لطيفه و حكمت‌هاي عجيبه الهيه چيزي است كه به ما نشان داده از علوم و معارف مشكله در خلقت خفاش يعني شب‌كور .
روشنايي چشم‌هاي او را مي‌بندد و تاريكي ديده او را مي‌گشايد و از ديگر
1- تفسير انوار درخشان ، جلد 3 ، صفحه 83 (49 / آل عمران) ـ منهج الصادقين ، جلد 2 ، صفحه 329 .

غرائب‌او آنكه پرهايش از گوشت بدنش باشد مانند پره‌هاي گوش ، بدون استخوان و پر، به‌طوري كه نازك و رقيق نيستند تا پاره شوند و ضخيم نيستند تا سنگين باشد براي پريدن و نيزهيچ پرنده‌اي‌به جزخفاش دندان‌ندارد و تمام‌طيورتخم‌گذارندمگر خفاش كه‌مي‌زايد.وبرخلاف‌سايرپرندگان‌پستان‌داردوبچه‌خودراشيردهدوازاين‌هاعج يب‌تر آنكه پرواز مي‌كند درحالي كه بچه‌اش به او چسبيده و شير مي‌خورد و از مادر جدا نشود نه در زمين و نه در هوا تا اينكه اعضايش قوي باشد و پر و بال درآورد . منزه است خالق و آفريدگار بر وضع غيرمعمولي هرچيز . و سنّت الهيّه بر اين قرار گرفته كه معجزات انبياء كه اثبات نبوت ايشان است از نوعي باشد كه اهل آن دوره زماني در آن كار ماهرند . و در زمان حضرت عيسي عليه‌السلام اطباء يوناني در طبّ ماهر بودند . (1)
1- تفسير اثني عشري ، جلد 2 ، صفحه 105 ، (49 / آل عمران) .

نآ وَالْقَلَمِ وَ مايَسْطُـرُونَ: ن، سوگنـدبه‌قلم و آن‌چه‌راباقلم مي‌نويسند .(1/ قلم)
در آغاز اين سوره حروف مقطعه «نون» آمده است كه بعضي آن را به معني لوح يا به معني دوات و يا شهري در بهشت تفسير كرده‌اند . سپس به دو موضوع از مهم‌ترين مسايل زندگي بشر سوگند ياد كرده و مي‌فرمايد : سوگند به قلم و آنچه را كه با قلم مي‌نويسند . چه سوگند عجيبي ؟ در واقع آنچه به آن در اينجا سوگند ياد شده است ظاهرا موضوع كوچكي است . يك قطعه ني و يا چيزي شبيه به آن و كمي ماده سياه رنگ و سپس سطوري كه بر صفحه ناچيز كاغذ رقم زده مي‌شود .
اما در واقع اين همان چيزي است كه سرچشمه پيدايش تمام تمدن‌هاي انساني و پيشرفت و تكامل علوم و بيداري انديشه‌ها و افكار و شكل گرفتن مذهب‌ها و
هنرهاي دستي (173)
سرچشمه هدايت و آگاهي بشر است . دوران تاريخ بشر از زماني شروع مي‌شود كه خط اختراع شد و انسان توانست ماجراي زندگي خود را بر صفحات نقش كند و يا به تعبيرديگردوراني‌است‌كه انسان دست به قلم گرديد و ازاو مايسطرون يادگارماند. (1)
عظمت اين‌سوگند هنگامي‌آشكارتر مي‌شودكه توجه‌داشته‌باشيم آن‌روزي كه اين آيات‌نازل‌گشت‌نويسنده و ارباب‌قلمي‌درآن‌محيط وجودنداشت و اگركساني مختصر سوادي‌داشتندخيلي‌كم‌بودند. و جالب‌اينكه‌درنخستين‌آياتي‌كه دركوه‌نور و غار حراء برقلب‌پاك‌پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نازل‌شدنيزبه‌مقام‌والاي قلم‌اشاره‌شده‌است.آنجاكه‌مي‌فرمايد: بخوان به‌نام پروردگارت‌كه مخلوقات‌را آفريد و انسان را از خون بسته‌اي ايجاد كرد ، بخوان به نام پروردگار بزرگت ، هم او كه انسان را به وسيله قلم تعليم داد و آنچه را نمي‌دانست به او آموخت . (1)
1- تفسير نمونه ، جلد 24 ، صفحه 369 (1 / قلم) .
(174) قلـم
و از همه جالب‌تر اينكه همه اين سخنان از زبان كسي تراوش مي‌كند كه خودش درس نخوانده بود و هرگز به مكتب نرفت و خط ننوشت و اين هم دليلي بر آن است كه چيزي جز وحي آسماني نيست . بعضي از مفسران قلم را در اينجا به قلمي تفسير كرده‌اند كه فرشتگان بزرگ خدا وحي آسماني را با آن مي‌نويسند و يا نامه اعمال آدميان را با آن قلم مي‌زنند ،

ولي مسلما آيه مفهوم گسترده‌اي دارد كه اين تفسير بيان يكي از مصداق‌هاي آن است همان‌گونه كه مايسطرون نيز مفهوم وسيعي دارد و تمام آنچه در طريق هدايت و تكامل فكري و اخلاقي و عملي بشر به رشته تحرير مي‌آورند شامل مي‌شود و منحصر به وحي آسماني يا اعمال انسان‌ها نيست . (1)

1- 1 تا 5 / سوره علق .

خداوند در آيه 44 سوره آل عمران خطاب به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌فرمايد : اي پيامبر اين از خبرهاي غيبي است كه به تو وحي مي‌كنيم و تو در آن هنگام كه قلم‌هاي خود را براي قرعه‌كشي به آب مي‌افكنند تا كداميك كفالت و سرپرستي مريم عليهاالسلام را عهده‌دار شوند .

و سپس مي‌گويد اين از خبرهاي غيبي است و در ادامه سخن مي‌گويد : در آن هنگام كه آنها قلم‌هاي خود را براي قرعه‌كشي و تعيين سرپرستي مريم در آب افكندند تو حاضر نبودي و نيز هنگامي كه آنها با هم بر سر اين موضوع نزاع داشتند حضور نداشتي .

1- تفسير نمونه ، جلد 24 ، صفحه 370 ، (1 / قلم) .

مادر مريم پس از وضع حمل ، نوزاد خود را در پارچه‌اي پيچيد و به معبد آورد و به علما و بزرگان بني‌اسرائيل خطاب كرد كه اين نوزاد براي خدمت خانه خدا نذر شده است ، سرپرستي او را به عهده بگيريد و از آنجا كه مريم از خانواده‌اي بزرگ و معروف به پاكي و درستي بود عابدان بني‌اسرائيل براي سرپرستي او بر يكديگر پيشي مي‌گرفتند . به همين جهت چاره‌اي جز قرعه نيافتند . به كنار نهري آمدند و قلم‌ها و چوب‌هايي كه به وسيله آن قرعه مي‌زدند حاضر كردند و نام هريك را به يكي از آنها نوشتند . هر قلمي در آب فرو مي‌رفت برنده قرعه نبود . تنها قلمي كه روي آب باقي مي‌ماند قلمي بود كه نام زكريّا بر آن نوشته شده بود به اين ترتيب سرپرستي زكريا نسبت به مريم مسلّم شد و در واقع از همه سزاوارتر بود زيرا علاوه بر دارا بودن مقام نبوّت ، شوهر خاله مريم نيز بود . (1)

1- تفسير نمونه ، جلد 2 ، صفحه 545 (44 / آل عمران) .

خداوند در آيه 27 سوره لقمان بار ديگر از قلم ياد كرده است مي‌فرمايد : اگر آنچه روي زمين از درختان است قلم شوند و دريا براي آن مركّب گردد و هفت دريا به آن افزوده شود همه اين‌ها تمام مي‌شوند اما كلماتِ خدا پايان نمي‌گيرند .

واژه «يَمُدُّهُ» به معني مركب يا ماده رنگيني است كه با آن مي‌نويسند و در اصل از «مَـدّ» به معني كشش گرفته شده زيرا خطوط به وسيله كشش قلم بر صفحه كاغذ پيدا مي‌شود و منظـور از كلمـات يا كلمه هرچيـزي اسـت كه مي‌توانـد بيانگـر مطلبـي باشـد و از آنجـا كـه مخلـوقـات گونـاگون ايـن جهـان هـركـدام بيانگــر ذات پاك خدا و علم و قدرت اويند، لذا به هرموجودي كلمةاللّه‌اطلاق شده‌است . (1)

1- تفسيرنمونه، جلد 17، صفحه74 (27/لقمان) .

(178) قلـم

قــرآن مـي‌گـويــد اگـر تمـام درختـان روي زميـن قلـم شونـد و بنــويسنــد بــاز كلمــات خداونــد تمــام نمـي‌شونـد .

گاه از يك درخت تنومند هزاران بلكه ميليون‌ها قلم به وجود مي‌آيد و نيز اگر درياها مركب گردند و هفت درياي ديگر به كمك آنها آيند چه وضع عجيبي را براي نوشتن ايجاد مي‌كند . از جمله نكات لطيفي كه در اين آيه به چشم مي‌خورد اين است كه درخت به صورت مفرد و قلم‌ها به صورت جمع آمده تا بيانگر تعداد فراوان قلم‌هايـي باشـد كه از يـك درخـت با تمـام ساقه‌ها و شاخه‌هايش بوجود مي‌آيد . (1)

و جالب اينكه درباره قلم‌ها سخن از قلم‌هاي اضافي و كمكي نمي‌كند اما درباره اقيانوس‌ها سخن از هفت درياي ديگر به ميان مي‌آورد چراكه به هنگام نوشتن ، قلم بسيار كم‌مصرف مي‌شود و آنچه كه بيشتر مصرف مي‌گردد مركب است . (2)

1- تفسيــر نمـونـــه ، جلــد 17 ، صفحـــه 77 (27 / لقمـان) .

2- ترجمه تفسير الميزان ، جلد 16 ، صفحه 347 (27 / لقمان) .

هنرهاي دستي (179)

ابن‌بابويه از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود : نون نهريست در بهشت كه خداوند آنرا مركب گردانيد سپس به قلم فرمود بنويس هرچه را كه بوده و خواهد بود تا روزقيامت در لوح محفوظ . سپس امام فرمودند : قلم آلتي است كه با آن مي‌نويسند و پروردگار به‌آن سوگند ياد كرده به خاطر منفعت بسياري كه در اوست براي انسان‌ها. چون بيان زبان در اثر گذشت سال‌ها فراموش مي‌شود ولي بيان قلم ثابت و برقرار مي‌ماند و دانشمندان مي‌گويند : قوام دين و دنيا به دو چيز است : قلم و شمشير و چه بسـا قلم تيزتر و برنده‌تر از شمشير است پس رواست كه خدا به آن سوگند ياد كند . (1)

1- تفسير جامع ، جلد 7 ، صفحه 214 (1 / قلم) ـ ترجمه تفسير الميزان ، جلد 19 ، صفحه 9 (1 / قلم).

(180) قلـم

اِنَّ الَّـذيـنَ يُنـادوُنَـكَ مِـــنْ وَراءِ الْحُجُـــراتِ اَكْثَـــرُهُــــمْ لا يَعْقِلـــوُنَ
كسانـي كـه تــو را از پشــت حجره‌هــا بلنــد صدا مي‌زنند ، اكثرشان نمي‌فهمند .
«حُجُـرات» جمـع «حُجْـرِه» اسـت و در ايـن جا اشاره به اطاق‌هاي متعددي است كه در كنـار مسجـد پيامبـر بـراي همسـران او تهيـه شـده بـود و در اصـل از مـــاده حَجْــر به معنــي منبــع است .
زيرا حجره مانع ورود ديگران در حريم زندگي انسان است و تعبير به «وَراء» در اين جا به معني بيرون است از هر طرف كه باشد زيرا درب حجره‌هاي پيامبر به مسجد گشـوده مي‌شـد و افـراد نـادان و عجـول گـاه در بـرابـر در حجـره مي‌آمـدنـد و فرياد يـا محمّــد صلي‌الله‌عليه‌وآله مـي‌زدنـد كـه قــرآن آن‌هــا را از ايــن كـــار نهـــي مـــي‌كنـــد . (1)
1- تفسيـــــر نمــــونـــــــه ، جلـــــــد 22 ، صفحـــــه 141 (4 / حجـــــرات) .
هنرهاي دستي (181)
حجره عبارتست از قطعه زمين كه محجور باشد به حايط و مراد به حجرات ، حجرات زوجات آن حضرت است . چه هريك از زوجات را حجره‌اي خاص بوده و اين‌كنايه‌است‌از خلوت او با آنها. و نداي بني‌تميم (از وراءحجرات) محتمل است كه به‌اين‌وجه‌بوده‌باشدكه‌بعضي‌از وراء حجره نداكرده‌باشند و برخي‌از وراءحجره ديگر بر سبيـل تفرق به قصد طلب آن حضرت ندا كرده باشند .
يا به اين طريق كه جمع ايشان به صورت گروهي طواف هريك از حجره‌ها را كرده باشند و حضرت را طلبيده باشند يا آنكه مراد حجره‌اي باشد كه آن حضرت در آن بـوده و ذكر آن به صورت جمع به جهت اجلال و اكرام آن حضرت بوده باشد . (1)
بخاري در كتاب الاديب و ابن ابي‌الدنيا و بيهقي از داودبن قيس روايت آورده‌اند
1- تفسير منهج‌الصادقين ، جلد 8 ، صفحه 408 (4 / حجرات) .
(182) حجــره
كه گفت : من حجره‌هاي (همسران رسول خدا) را ديدم كه از شاخه‌هاي بي‌برگ درخت خرما ساخته شده بود و از پشت ، آن را با پلاس مويي پوشيده بودند و به گمانم عرض و فاصله بين در خانه تا در حجره چادري حدود شش يا هفت ذراع بود و آخريـن نقطـه خانـه (كه بـه اصطـلاح فارسـي پستـوي خانه گفته مي‌شود) ده ذراع بـود و مـن گمـان مي‌كنـم

بلندي سقف اين حجره‌ها بين هفت تا هشت ذراع بود . نظير اين روايت را از ابن‌سعد از عطاء خراساني روايت كرده‌اند كه گفت : من حجره‌هاي همسران رسول خدا را ديدم كه از شاخه‌هاي بي‌برگ درخت خرما ساخته شده بود و بر در خانه‌ها پلاسي از موي سياه افتاده بود . (1)

1- ترجمه تفسير الميزان ، جلد 18 ، صفحه 463 (4 / حجرات) .

وَ اسْأَلْهُـمْ عَـنِ الْقَرْيَـةِ الَّتـي كانَـتْ حاضِـرَةَ الْبَحْـرِ اِذْ يَعْـدُونَ فِـي السَّبْـتِ اِذْ تَأْتِيهِـمْ حيتانُهُـمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُـرَّعا وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لا تَأْتِيهِمْ كَذلِـكَ نَبْلُوهُمْ بِمـا كانُـــوا يَفْسُقُونَ

و از آن‌ها درباره (سرگذشت) شهري‌كه در ساحل دريا بود ، سؤال كن و (به خاطـر بيـاور) هنگامـي را كـه آن‌هـا در روز شنبـه تجـاوز (و طغيـان در بـرابـر قانـون خـدا) مي‌كردنـد ، همـان هنگـام كه ماهيانشـان روز شنبـه (كـه روز تعطيـل و استراحتشان بـود) آشكـار مي‌شدند ، اما در غير روز شنبه به سراغ آن‌ها نمي‌آمدند ، اين‌گونه آن‌ها را به چيزي آزمايش كـرديم كـه در بـرابـر آن نافـرمـانـي مـي‌نمـودنـد .

اكنون خداوند به بيان يكي ديگر از اخبار بني‌اسرائيل پرداخته مي‌فرمايد : اي محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله بعنوان‌توبيخ و سركوفت، ازبني‌اسرائيل‌درباره‌قريه‌اي‌سؤال‌كن‌كه (بركنار درياي «ايله» بود كه اين از قول ابن‌عباس است. زهري گويد: طبريه و برخي گفته‌اند مدين بوده است) .

(184) تور ماهيگيري

هنگامي كه در روز شنبه با شكار ماهي از حد خود تجاوز مي‌كردند زيرا ماهي‌ها بر روي آب ظاهر مي‌شدند و در روزهاي ديگر زير آب مي‌رفتند . ضحاك گويد : در روز شنبـه ماهي‌هـا در روي آب بـه دنبـال هـم قرار مي‌گرفتنـد . حسـن گويـد : در آن روز ماهي‌هـا تـا در خانه‌هـاي ايشـان (همـراه آب) مي‌آمدنـد زيـرا ايمـن بودنـــد . در اينكـــه چگـــونـه مـاهـي را در روز شنبـــه صيـــد مـي‌كـردنـــد اختـــلاف اســـت .

برخي مي‌گويند : روز شنبه تور ماهيگيري را به دريا مي‌انداختند تا ماهي‌ها به دام بيفتند و تور را در روز بعد از آب بيرون مي‌كشيدند . بديهي است كه چنين عملي براي آنها كه از شكار ماهي ممنوع شده بودند در حكم شكار ماهي و حرام بود . عِكْرِمه از ابن‌عباس روايت كرده است كه : حوضچه‌هايي درست كرده بودند و ماهي‌ها را در آنها گرفتار كرده و روزهاي ديگر صيد مي‌كردند . حسن گويد : در روز شنبه ماهي را صيدمي‌كردند و مي‌خوردند. ما آنهارا براثر گناهانشان اين‌طور آزمايش‌مي‌كرديم .(1)

هنرهاي دستي (185)

ابي‌عبيده از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده فرمود : در قرآنِ حضرت اميرالمؤمنين علي‌بن ابيطالب عليه‌السلام ديدم كه آنها از يهوديان و طايفه ايله و از قوم ثمود بودند . خداوند خواست آنان را آزمايش فرمايد ،

روزهاي شنبه كه صيد بر ايشان حرام بود در كنار نهر ، گودال و حوضچه‌هايي ايجاد كرده ماهي‌ها از نهر به آن گودال‌ها مي‌رفتند و سپس آنها شبكه‌هايي جلو آنها قرار مي‌دادند كه ديگر ماهي‌ها برنگردند و بعـد صيد مي‌نمودند . (1)
1- ترجمه تفسيـر مجمع‌البيان ، جلد 10 ، صفحه 92 ، (163 / اعراف) ـ تفسير آسـان ، جلد 5 ، صفحــه 382 (163 / اعـــــراف) .
(186) تور ماهيگيري
بديهي است جمعيتي كه در كنار دريا زندگي مي‌كنند قسمت مهمي از تغذيه و درآمدشان از طريق صيد ماهي است و گويا به خاطر تعطيل مستمري كه قبلاً در روز شنبه در ميان آنها معمول بود ماهيان در آن روز احساس امنيت از نظر صيادان مي‌كردند و دسته دسته به روي آب ظاهر مي‌شدند ، امّا در روزهاي ديگر كه صيادان در تعقيـب آنها بودنـد در اعمـاق آب فـرو مي‌رفتنـد . ايـن موضـوع خواه جنبه طبيعي داشتـه و يا يك جنبـه فوق‌العـاده و الهـي ، وسيلـه‌اي بـود بـراي امتحـان و آزمـايش‌اين‌جمعيت . (1)
1- تفسير جامـع ، جلد 2 ، صفحه 476 (163 /اعراف).
هنرهاي دستي (187)
چون در روز شنبه از شكار ماهي منع شده بودند روز جمعه تورهاي ماهيگيري را به آب مي‌انداختند تا ماهي‌ها در آن جمع شوند سپس روز يكشنبه تور را با ماهي‌ها از آب بيرون مي‌آوردند .(2)
از ابن‌زيد روايت است كه بار اول مردي در روز شنبه يك ماهي گرفت و ريسمان درازي به دنبال او بست و ميخي در كنار دريا كوفت ، ريسمان را به آن بست و ماهي را در آب رها كرده روز يكشنبه آمد و آن ماهي را گرفت و بريان كرد . و بعضي گويند : آن مردم در روز شنبه دام را بر دريا پهن مي‌كردند و ماهيان در دام مي‌افتادند و آن را همچنان‌مي‌گذاشتند تا روزيكشنبه كه آن‌را ازآب باماهيان‌بسيار بيرون‌مي‌كشيدند. (3)
1- تفسير نمونه ، جلد 6 ، صفحه 419 (163 / اعراف) .
2- ترجمه تفسير مجمع‌البيان ، جلد 14 ، صفحه 67 (124 / نحل) .
(188) تور ماهيگيري
جماعتي از بني‌اسرائيل در زمان حضرت داود عليه‌السلام به شهر ايله در ساحل درياي اخضر مقيم بودند . در حكم سَبْت (تعطيل) مخالفت نمودند و در آن روز صيد ماهي كردند . در روايت آمده كه روز شنبه تمامي ماهيان دريا در آن مكان جمع مي‌شدند و سر از آب بيرون آورده و ايمن بودند از اينكه كسي متعرّض آنها نمي‌شد و مدت متمادي بود كه در اين روز هيچ‌كس آنها را صيد نمي‌كرد لذا دليرانه در آنجا جمع شده و آخرِ روز همه مي‌رفتند و از آنها اثري ديده نمي‌شد تا شنبه ديگر . اجتماع ماهيان را در

روز شنبه به دو جهت دانسته‌اند : اول اينكه امتحاني بود براي اهل آن قريه و مورد دوم اينكه : آن روزي كه حضرت يونس به شكم ماهي رفت روز شنبه بود . لذا ماهيان در آن روز به زيارت ماهي كه حامل پيغمبر بود مي‌آمدند و خلاصه اين امر بر ساكنان آن قريه شاقّ آمد و حيله كردند و در ساحل دريا حفره‌ها كندند روز شنبه آن حفره‌ها را باز كرده و پر از ماهي مي‌شد و در آخر روز راه را مسدود مي‌كردند تا ماهيان نتوانند برگردند و روز يكشنبه صيد مي‌كردند . (1)

1- تفسير منهج‌الصادقين ، جلد 4 ، صفحه 125 (163 / اعراف) .

هنرهاي دستي (189)

نقل است كه در اول يك نفر ماهي گرفته ريسماني به باله او بسته و در آب رها كرده روز يكشنبه او را بيرون آورد و بريان كرد . همسايه بوي آن را شنيد و او را موعظه كرد كه چرا چنين كردي ؟ از خدا نترسيدي كه تعجيل عذاب كند ؟ مرد خائف شد و دو روزي منتظر عذاب شد . سپس دلير شد و به آن طريق ماهي صيد مي‌كرد و بريان مي‌كرد . مردمان ديگر هم چون ديدند تغييري پيدا نشد كم‌كم آنها هم جرأت نموده مرتكب اين امر شده و مال بسياري از اين راه اندوختند . (2)

1- تفسير اثني‌عشري ، جلد 1 ، صفحه 166 (65 / بقره) ـ تفسير انوار درخشان ، جلد 1 ، صفحه 198 (65 / بقره) ـ تفسير آسان ، جلد 1 ، صفحه 158 (65 / بقره) .

2- تفسير اثني‌عشري ، جلد 4 ، صفحه 226 (163 / اعراف) .

(190) تور ماهيگيري

27 ـ چراغدان

اَللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الاْرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكوةٍ فيها مِصْباحٌ اَلْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ نِ الزُّجاجَةُ كَاَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْشَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلي نُورٍ يَهْدِي اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللّهُ الاْمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ
خداوند نور آسمان‌ها و زمين است ، مَثَل نور خداوند همانند چراغداني است كه در آن چراغي (پرفروغ) باشد ، آن چراغ در حبابي قرار گيرد، حبابي شفاف و درخشنده همچون يك ستاره فروزان ، اين چراغ با روغني افروخته مي‌شود كه از درخـت پربركـت زيتونـي گرفتـه شـده كه نه شرقي است و نه غربي (آن‌چنان روغنـش صـاف و خالص است كه) نزديـك اسـت بـدون تماس با آتش شعله‌ور

شود ، نوري است بر فراز نور ، و خدا هركس را بخواهـد ، بـه نـور خـود هدايـت مي‌كنـد و خداوند به‌هرچيزي‌آگاه‌است .(1)
مقصود از مشكاة روزنه‌اي است در ديوار كه شيشه‌اي جلو آن مي‌گذارند سپس چراغ را پشت شيشه قرار مي‌دهند و روزنه راه ديگري دارد كه چراغ در آن گذارده شود . برخي گويند پايه قنديل است كه فتيله در آن قرار داده مي‌شود و آن پايه هم مثل روزنه است . مقصود از مصباح چراغ است . اينكه «زُجاجَه» يعني شيشه را بالاختصاص ذكر مي‌كند به خاطر اين است كه از همه اجسام صاف‌تر و صيقلي‌تر است و چراغ در داخل آن بهتر نور مي‌دهد . (اَلزُّجاجَةُ كَاَنَّها كَوْكَبٌ دُرّيٌّ) آن شيشه همچـون ستـاره بزرگ و درخشاني است .
1- قرآن‌كريم ـ ترجمه‌آيت‌اللّه‌مكارم (35/نور) .

اگر (دُرّي)از(دَرَءَ) باشد يعني درتراوش‌نور سريع‌تر است. (1)
به طوري كه راغب و ديگران گفته‌اند «مِشْكاة» طاقچه و شكاف بدون منفذ و روزنـه‌اي اســت كـه در ديــوارخــانــه مي‌ســازنــد تا اثــاث خانه و از آن جمله چراغ را در آن بگذارند و اين غير از فانوس است . (چون فانوس جاچراغي منقول و متحرك را مي‌گويند) .
«كَمِشْكوةٍ فيها مِصْباحٌ اَلْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ» .
ايـــن قبيـل نمـونـه‌هـا در تمثيـلات قـــرآن نظـاير زيـــادي دارد . تشبيــه «زُجـــاجَـــه» بـــه «كَـوْكَــبٌ دُرّيٌّ» به خــاطــر شدّت و بسيـــاري
1- ترجمه تفسير مجمع‌البيان ، جلد 17 ، صفحه 138 (35 / نور) .

لمعـــــان نـــــور مصبـــاح و تـــابش آن اســـت . معمـــولاً وقتـــي شيشـــه را روي چـراغ بگذارند بهتر مي‌سوزد و ديگر با وزش باد نوسان و اضطراب پيدا نمي‌كند و در نتيجـه ماننـد كوكـب دري مي‌درخشـد و درخشـش آن ثابت است . (1)

مشكاة روزنه‌اي‌است درديواري كه نهايتا به خارج راه ندارد و داراي طاقچه است (فيها مِصْباحٌ) در آن چراغي است افروخته و به غايت روشن . مجاهد گفته است كه مشكـاة قنديـل است و مصبـاح فتيله را گويند . (2)

مَثَل نور خداوند همانند چراغداني است كه در آن چراغي باشد و آن چراغ در حبابي قرار گيرد . حبابي شفاف و درخشنده همچون يك ستاره فروزان و اين چراغ با

1- ترجمه‌تفسيرالميزان، جلد15، صفحه169(35/نور).

2- تفسيـر منهـج‌الصادقيـن ، جلـد 6 ، صفحـه 314 (35 / نـور) ـ تفسيـر اثنـي‌عشـري ، جلـــــد 9 ، صفحـــــــه 248 (35 / نـــــور) .

روغني افروخته مي‌شود كه از درخت پربركت زيتوني گرفته شود كه نه شرقي است نه غربي . «مِشْكاة» در اصل به معني روزنه و محل كوچكي است كه در ديوار ايجاد مي‌كردند و چراغ‌هاي معمول قديم را براي محفوظ ماندن از مزاحمت باد و طوفان در آن مي‌نهادند . و گاه از داخل اطاق طاقچه كوچكي درست مي‌كردند و طرفي را كه در بيرون اطاق و مشرف به حياط منزل بود با شيشه‌اي مي‌پوشاندند تا هم داخل روشن شود و هم صحن حياط و در ضمن از باد و طوفان نيز مصون بماند و نيز به محفظه‌هاي شيشه‌اي كه به صورت مكعب مستطيلي مي‌ساختند و دري داشت و در بالاي آن روزنه‌اي براي خروج هوا و چراغ را در آن مي‌نهادند گفته شده است .

كوتاه سخن اينكه : «مِشْكاة» محفظه‌اي براي چراغ در مقابل حمله باد و طوفان بود و از آنجا كه غالبا در ديوار ايجاد مي‌شد نور چراغ را نيز متمركز ساخته و منعكس مي‌نمود . «زُجاجَه» يعني شيشه و در اصل به سنگ‌هاي شفاف مي‌گويند و از آنجا كه

شيشه نيز از مواد سنگي ساخته مي‌شود و شفاف است به آن «زُجاجَه» گفته شده است و در اينجا به معني حبابي است كه روي چراغ مي‌گذاشتند تا هم شعله را محافظت كند و هم گردش هوا را از طرف پايين به بالا تنظيم كرده بر نور و روشنايي شعله بيفزايد . «مِصْباح» به معني خود چراغ است كه معمولاً با فتيله و يك ماده روغني قابل اشتعال افروخته مي‌شده است . جمله «يُوقَدُ مِنْ‌شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ» اشاره به ماده انرژي‌زاي فوق‌العاده مستعد براي اين چراغ است . چراكه روغن

زيتون كه از درخت پربار و پربركتي گرفته شود يكي از بهترين روغن‌ها براي اشتعال است ، آن هم درختي كه تمام جوانب آن به طور مساوي در معرض تابش نور آفتاب باشد . نه در جانب شرق باغ و كنار ديواري قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب كه تنها يك سمت آن آفتاب ببيند و در نتيجه ميوه آن نيمي رسيده و نيمي نارس و روغن آن ناصاف گردد . و با اين توضيح به اينجا مي‌رسيم كه براي استفاده از نور

كامل چنين چراغي با درخشش و تابش بيشتر نياز به چهار عامل داريم : چراغداني كه آن را از هر سو محافظت كند بي‌آنكه از نورش بكاهد بلكه نور آن را متمركزتر سازد و حبابي‌كه گردش هوا را برگردشعله تنظيم‌كند اما آن‌قدر شفاف‌باشدكه به‌هيچ‌وجه مانع تابش‌نورنگردد و چراغي‌كه مركزپيدايش‌نور برفتيله‌آن‌است و بالاخره‌ماده‌انرژي‌زاي صاف و خالص و زلالي‌كه‌آن‌قدر آماده اشتعال‌باشدكه گويي‌بدون‌تماس باشعله آتش مي‌خواهد شعله‌ور گردد . و البته مفسّران بزرگ اسلامي در اين باره تفاسير ديگري دارندكه«نور»رابه‌نورهدايت‌و«مِصْباح»راشعله‌هاي‌ايمان‌درقلب‌مؤمن‌و «زُجاجَه» راحباب قلــب مؤمن و «مِشْكــاة» را سينــه مؤمن تعبير كرده‌اند (1) .

1- تفسير نمونه ، جلد 14 ، صفحه 475 و 478 (35 / نور) .

«فهرست منابع»

1 ـ تفسير رَوْضُ‌الجِنان و روحُ‌الجَنان في تفسير القرآن ، مؤلف : حسين‌بن علي‌محمدبن احمد الخزاعي النيشابوري ، نشر مشهد ، بنياد پژوهش‌هاي اسلامي آستان قدس رضوي .
2 ـ ترجمه تفسير مجمع البيان ، مؤلف : طبرسي ، مترجمان : دكتر احمد بهشتي ، شيخ علي صحت ، حسين نوري ، محمد مفتح و ... نشر تهران ، انتشارات فراهاني ، چـــــــاپ اول .
3 ـ تفسير منهج الصادقين في الزام المخالفين ، مؤلف : ملافتح اللّه كاشاني ، نشر تهران ، كتابفروشي اسلاميه ، چاپ دوم .
4 ـ تفسير اثني عشري ، مؤلف : حسين‌بن احمدالحسيني الشاه عبدالعظيمي ، نشر تهـــران ، انتشارات ميقات ، چاپ اول .
5 ـ تفسير انواردرخشان در تفسير قرآن ، مؤلف : سيدمحمد حسيني الهمداني ، نشر تهـــران ، كتــابفــروشـــــي لطفـــــي .
(198)
6 ـ تفسير جامع ، مؤلف : سيد ابراهيم بروجردي ، نشر تهران ، انتشارات صدر ، چاپ سوم .
7 ـ تفسيـر آسـان ، مؤلـف : ابراهيـم عاملـي، نشـر مشهـد، كتـابفـروشـي باستـان (جلـد 1) ، تهـران ، كتابخانـه صــدوق (جلــدهـاي 2 تــا 8) ، چــاپ اول .
8 ـ تفسيـر نمونـه ، مؤلف : ناصر مكارم شيرازي ، نشر تهران ، دارالكتب اسلاميه .
9 ـ ترجمه‌تفسيرالميزان، مؤلف: علامه طباطبايي، مترجم : سيدمحمدباقر موسوي همداني ، نشــر قــم ، انتشــارات اسـلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم .
10 ـ نهج‌البلاغه ، ترجمه محمد دشتي ، انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف و امــور خيريــه ، چـــاپ اول ، پاييــز 82 .
11 ـ تاريخ انبياء از آدم تا خاتم عليه‌السلام ، سيدعلي اكبر سعيدي ، انتشارات سعيدي ، تهران خيابان لاله زار ، پاساژ اخوان ، 1371 .
12 ـ نرم‌افــزار تفاسيـــر قــرآن جامــــع .
13 ـ نرم‌افــزار قرآنـــي نـورالانـوار (2) .
14 ـ نـــرم‌افـــــــزار المنجـــــــد .

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».